

برون رفت از بُن بستى پانصد ساله

در درازای سده های پانزده تا هیجده میلادی "کشف مناطق زرخیز و نقره خیز (قاره) امریکا، قلع و قمع، به بردگی در آوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره (بزرگ) امریکا به قرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاه پوستان، همه ی این ها بشارت دهنده ی صبح دولت سرمایه داری" بود. این روند با دگرگونی هایی تاکنون دنبالیده است.

بدین باریکه بجاست درنگریست که، در انباشت کنونی سرمایه بر شالوده ی مناسبات کاپیتالیستی در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری، هم چون انباشت آغازین سرمایه در آستانه ی پدیداری سامانه ی سرمایه داری، "غارت مستعمرات" و به چنگ گرفتن مواد خام کشورهای واپس مانده، جایگاهی دارد برجسته.

در این میان، چنبره ی آشکار و ناآشکار بر کانون ها و گذرگاه های انرژی جایگاهی دارد بسیار برجسته، بویژه برای انحصارهای مالی و کمپلکس های نظامی-صنعتی و پیمان های تجاوزگر نظامی.

گفتمان انرژی، گفتمان مرگ و زندگی الیگارش های بهره کش چارسوی سپهر است.

برون رفت از بُن بستى پانصد ساله

به کوششِ دکتر بهروز آرمان



ABGIN PUBLISHING

GERMANY

YEAR 2026

BORUNRAFT AZ BONBASTY PĀNSAD SĀLE
SOCIAL AND ECONOMIC RESEARCH

BEHROOZ ARMAN

ISBN: 978-3-910926-01-1

انتشارات آبگین

شماره ثبت انتشارات آبگین در آلمان ۱۶ P ۰۲-۶۵۳۰۶-۱۶۰-۰۹

شماره شابک: ۱-۱-۰۱-۹۲۶-۹۱۰۹۱۰-۳-۹۷۸

برون رفت از بن بستى پانصد ساله

پژوهش اجتماعى-اقتصادى

بهروز ارمان

آلمان فدرال

سال ۲۰۲۶ میلادى

سال ۱۴۰۴ خورشیدى

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نویسنده است

www.b-arman.com

فهرست

۷	پیش گفتار
	بخش یکم: کنکاش ها
۱۱	ستیز بر سر کنترل راه های بازرگانی باختر آسیا
۱۸	یادداشت ها
۲۴	ترفند افکنان و تنش آفرینان
۴۵	یادداشت ها
۵۷	پیش-آشوب های اقتصادی
	بخش دوم: شماری از داده ها و سندها
۶۲	جنبشی که دنباله دارد
۶۸	دو باریکه تاریخی
۷۴	پیامدهای ژرفش بحران
۷۹	نقش هنوز کلیدی کارگران نفت
۸۵	منشور مطالبات حداقلی
۹۰	میثاق تشکل ها
۹۵	برای ساختن آینده، نه بازگشت به گذشته
۹۷	پیامدهایی پیش بینی ناپذیر
۹۹	دست کاری های برون مرزی
۱۰۵	در آستانه مرحله تاریخی نوین

-
-
- ۱۰۷ ارزیابی اقتصادی-اجتماعی فرهنگیان
- ۱۲۸ سند "تحول بنیادین" آموزش و پرورش
بخش سوم: نیم نگاهی به جنبش کارگری ایران
- ۱۴۲ مولفه های مناسبات اقتصادی سرمایه داری
- ۱۵۰ نام ها و ننگ ها
- ۱۵۷ پیرامون شیوه نگارش
- ۲۰۷ از کتاب های نویسنده
- ۲۰۹ سرچشمه ها

پیش گفتار

این کتاب فشرده ای است از ارزیابی ها، روشنگری ها و داده های برگزیده از گاهنامه اقتصادی-اجتماعی و پژوهشی-تاریخی "داد"، از زمان فرارویی پویش نوین طبقه ی کارگر در پاییز نود و هشت تا خیزش خون آلودِ سال هزار و چهارصد و چهار خورشیدی.

در گزینشِ نوشتارها و داده ها دانسته دست اندرکاران و نویسندگانِ درون مرز را برجهانده ایم، و در این پیوند، ارزیابی ها و پژوهش هایِ برون مرزی ای را دست رسانده ایم که بتوانند به ژرفاندنِ پویشِ مردمی، و بویژه جنبشِ کارگری، یارمند آیند.

درونه ی بررسی ها و کنکاش هایِ این کتاب، هم چون کتابِ "پیچی تاریخی" بی مدارانه تر و روشنگرانه ترند در سنجش با کتاب هایِ پیشینِ نویسنده، و

درخورت‌تر و متناسب‌ترند با سطح آگاهی طبقاتی کنونی پیشتازان خیزش توده‌ای، ویژگان، پیشگامان جنبش کارگری بالنده‌ی کشورمان. ارزیابی‌ها و واکاوی‌های این دفتر رهایند از "اجماع" های نو و کهنه‌ای که "خدایان جماعت و جماعت خدایان" می‌پراکنند، و در ستیزند با پندارگان‌ها و "تئوری" های پوشا و ناپوشایی که دیدگاه چیره‌را، دیدهای "چیره‌گران و چشته‌خورانان"^۱ می‌خواهند. میرنده-کهن-تبارانی در چارسوی سپهر که هنوز با دیروز-چشم‌های آزمند و زیاده‌خواه به آدمیزاد و آدمیزادگی امروزین می‌تابند و می‌تازند.

^۱ چشته‌خورانان، آنانی که چشته‌خوار می‌زایند. چشته‌خوار، آنی که «او را طعام اندک دهند تا رام شود».

پروژه های گوناگون اقتصادی در باختر آسیا بر گرد برنامه ی "خاورمیانه جدید"، که ساخته و پرداخته ی کنسرن های نفتی-نظامی-مالی باختری و اندیشکده های وابسته به آنان هستند، نمی خواهند و نمی توانند به همگرایی پایدار اقتصادی، پیشرفت اجتماعی، همکاری فرهنگی، صلح و آسایش، و بویژه به انقلاب شتابان صنعتی در باختر آسیا بیانجامند.

دستیابی به بازار بزرگ و کارآی همگرایی منطقه ای (از آن میان، "اکوی بزرگ"، از هندوستان تا مدیترانه و دریای سرخ، و از آسیای میانه تا دریای سیاه و قفقاز)، و بویژه، برون رفت از بن بست تاریخی پانصد ساله ی استعماری را، در این بازه ی زمانی، تنها نیروهای راستین ملی و دمکرات کشورهای باختر آسیا می توانند زمینه سازند.

هندوستان و ایران فرازیده از نیروهای پیشرو، و رهانیده از ناسیونالیست های رنگارنگ و افسگرا، در "اکوی بزرگ" آینده، می توانند نقشی آفرینند چون آلمان و فرانسه در بازار مشترک اروپا، آنهم با آماج هایی دیگرگون.

ما در این بازه ی پیچیده ی کشوری-منطقه ای-جهانی
 بویژه به دو باریکه آمازه و اشاره می کنیم، و
 امیدواریم به رزمندگان درون مرز در برخورد با
 دگرذیسی های پیشاروی یارمند آیند:

نخست آنکه، پیکار برای به سررساندن روابط
 جیره خوارانه ی استعماری با نبرد برای به پایان
 رساندن مناسبات بهره کشانه ی سرمایه سالارانه در
 هم تنیده است.

دوم آنکه، آورد برای دگرگونی بنیادی در سامانه ی
 اجتماعی-اقتصادی (که بویژه کارگران ورزنده ی آنند) با
 رزم برای دگرسانی ژرف در نهاد فرهنگی-معنوی
 (که ویژگیان برزنده ی آنند) به هم پیوسته
 است.

از پیام چهل و یکم کمپین هنرمندان و نویسندگان

ستیز بر سرِ کنترلِ راه هایِ بازرگانیِ باخترِ آسیا

این داده که سرمایه دارانِ دو سویِ آتلانتیک، بورژواهایِ ترکیه و عربستان و اسرائیل را همبستِ درازبُردِ یا "متحد استراتژیک" خود در باخترِ آسیا دانسته و بخشی از سرمایه هایِ آنان را به کشورهایِ اروپایی-آمریکایی کشانده اند، تازگی ندارد. این باریکه نیز که بخشی از دلارهایِ بورژوازیِ بومیِ کشورهایِ باخترِ آسیا در رشته هایِ میلیتاریستی و کمپلکس هایِ نظامی-صنعتیِ کشورهایِ پیشرفته سرمایه گذاری شده اند، چندان نو نیست. آنچه تازگی دارد، کوششِ کنسرن هایِ جهانی برای پاسخ به پیاده سازیِ احتمالیِ "قرارداد قرن" - بویژه پاسخ به همآوردِ جهانی شان، چین - است به یاریِ شماری از همبستگانِ درازبُردِ خویش در باخترِ آسیا، و نیز هندوستان.

در این زمینه می توان به دو پاسخ پرداخت. پیش از آن باری، نیم نگاهی می اندازیم به پیمان نامه ی "قرن"، با آمازه و اشاره بدانکه، پیمان های درازبُردی دیگری از سوی چین با دگرکشورهای باختر آسیا نیز بسته شده یا در کوران بسته شدن است، که گویا به برجستگی این پیمان نبوده و نیستند.

بخشی از سرمایه گذاری سه تریلیون دلاری راه ابریشم

چندی پیش، در پی گزارش ها پیرامون پیمان نامه ی درازبُرد میان چین و ایران، آنهم پس از همکاری های پیشین دو کشور در زمینه ی بازسازی راه ابریشم زمینی-دریایی و گسترش داد و ستدهای منطقه ای، در رسانه های برون مرزی می خواندیم، "هدف از این قرارداد تعمیق روابط اقتصادی دو کشور در بخش های مختلف و استفاده از سرمایه گذاری های سه تریلیون دلاری راه ابریشم جدید چین برای توسعه ایران است. نیویورک تایمز این توافق را «قرارداد قرن» خوانده که در حوزه های مختلف به توسعه همکاری های دو کشور ایران و چین منجر خواهد شد ... چینی ها خواهان داشتن متحدان دریایی در کریدورهای جهانی دریانوردی نظیر روسیه، پاکستان، ایران و ترکیه هستند. آنها در کریدورهای زمینی نیز در سایه راه ابریشم جدید (یک کمربند، یک جاده) در حال ساخت پروژه های بزرگی در پاکستان هستند. اگر زیرساخت های چینی ها در ایران ساخته شود، شاهد افزایش چشمگیر مبادلات تجاری میان ایران و کشورهای آسیایی و آسیای میانه خواهیم بود ... (ولاییان) دریافته اند باید روابط خود را با قدرت های غیرعربی توسعه دهند. چین نیز تلاش می کند تا بازارهایی امن و غیروابسته به متحدان واشنگتن بیابد. در سایه این رقابت های جهانی، احتمالاً پروژه راه

ابریشم جدید چین نیز از یک نقشه جهانی به یک طرح منطقه ای محدود خواهد شد."

پروژه ی راه ابریشم چین اما جهانی ست و بنا بر داده هایِ تاکنونی، در این برنامه ریزی دگرگونی دیده نمی شود. با این همه در کوران بحران اقتصاد جهانی و افزایشِ درگیری ها میان کشورهای سرمایه داری با چین، می تواند بخش چشمگیرتری از سرمایه هایِ این کشور در باختر آسیا، و از آن میان، در ایراد کاربُردی شود.

پاسخ "نایب رئیس اتاق ایران"، به نمایندگی از "پارلمان بازار" در گفتگو با روزنامه ی دنیای اقتصاد پیرامون پیمان نامه ی چین و ایران از همان آغاز کار بسیار روشن بود: "گرفتار شدن و وابسته شدن اقتصاد ایران به کشوری با نظام سیاسی کمونیستی و تمایلات انحصار طلبانه، زیان احتمالی یک قرارداد ناکارآمد است".

پروژه ی راه ابریشم از دیدگاه سه کشور ایران و عراق و سوریه، راه هایِ بازرگانی و شبکه هایِ برق رسانی و لوله هایِ انتقالی مستقیم نفتی-گازی و ساختن پالایشگاه هایِ "فرامرزی" و دگره از باختر آسیا به دریای مدیترانه از راه سوریه را نیز دربرمی گیرد که تاکنون برابرش سنگ بسیار انداخته اند، از آن میان، با جنگ ها و تحریم هایِ پرهزینه و گوناگون.

ستیز بر سر کنترل راه هایِ بازرگانی زمینی و دریایی از آسیا، بویژه از چین و هند به دریای مدیترانه، چه از راه شام (سوریه و کناره) و چه از راه دریای سرخ و کرانه هایِ آن، پیشنه ای دارد چندهزارساله ای.

نخستین پاسخِ رقیبان به پروژه ی ایران-عراق-سوریه

چندی پیش سخن می بود از یک پیمان نامه ی کهنه که " با صلح ابوظبی و تلاویو بار دیگر مطرح " گردید و در آن امارات (همبستِ نزدیکِ عربستان و از سرمایه گذاران در صنایعِ نظامیِ جهان، از آن میان، در شماری از صنایعِ نظامیِ بسیار پیشرفته ی آلمان) می خواست توافقی با اسرائیل امضا کند که "منجر به دور زدن کانال سوئز از طریق خاک اسرائیل" گردد. پیرامونِ این خطِ لوله از بندر ایلات در جنوبِ اسرائیل به اشکلون در ساحلِ مدیترانه، در رسانه ها می خواندیم: "در حالی که بسیاری از رسانه ها، مساله همکاری های تکنولوژیک، سلامت، تحصیل و توریسم را دلیل اصلی عادی سازی روابط اسرائیل و امارت می دانند، اما با شکست هشت دهه بایکوت اسرائیل توسط یکی از کشورهای عربی، اکنون به نظر میرسد این دولت به دنبال یافتن نقش مهمتری در بازار و تجارت انرژی، سیاست نفتی و سرمایه گذاری های بزرگ نفتی در منطقه است. این رویکرد با یک خط لوله قدیمی، اما بسیار استراتژیک آغاز می شود ... بازنده اصلی (این پروژه) مصر" خواهد بود.

این برنامه در کوران یکی از بزرگترین بحران های اقتصادی تاریخ سرمایه داری و بالاتر گرفتن تنش ها و جنگ های منطقه ای-جهانی، بی گمان سویه های نظامی-استراتژیک برجسته ای نیز می داشت: در گام نخست، به سود کنسرن های امریکایی-اروپایی، و سپس، به سود ریزه خواران یا "متحدین استراتژیک" آنان در منطقه.

دومین پاسخِ هموردان به پروژه ی ایران-عراق-سوریه

کریدور "هند-خاورمیانه-اروپا" نیز که در دستورکار اروپاییان، اسرائیل، عربستان و هم پیمانان، و نیز هندوستان جاگرفت، و گویا می خواست یک راه کالایی و دیجیتالی، و بویژه گُرداری برای صادرات "ارزان" انرژی "سبز" کشورهای نفتی-گازی جنوبِ خلیج فارس بگشاید، می تواند تا اندازه ای راهِ بازرگانیِ ناستوارِ ایران-عراق-سوریه، و خاصه "طرح کمر بند و جاده" ی چین را به چالش کشاند. به گمان بسیار، برنده ی اصلی این پروژه می بایست هندِ کمابیش "کاستی" باشد و همراهان باختری بزرگترش، و بازنده ی اصلی آن چینِ بیشاکم "نپی" باشد و هم پیمانانِ خاوری برجسته ترش. نخست وزیر اسرائیل درباره ی این کریدور گفته بود: این پروژه "ما را به عصر جدیدی از ادغام و همکاری منطقه یی و جهانی می برد که گستره ای بی سابقه و منحصر به فرد دارد ... اسرائیل، نقطه ای مرکزی در این کریدور اقتصادی خواهد بود. خطوط آهن و بندرهای ما مسیر جدیدی را از هند به اروپا از طریق خاورمیانه و برعکس باز خواهد کرد ... ما نباید بگذاریم فلسطینی ها با این معاهده های صلح جدید با کشورهای عرب مخالفت کنند".

این کریدور "سبز" به پروژه ی دیگر انرژی در خاورِ مدیترانه، با نقشِ برجسته ی یونان و اسرائیل و بازارِ مشترکِ اروپا، کمابیش پیوسته است. در این کریدورِ اقتصادیِ وابسته و همبسته به برنامه ی "خاورمیانه جدید"، فلسطینی ها و مصری ها نیز از بازندگانِ بزرگند.

دومین پاسخِ "غرب" نیز چون نخستین پاسخش، بی گمان سویه های نظامی-استراتژیکِ برجسته ای دارد: هم به سودِ کنسرن های امریکایی-اروپایی، و هم به سودِ ریزه خواران یا "متحدین استراتژیک" آنان در منطقه.

ناهمسانی باختِ آسیا با خاورِ آن

می دانیم که در پایان دهه ۱۹۶۰ میلادی برای کشورهای جنوبِ خاوری آسیا روشن شده بود که بدونِ همکاری با یکدیگر نمی توانند از دیدگاه اقتصادی نیرو گیرند. آنان همچنین دریابیدند که بدونِ همکاری باهم آسایش و امنیتی در آن سرزمین ها نخواهد بود. در آن بازه ی تاریخی، رویدادهای دگرسازِ چندی در خاور آسیا و جهان به پیکرگیری بازارِ همگرایی "آسه آن" یاری رساندند: بالاگرفتنِ جنبش های ضداستعماری در ویتنام و دیگر کشورهای آسیای جنوبِ خاوری، برون رفتنِ گاماگام بریتانیا از منطقه، و نیز کاهش گرفتنِ جنگِ سرد در گستره ی جهانی. به این پیمانِ منطقه ای سپسای اقتصادهای بزرگ چین و ژاپن نیز پیوستند، که در کورانِ تنش های تند و نوینِ جهانی، این همکاری به دشواری هایی برخورده است.

در باختِ آسیا نه جنبش های ضداستعماری بزرگی به پیروزی رسیدند (از آن میان، دو جنبشِ بزرگ مردمی و ضداستعماری در افغانستان و ایران را به خون کشاندند یا واگرداندند، و به جای نیروهای ملی و دمکرات و دادخواه، بنیادگرای لیبرال بازارگرای ریزه خوار را نشاندهند)، نه کشورهای استعمارگر بزرگی از منطقه برون رانده شدند، و نه جنگ های گرم و نیمه گرم و سرد برآستی کاهیدند یا خاموشیدند.

راست این است که "خلفای نفت ایران"، "سلاطین نفت عربستان"، "تندروان واپسگرایی اسرائیل"، "اخوان المسلمین های پراگماتیست ترکیه" و همتباران آنان در چند دهه ی گذشته توانسته اند بر جنبش های ضداستعماری و دمکراتیکِ منطقه افسار زنند، به ماندگاریِ نیروهای استعمارگر در منطقه یاری رسانند، و به تنش های منطقه ای-جهانی بیشاپیش دامنه دهند.

پروژه های گوناگون اقتصادی در باختر آسیا بر گرد برنامه ی "خاورمیانه جدید"، که ساخته و پرداخته ی کنسرن های نفتی-نظامی-مالی باختری و اندیشکده های وابسته به آنان هستند، نمی خواهند و نمی توانند به همگرایی پایدار اقتصادی، پیشرفت اجتماعی، همکاری فرهنگی، صلح و آسایش، و بویژه به انقلاب شتابان صنعتی در باختر آسیا بیانجامند.

دستیابی به بازار بزرگ و کارآی همگرایی منطقه ای (از آن میان، "اکوی بزرگ"، از هندوستان تا مدیترانه و دریای سرخ، و از آسیای میانه تا دریای سیاه و قفقاز)، و بویژه، برون رفت از بن بست تاریخی پانصد ساله ی استعماری را، در این بازه ی زمانی، تنها نیروهای راستین ملی و دمکرات کشورهای باختر آسیا می توانند زمینه سازند.

هندوستان و ایران فرازیده از نیروهای پیشرو، و رهانیده از ناسیونالیست های رنگارنگ واپسگرا، در "اکوی بزرگ" آینده، می توانند نقشی آفرینند چون آلمان و فرانسه در بازار مشترک اروپا، آنهم با آماج هایی دیگرگون.

یادداشت یکم

"کاست" سازمان هیرارشی بسته ی سده های میانه ی هندوستان می بود که هنوز بر بخشی از جامعه نشان می گذارد، و "نپ" نخستین برنامه ی اقتصادی چپ ها در بازه ی گذار می باشید پس از انقلاب اکتبر و فروپاشی روسیه تزاری.

یادداشت دوم

اتحادیه های منطقه ای برآمدی از همکاری اقتصادی میان چند کشور با نزدیکی جغرافیایی و فرهنگی و دگره، و با بهره گیری از برتری ها برای بالاندن نیروی اقتصادی و توان رقابت پذیری در بازارهای جهانی اند. شاهنشاهی ها و امپراتوری های خاور و باختر را می توان نمودی کمرنگ و آغازین از اتحادیه های اقتصادی منطقه ای برای زمان خود ارزیابید. در باختر آسیا بر گذار پدیداری سازمان بزرگ همگرایی فرامرزی (از دیدگاه ما، پدیداری "اکوی" بزرگ) و افزایش فراوان داد و ستدهای درون-منطقه ای، هنوز راهبندهای بزرگی می باشد. با همه ی دشواری ها و تنگنای ها، می توان گاماگام در راه بسیار سنگلاخ همکاری منطقه ای و رهایی از وابستگی استعماری نوردید. با گامیدن در این گذار، می توان امیدوار بود که بخش کوچکی از دشواری های درونی کشورهای منطقه نیز زداییده شوند و کماکم بازمانده های مناسبات فئودالی و حتی پدرشاهی که خاستگاه بخش چشمگیری از گرایش های واپس گرایانه و سنتی و آیینی، و مانعی در راه رشد شتابان صنعتی اند، از گستره ی اجتماعی رانیده شوند. واپس ماندگی اجتماعی-فرهنگی کشورهای باختر آسیا، نه تنها برای جاناندازی زمامداری های فاسد و ناکارآمد و انگلی و واپسگرا زمینه می سازد، بلکه پهنه ای می پردازد برای بهره گیری ریاکارانه ی کنسرن های بین المللی، و پیش از همه بنگاه های نظامی، در راستای میلیتاریزه کردن منطقه و تحمیل مسابقه ی پرهزینه ی تسلیحاتی به کشورها. بدین روی پایه ی همگرایی اقتصادی کارآمد منطقه ای، می تواند تنها بر شالوده ی امنیت و ثبات و صلح پایدار استوار باشد. بیهوده نیست که نخستین بند پیمان "آسه آن" در آسیای جنوب خاوری، آمازه و اشاره دارد به تحکیم پایه های صلح در منطقه ی زیر پوشش سازمان.

یادداشت سوم

پاکستان را (که می شود امیدوار بود در روند پیاده سازی "طرح یک کمر بند و یک جاده" ی چین، به هندوستان نزدیک تر گردد) می توان ساخته و پرداخته ی سیاست

استعماری انگلستان دانست، آنهم در بازه‌ی پایانی چیرگی مستقیم آن کشور بر نیم جزیره‌ی هندوستان. در کوران این کشورسازی استعماری که در پرده‌ای از ناسیونالیسم هندویی و اسلامی نیز پوشانده می‌شد، بیست میلیون تن گریزانده و نزدیک به یک میلیون تن میرانده شدند (پرده‌ی تازه‌ی ناسیونالیسم بنیادگرایانه^۱ را که با سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی درآمیخته است، در باختر آسیا و خاصه در هندوستان و ایران، استعمارگران در پایان سده‌ی بیست میلادی کمابیش هم‌زمان باز دوخته‌اند).^۲ پیش از آن، از آن میان در برش صفوی، قندهار دروازه‌ی بازرگانی ایران و بخش چشمگیری از باختر آسیا می‌باشید به هندوستان. یکی از "مداخل" (دریافت‌ها و درآمدها) برای "دیوانخانه مبارکه صفوی" از راه بازرگانی با هند در این "ناحیه" دست می‌رسید، با "ملازمانی" (همیشه همراه، هم‌راه لازم، نوکر) بیش از "ملازمان بیلرگی" های بزرگی چون "فارس" و "مشهد و توابعین" و "عراق و توابعین". در کوران چیرگی چشمگیر بازرگانان باختری بر راه‌های آبی بازرگانی و دادوستدهای تجاری آسیا، گذارهای زمینی بازرگانی باختر آسیا و ایران به هندوستان و چین کماکم بسته یا ناشکوفاشدند، و "مداخل" شهرها و استان‌های بر سر این راه‌ها شتابان فروکاستند. می‌دانیم که در بازه‌ی صفوی، هنوز بازرگانان ایرانی توانگری در هند و قندهار و مرزهای خاوری می‌زیستند و نخستین هندی‌هایی نیز که به ایران آمدند، از "مولتانی" بودند و "آن شهری" می‌باشید "که از دیگر شهرها به قندهار نزدیک تر" می‌بود. این صرافان هندی یا "پارسیان هند" بخش مالی پایتخت صفویان، اصفهان، را می‌گرداندند. بنا بر داده‌های اسکندر بیک منشی، شورای "ایماقات قزلباش" در آغاز پایه‌گذاری خلافت صفوی، قندهار و سیستان و گرجستان را زیر دست نداشت، که انگیزه‌ی آن راه، از آن میان، می‌بایست در توانگری بازرگانان و صرافان این "سرحد" های پُر "ملازم" درجوبید. در کتابی از سده‌ی هیجده میلادی به نام "علل سقوط شاه سلطان حسین" می‌خوانیم: "از آنجا که این ناحیه (قندهار) گذرگاه کاروان‌های میان هند و ایران است، در نتیجه ثروت زیادی از حق گذر کاروان‌ها عاید می‌گردد. حکمران آنجا هم برای دریافت حق گذر بیشتر، در تاخیر و معطل کردن کاروانیان، از خود نکاوت و زرنگی زیادی نشان می‌داد. ثروتمندی آن جا را می‌توان از مالیاتی که به شاه پرداخت می‌شد تخمین زد. این مالیات، بدون در نظر گرفتن باج‌های گوناگون و جریمه‌ها و توقیف کاروانیان، روزانه دوازده لیره‌ی طلا" می‌باشید. خیزش خاوری‌ها یا جنبش قندهاری‌ها به رهبری محمود که به سرنگونی خلافت صفوی انجامید، و ما آن را نخستین انقلاب بورژوایی ایران دانسته‌ایم (و نه انقلاب مشروطه)، هم از پشتیبانی آشکار و ناآشکار

بزرگترین بازرگانانِ اصفهان (از آن میان ارمنی ها)، هم از پُشتداشتِ گروهی از بازرگانان و کارگاه دارانِ کرمان و یزد (از آن میان زرتشتی ها)، هم از جانبداریِ صرافانِ توانگر ایران و هند (از آن میان پارسی ها)، و هم از همدمی تیره هایِ بزرگ (از آن میان کردها و لرها و گرجی ها) برخوردار بود.

یادداشت چهارم

در "نوامبر ۱۹۱۷، وزیر امور خارجه وقت بریتانیا، آرتور بالفور، نامه ای خطاب به لیونل والتر روتشیلد، رهبر جامعه یهودیان بریتانیا نوشت... (وی) دولت بریتانیا را متعهد کرد که «در فلسطین یک خانه ملی برای مردم یهود ایجاد کند» و «دستیابی به این هدف» را تسهیل کند. این نامه به عنوان اعلامیه بالفور شناخته می شود... در آن دوره، بریتانیا مهاجرت گسترده یهودیان را تسهیل کرد... فلسطینی ها از تغییرات جمعیتی کشورشان و مصادره زمین هایشان توسط بریتانیا برای تحویل به شهرک نشینان یهودی نگران" بودند. این نگرانی تا امروز نیز دنبالیده، و ناتوانی یا کارشکنی در دستیابی به راهکاریِ دادگرانه آسایش و آرامش را از زندگی همه ی مردمانِ "اقلیم ثالث" (از فلسطین و لبنان و سوریه گرفته تا مصر و اسرائیل)، بویژه لایه های "پایینی"، رباییده است. آنچه سعدی شیرازی دیروز سراییده، امروز نیز برای "بالایی" هایِ زربیز و آزمندِ جهان که در پشتِ این جنگِ افروزی ها پنهان اند، سزیده است: هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه - هم چنان در بند اقلیمی دگر. ("هفت اقلیم"، یکم: هندوستان، دوم: عرب و حبشستان، سوم: مصر و شام، چهارم: ایرانشهر، پنجم: روم و صقلاب، ششم: ترک و یاجوج، هفتم: چین و ماچین).

یادداشت پنجم

درباره ی زیانِ اقتصادِ ایران از تحریم ها و "پاسخ" هایِ سرراست و ناسرراست "غرب" (که تاکنون برای "بالایی" ها نعمت و برای "پایینی" ها نکبت بوده و هستند) داده هایِ روشنی در دست نیست، باری، با نگرش به زیانِ اقتصادِ تحریم شده ی ونزوئلائی نفتی از سوی کشورهایِ باختری، می توان آن را گمانه زد. بنا به داده هایِ رسانه هایِ برون مرزی زیانِ تحریم ها به اقتصادِ ونزوئلا تاکنون چیزی بوده است در مرز ۶۵۰ میلیارد دلار. زیانِ اقتصادِ عراق و سوریه از جنگ ها یا تحریم هایِ سده ی بیست و یک میلادی نیز بسیار بوده است. زیانِ هایِ اقتصادیِ سده ی بیست میلادی نیز هشداردهنده اند: سال ۱۹۸۴ عراق در کورانِ جنگ با ایران به بزرگترین واردکننده ی ابزارِ جنگی در جهان فرارویید و

تنها میان سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ نزدیک به ۲۴ میلیارد دلار جنگ افزار خرید. برآیند سپاهگیری در هر دو سوی، سرسام آور بود. عراق نزدیک به ۶۰ درصد، و ایران در مزر ۴۰ درصد از بودجه ی خود را در جنگ هزینه می کرد. زیان های ساختاری و صنعتی برای ایران بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار، و برای عراق فراتر از ۴۰۰ میلیارد دلار می باشید. سنجشی در این گستره: همه ی درآمدهای نفتی دو کشور از آغاز استخراج نفت، ایران از سال ۱۹۱۹ و عراق از سال ۱۹۳۱، تا سال ۱۹۸۸ تنها نزدیک بود به ۴۰۰ میلیارد دلار. زیان اقتصادی ایران پس از چشم پوشیدن ولاییان از پیشنهاد صلح کشورهای عربی را (در پی آزادی خرمشهر، و آنهم با پذیرش پرداخت تاوان جنگی هفتاد میلیارد دلاری به ایران)، در مزر ۴۰۰ میلیارد دلار گمانه می زنند. برآوردها پیرامون شمار کشته های جنگ ایران و عراق گوناگون اند و میان چهارصد هزار تا یک میلیون تن در ناوش و نوسانند. این جنگ که خونین-نکبتی می بود برای "پایینی" ها، برآستی نعمتی می باشید برای "بالایی" ها. در درازنای جنگ، بنیادگرایان گستاخانه تر ناخرسندان و مخالفان درونی را درویدند و سازمان ها و حزب ها و نهادهای مردمی را از پهنه ی سیاسی ستردیدند. اوجگاه سرکوب، کشتار پنج تا ده هزار تن از زندانیان سیاسی، با پیشافکنی و تایید خمینی، کمی پیش از پایان جنگ بود. بنا به داده های یکی از وزیران "دولت موقت"، بزرگ بازاریان و کلان کاتوزیان و سترگ سپاهیان در کوران جنگ نزدیک به هفتاد میلیارد دلار "زیر میزی" به جیب زدند.^۳ درست از این زمان است که نولیبرال های بنیادگرای ایران، اصل چهل و چهار قانون اساسی را لگد کوبیدند، گاماگام بازرگانی برون و درون مرزی (بویژه بازه ی خامنه ای و رفسنجانی)، کانی ها (ویژگون واره ی خاتمی)، نفت و گاز و پتروشیمی (بویژه بازه ی "پینوشه ی ریشدار"، احمدی نژاد، و روحانی و دگره) را خصوصی یا خصولتی کردند، به نام "مبارزه با استکبار جهانی" به تقسیم کار جهانی دیکته شده از سوی میلیاردرهای استعمارگر سازنده ی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تن دادند، و ریزه خوارانه دارایی های همگانی نفتی-گازی-کانی را به باد سپردند یا بالا کشیدند. تنها یک نمونه: چنبره بر پارس جنوبی با ارزشی برابر صد و بیست سال تولید نفت کشور.

یادداشت ششم

تنش های خونبار و نوین منطقه نیز نعمت اند برای بنیادگرایان نولیبرال ایران. در کوران این کشاکش ها، و به بهانه ی آن، ولاییان ددمنشانه تر ناخرسندان و دادخواهان را سرمی کوبند، و گستاخانه تر دارایی های همگانی را بر باد می دهند و بالا می کشند. تنها

چند نمونه از بسیارها: کارگران نفت با انتشار بیانیه مشترکی، احکام صادره شلاق، حبس و جریمه نقدی برای کارگران معترض فولاد اهواز به فساد مدیریت و علیه سطح نازل حقوق ها و عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل را شدیداً محکوم کردند: "میدانیم که حکومت در محاصره اعتراضات ما کارگران و همه مردم است و چون از گسترش اعتراضات سراسری بشدت نگران است، دست به چنین اقدامات ضد کارگری ای میزند ولی نباید اجازه دهیم و اجازه نخواهیم داد" (از بیانیه نفتگران). - "بنا به رای شعبه چهار دادگاه کیفری بوشهر، اعضای هیات مدیره کانون معلمان با اتهام «اخلال در نظم عمومی به مصداق تجمع غیر قانونی معلمان» به حبس و شلاق محکوم گردیدند. بنا به اخبار منتشر شده از کانون صنفی معلمان استان بوشهر، آموزگاران متفق‌القول اعلام نمودند علاوه بر نداشتن تمکن مالی در پرداخت این جریمه، ترجیح می دهند حبس و شلاق را تحمل نموده اما اندک نان مانده در سفره فرزندان خود را به حلق دزدان و اختلاس‌گران ردای دولتمرد پوشیده نریزند (از گزارش آموزگازان). - "رک و پوست کنده میگوئیم، هیچ دست آلوده ای نمیتواند درب صندوق بازنشستگی نفت را بگشاید، چرا که هر دستی که قصد تاراج اموال کارکنان نفت داشته باشد، قطع می شود. صندوق نفت بر ایند رنج چندین ساله کارکنانی بوده که در سرما و گرما و چه قبل و بعد از انقلاب بدون آنکه دولتها ریالی از بودجه عمومی به آن اختصاص دهند همچون نهالی با خون و تلاش و سالها تنهایی هر کدام از کارکنان نفت است که از شکم زن و فرزندانشان زده اند تا در پایان بازنشستگی، نانی برای خود و فرزندانشان فراهم کنند، ما هر آنکس را که چشم طمع به صندوق بازنشستگی نفت داشته باشد، به چشم لاشخور و کفتار می بینیم" (از بیانیه نفتگران). - همزمان با دست درازی به صندوق بازنشستگان نفت، "واگذاری شرکت ملی حفاری ایران به بخش خصوصی"، بخوان به دیگر دزدان ولایی، نیز برنامه ریزی شد. این شرکت که بر پایه ی اصل چهل و چهار قانون اساسی می بایست مالکیت همگانی داشته باشد و مردمی گردانده شود، هم اکنون سراسر برای بیست هزار نفر و ناسراسر برای ده ها هزار تن در جنوب نفتی کارمی آفریند (از رسانه ها) - شرکت نفت بیش از یک میلیارد دلار پروژه ی حفاری پارس جنوبی را به شرکت های بزرگ خصوصی و خصولتی واگذار کرد، و وعده داد، بسیاری از پروژه های دیگر را نیز در آینده ی نزدیک به "پیمانکاران" بسپارد. چندی بعد مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران با بیان اینکه قرارداد پارس جنوبی، بزرگترین رویداد تاریخ جمهوری اسلامی

ایران است که با پیمانکاران برجسته (بخش شده میان بازاری ها^۱ و کاتوزی ها و لشکری ها و مالی-مونتازی ها) امضا می‌شود، افزود: "پارس جنوبی را پیمانکاران ایرانی به ثمر رساندند و با این قرارداد بار دیگر پارس جنوبی متولد خواهد شد". خامنه ای نیز چندی پیش در عسلویه گفته بود: "صنعت نفت صنعتی تولیدی، اقتصادی، علمی و جهادی" است. پس از آن فرمانده قرارگاه خاتم با اشاره به این سفر گفت: رهبر در "سفر تاکید کردند که ملت ایران با جهاد ناآشنا نیست ... این قرارگاه بازوی اجرایی "این جهاد" است (از رسانه ها)^۲. در این میان بزرگترین میدان مشترک نفتی آزادگان را نیز به کنسرسیومی که بیشترین شان از بانک های برآمده از رانت های نفتی-گازی خصوصی بودند، سپردند. آری، "جهاد" کنندگان رباینده ی دلارهای نفتی-گازی مردم مان بسیارند.^۵

نمونه ای دیگر از جهاد کنندگان: "میثاق نامه" بازرگانان تبریز



1

² فرازیده: افزایده، بالابرده / رهانیده: رها یا خلاص گردانیده / خاموشیدن: اینجا خاموش گردیدن / کاهیدن: اینجا کاسته یا کم گردیدن / شناسیدن: شناختن / بالاندن: بالیدن کنانیدن، بالش یا رشد دادن / باشیدن: بودن / درویدن: درو کردن / ستریدن: ستردن، زدایییدن / سزیدن: اینجا درخور بودن / گامیدن: گام برداشتن / ارزیابیدن: ارزیابی کردن / دریابیدن: دریافتن / میراندن: مردن کنانیدن، به قتل رساندن / کاتوزی: زاهد، عابد / سپسا: بعدا، اینجا برای زمان و نه مکان / درازبُردی و کوتابُردی: استراتژیکی و تاکتیکی / خصولتی: واژه ای که در ایران جاقفاده، و آمیزه ایست از دو واژه ی خصوصی و دولتی، نمایانگر بورژوازی نادیوانی و دیوانی / سپسا: اینجا برای زمان و نه مکان، "از آن سپس" یا "بعدا" (نمونه، "سپسا رفتن" در دو معنا: "عقب رفتن" برای جای یا مکان، و "بعدا رفتن" برای زمان یا وقت).

ترفند افکنان و تنش آفرینان

برای آشنایی با گوشه هایی از بازی های سیاسی در جمهوری ولایی، که نمونه برداری ای هستند از "مستکبران" مالدار و دولتمند اروپایی-آمریکایی، همانا بازی میان "سوسیال دمکرات ها" و "محافظه کارها" با آب و رنگی خاوری-آیینی، کنکاشی روزآمد شده را دست می رسانیم از کتاب "خیزش هشتاد و هشت"، با این افزاییده، رو به آنانی که نادانیده هنوز آب در هاونِ "اصلاحات" می کوبند:

هر که ناموخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

و با این افزوده، رو به ترفند افکنان و تنش آفرینانِ برون و درون مرزی ای که دانسته به سرابِ "اصلاحات" گُدار بازمی گشایند و رایزنی هایِ پیشینِ پشت پرده و روی پرده را گونه گونه بازمی خوانند:

پدر کُشتی و تخم کین کاشتی
پدر کُشته را کی بُود آشتی

ولایت "مطلقه"، ولایت "عامه" و خیابان هایِ "رشک برانگیز" ایرانی

"محور و مدار نظام، ولایت فقیه است. وقتی این نظریه وارد قانون اساسی می شود، آنگاه نظریه ی ولایت فقیه دیگر یک نظریه ی فقهی در میان دیگر نظریات فقهی نیست. مخالفت با آن، مخالفت با یک نظریه ی فقهی نیست، بلکه مخالفت با اصل و اساس نظام است، و معلوم است که هیچ نظامی اجازه نمی دهد به اصول و مبانی اش حمله شود. البته این سخن به معنای ممنوع بودن بحث های علمی در جایگاه خود نیست. انشاءالله همه ی ما اعمال، خواسته ها و سلیقه های خود را با «قانون» هماهنگ کنیم، نه اینکه «قانون» مطابق نظرات و سلیقه های ما اجرا " شود (محمد خاتمی، "اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی")."

قانون-گرایی در چارچوب "نظام" ولایی را، می توان یکی از سنگ بناهایِ "نظریه ی ولایت عامه"، به جای "ولایت مطلقه ی فقیه"، در میان بخشی از اصلاح طلبان ما ارزیابید. در کورانِ انتخاباتِ دهمینِ واره ی ریاست جمهوری و پس از آن، بخشِ چشمگیری از این نیروها، بر این گونه دیدگاه ها پای می فشردند.

برای برتاباندنِ پاره ای از نارسایی هایِ "ایدئولوژیک" اصلاح طلبان، و آشکاراندنِ پیامدهایِ "پراگماتیستی" و زیان بارِ آنان برای "پایینی" ها،

بجاست بنگاهیم به "نظریه های قانون مدار"، اما تنگ نگرانه و بنیادگرایانه ی این دسته از "حافظان" نظام.

محمد خاتمی ("اوبامای" خاوری-ایرانی)، که به گفته ی شماری از "ملی-مذهبی ها"، گویا می توانست، "رهبری فکری جنبش" سال هشتاد و هشت را، دستادست "ایدئولوگ های" جبهه ی مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و در کنارِ کربوبی و موسوی، گردن گیرد، بخشی از دیدگاه های خود و یارانش را در آغازِ جنبشِ اصلاحات، پردازیده بود.

برشِ دولت-گردانیِ هشت ساله ی او، کوششی بود بی سرانجام، برای جاناندازیِ این رشته "نظریات"، که در سده های میانه ریشه می دوانند، و خواسته و ناخواسته بالشِ نهادهایِ روبنایی و زیربنایی را بازمی دارند.

در سامان-اندیشه ی وی و بخشی از همراهانِ اصلاح طلب اش، "نظریه ی ولایت فقیه" تلاشی می باشید برای پایاناندن (پایان دادن) به "استبداد سیاسی و قدرت متکی به زور در دنیای اسلام"، و بازگشت به "دوران خلفای راشدین"، که به گفته ی ابن خلدون، خودکامگان، "خلافت" اش را به "پادشاهی" واگرداندند. او برای بهره گیری از "مشترکات معنوی" و "امکانات وسیع مادی دنیای اسلام"، چند گفتمان را می افرازد، از آن نمونه اند: رهایی از "خود باختگی"، "جدایی از "تجبر و واپسگرایی"، "سعه ی صدر" در گفتگوها، و بازیابی "قدرت مسلمانان" با نگرش به "مزیت های نسبی هر کشور اسلامی" برای "گفت و گو" با جهان.

در جست و جویِ "فقیه جامع الشرایط"

بخش برجسته ی این "نظریه ی اصلاح طلبانه، ویژگون در سیاست داخلی، در پیوند بود با برکشاندنِ "ولایت عامه"، به جای "ولایت مطلقه"، آن هم

استوار بر "اصولی" چون: "بازگشت به خویشتن"، رهایی از "غرب زدگی"، و بویژه، پافشاری بر "جمهوریت و اسلامیت در قالب نظام اسلامی" برای "کسب جمهوری، یعنی ابتدای نظام برای" مردم.

هواداران "ولایت عامه"ی اسلامی ("سوسیال دمکرات های" ولایی)، در جست و جوی "فقیه جامع الشرایط"، و در رویارویی با تندروانِ پشتیبانِ "ولایت مطلقه" ("محافظه کارهای" ولایی)، از زبان خاتمی می گفتند:

"فقیه جامع الشرایط ... «می تواند و باید در همه ی شئون سیاسی جامعه دخالت کند»، نه از باب حسبه، بلکه از باب حکومت و همه ی اموری که در حیطه ی حکومت قرار می گیرد. «ولی فقیه باید حکومت را در جامعه اداره کند». این حکومت عامه یا ولایت عامه است، نه از باب ولایت بر صغیران و درماندگان، و نه به خاطر امورِ بر زمین مانده ی مسلمانان - که قدر متقین باید فقیه باشد. «ولی فقیه، یعنی فقهی که جامع الشرایط است، ولایت و حکومت دارد»، ولی این ولایت در چارچوب احکام فرعی شرعی است ... پس حکومت از اهم احکام اولیه است و آنچه باید رعایت کند، در چارچوب موازین اسلامی است، نه در چارچوب فروعات اسلامی ... اگر «مصلحت جامعه ی اسلامی» ایجاب کند، احکام فرعی هم نمی تواند جلو «اعمال مصلحت» را بگیرد".

نظریه پردازانِ ولایتِ "عامه"، "ولایت مطلقه" را - و نه "نظام ولایی" در همگی اش را - انگیزه ی شکستن "قانون"، و نیز راهبندی در برابر "مصلحت جامعه ی اسلامی" می شناختند، چرا که رویکردهای آن، به ناکارایی و به بن بستِ چندسویه ی "نظام" می انجامید. در این راستا، خاتمی در کتاب "اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی"، نمونه وار از تندروان می پرسد، چرا "فلان سد که باید وزارت نیرو بسازد، فلان کس برود از مقام رهبری اجازه بگیرد"، و یا چرا "مجمع روحانیون و جامعه روحانیت" و "با

کمال معذرت از همه ی بزرگان، جامعه ی مدرسین "کسانی را" برای جایی معرفی کنند" و مانند "حزب" کار و رزد.

ولایت "عامه" راه برون رفت

برای برون رفت از بن بستِ درازنای "نظام" و "اعمال مصلحت"، راهکارهای هواداران "ولایت عامه"، پیوندی سراسر است و ناسرراست داشتند با چگونگی گزینش "ولی منتخب مردم"، آن هم بویژه از راه شورای نگهبان و مجلس خبرگان "برگزیده" مردم.

با پیروی از این "راهکار؟"، که آمیزه ای بود از راهبردهای "اسلامی شده"ی امروزین جهان و خام اندیشی های سده های میانی، "مردم" می بایست با رای خود و از راه مجلس خبرگان برگزیده، "مجتهد عادل" را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، تا از این راه، حکم "ولی"، "نافذ" گردد. در این چارچوب تنگ "ولایت"، گوییا "ولی منتخب"، می تواند سراسر است و ناسرراست، نهادهای دولتی و دادگستری و قانون گذاری را "به رای مردم متصل" کند.

بنا بر دیدگاه های این دسته از اصلاح طلبان، می بایست "مصلح امت اسلام، مصلح اسلام، مصلح کشور و مصلح مردم، محور و مدار حکومت اسلامی" باشد، و "عقل، تدبیر، تجربه، کارشناسی بشری" آن گونه به کار آیند، تا برای "قفل نظام"، کلیدی آیینی و کارا به نام "ولایت عامه" ساخته شود.

برآیند پایانی این نگرش کوتاه بینانه، سنایی بود "اسلامی"، که بر فراز بسیاری از نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، و ویژگیون مجلس، بالا می افراشت. "رییس جمهور اصلاحات" در سال هفتاد و شش، یکی از

آماج های "مصلحت گرایانه ی" این "دولت در دولت" را، کارزایی برای پانزده میلیون نیروی جوان در یک بازه ی ده تا بیست ساله خواند، که هم چون گذشته بر آماج های خود ننشست. وی در توجیه دیدگاه اصلاح طلبانه - و ناساختار شکنانه اش - در کوران جنبش اصلاحات نوشت:

"ما در قانون اساسی سازوکار تشخیص و کارشناسی را مشخص کرده ایم، و آن مجمع تشخیص نظام است. در این مجمع عقلای قوم، کارشناسان و صاحب نظران جمع می شوند و رهبری در مشورت با آنهاست، و در آنجاست که «مصلح جامعه ی اسلامی» تشخیص داده می شود".

برای روشن کردن جایگاه مجمع "تشخیص مصلحت" نظام، و پیوستگی های همه سویه ی "عقلای قوم" و همگی "نظام" با اقتصاد پنهان و ناپنهان، و نیز "اتصال" آنان با "عامه ی بازار" - به جای "عامه ی مردم"، می بایست از اصلاح طلب ها، به سوی پراگماتیست ها پل زد.

این پل، عبوری است از پهنه ی "نظرگرایان" هوادار "ولایت عامه"، به گستره ی "عمل گرایان" هواخواه آشکارتر "نظام". به دگرگفت، گذاری است از "رفرمیسم" اصلاح طلبان، به "پراگماتیسم" نیمه اصلاح طلبان، و نمایی است از خویشاوندی این دو دسته بندی سنتی کمابیش "بازارگرا"، و ناسازگار با نوآوری های انقلاب مشروطه و پس از آن.

سیم های "مصلحت طلبان" به کجا "وصل" بود؟

هاشمی رفسنجانی زمامدار وقت سنای "مصلحتی" اسلامی، در آغاز انقلاب و به عنوان رییس مجلس نیز "سیم های روابط عمومی" اش، بنا به گفته ی

مهدی بازرگان، "به کمیته ی اصناف بازار اتصال" داشت. وی برای سرکوبِ روگردانان و مخالفان، "تظاهرات طبیعی مردمی" هم راه می انداخت. او از همان نخستین سال های انقلاب، از شیوه های گوناگون آشکار و ناآشکار "پراگماتیستی"، و بیش از همه "موثر"، برای "یکدست" کردن "ولایت" و "تسلیم" ساختن و خاموشاندن ناهمراهان، و نیز جاسازیِ همتایانِ بازاری اش، همچون "موتلفه"، سود می ستاند. رییس مجمع تشخیص مصلحت، در آغاز انقلاب، پیرامونِ چگونگی به "تسلیم" کشاندنِ روگردانان و ساختنِ نظام "اسلامی" ای که در آن "علائم تکرار تاریخ مشروطه به چشم نخورد"، نوشت:

"اگر آقای بنی صدر تابع قانون شود و رییس جمهور بماند، اما به ظن قوی ایشان تسلیم نخواهد شد، لذا ما باید اتمام حجت کنیم، حتی ایشان را دعوت به مذاکره کنیم، اگر تسلیم نشد چاره ای نیست، باید به «قانون» عمل کرد".

نخستین رییس جمهورِ خمینی-پناه پس از انقلاب (بنی صدر)، که در بسترِ این "نظام" زمینی، "قانون" های آسمانی آن را نیز با پوست و گوشت خود پساویده بود (لمس کرده بود)، در نوشته ای پیش از انتخاباتِ دهمین واره ی ریاست جمهوری با نگرش به "شوره زار" ولایت فقیه، و برای آموزاندن به همراهانِ پیشین اش نوشت: "بر فرض آدم بسیار خوبی نیز پیدا شود و نامزد ریاست جمهوری بگردد و بارانی که رای مردم است او را به ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس برساند، یا مجبور است «خس» گردد و یا «باغی با غین» شود".

چراییِ این "خس" شدن را می توان بویژه در برگشایی و تفسیرِ سردمدارانِ مالیِ "نظام" که در رسانه های برون مرزی "ملاهای میلیونر" هم نامیده می شوند، درجست. رفسنجانی در همان آغاز کار، ویژگیون، در دیدارهایش با هیات های موتلفه که "از گرفتاری های کسبه و بازاری ها (بخوان: بزرگ

بازرگانان) در رابطه با سخت گیری های اقتصادی " می گلابند، و "مجموعاً از چپ روی ها انذار می کردند"، و "فکری برای چندین هزار کاسبی که بیکار می شوند" می نمودند، برداشت های کاسب کارانه ی خود را درباره نظام ولایت فقیه، دست رسانده بود.

این "دکترین آسمانی"، تا امروز راهنمای کار "زامداران زمینی" پیوسته و وابسته به دلارهای نفتی-گازی-کانی ر بوده شده از مردم مان، در جمهوری "اسلامی" است:

"فکر می کنم (عناوین ثانویه در خصوص اجازه برای استفاده از ولایت فقیه) مشکلات را رفع کند ... این مشکلات بیشتر مربوط می شود به موارد زمین های شهری و کشاورزی و تجارت دولتی و محدود کردن کار سرمایه داران، که شورای نگهبان معمولاً قوانین مجلس را در این موارد و تو می کند. «راه حل» استفاده از ولایت فقیه است".

سودستانی رفسنجانی و انبازان (شریکان) و همراهان بازاری او از "اجازه برای استفاده از ولایت فقیه"، کارش در همان آغاز چنان بالاگرفت که "احمد آقا" نیز به او در آن زمان تلفن می زند و می گوید "امام از مصاحبه ها و سر و صدای روزنامه ها درباره ی «واگذاری حق ولایت فقیه» ناراحتند".

"راه حل استفاده از ولایت فقیه" برای "رفع مشکلات" و "اعمال مصلحت" را، که از سوی "سردار سازندگی" و نزدیکان اصلاح طلب اش از آن فراوان "بهره" برداشتند، می توان یک برداشت "پراگماتیستی-بازاری" از بُن مایه ی رژیم "ولایت فقیه" ارزیابید.

در این "نظام آسمانی"، "محافظه کارهای" ولایی (تندروها) ولایت "مطلقه" اش را می خواهند و "سوسیال دمکرات های" ولایی (پراگماتیست های نیمه اصلاح طلب و اصلاح طلب ها) ولایت "عامه" اش

را: دانی‌دی آنکه، در کورانِ بحران‌هایِ بزرگِ اقتصادی در کشورهایِ پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، "مطلقه" خواهانِ میلیاردی و کلان‌میلیونی ناتوان در "مدیریت" کارگران و رنجبران، به گونه‌ی اروپایی‌اش، همانا به فاشیسم و نوفاشیسم باختری روی می‌آوردند و می‌آوردند.

عملگرایانِ نظام

در جمهوری ولایی، برای "گروه‌های پنهان"، بر پایه‌ی این برداشت "عملگرایانه"، نظام "ولایت فقیه" - چه "مطلقه" و چه "عامه" - تا آنجا که کارایی داشته یا ساده بگوییم، سودرسان باشد، بیشتر "راه حلی" است سیاسی و اداری و نظامی برای جاناندازیِ تکابنگاه‌ها یا انحصارهای اقتصادی (و بویژه، تواندهی به اقتصاد انگلی-وارداتی استوار بر دلارهای نفتی-گازی-کانی)، تا ابزاری "ایدئولوژیک" و "نظری". بیهوده نیست که نمودارها و شاخص‌های اقتصادی، از آندست در زمینه‌ی کارزایی، نشانگرِ بالشِ بخشِ خدماتِ انگلی، و در گامِ نخست، زیربخشِ دست‌دستگری و واسطه‌گری در اقتصاد "ولایت فقیه" زده‌ی ایران‌اند، چه در واره‌ی تندروها، و چه در بازه‌ی اصلاح طلب‌ها و پراگماتیست‌ها.

در آمیختگی تاریخی سامانه‌های پارینگرای با بافته‌های تودرتوی بازاری در ایران و پاره‌ای از کشورهای بالنده، بویژه در کشورهای نفت خیز باختر آسیا، این واپسگرایی اقتصادی و نیز ناکارایی نهادهای روبنایی را در انداخته است.

کردان وزیر کشور دولت تندروان، در پی ناآرامی‌های بازار، بر همین پیوند ژرف میان نهادهای کاتوزی و بازاری پای افشرد، آن گاه که گفت: "باید تلاش شود این موضوع گسترش پیدا نکند و «بازار پاک، سالم و مدافع اسلام

و روحانیت در طول پنجاه سال اخیر» را از جنبش ناراضی خواهی کشور - که امروز در حال ورود به عرصه بازار است و می خواهد بین «انقلاب و پاره ی تنش» فاصله ایجاد کند - تجزیه کنیم. به دگرگفت، در هم شکستن "امپراتوری" بازار و خاصه بازرگانان بزرگ درون و برون مرز که به صورت "گروه های پنهان" و زیر نام "ولایت مطلقه" یا "ولایت عامه"، و با پرچم "خودی" سازی دولتی یا نیمه دولتی یا نادولتی، و با چپانیدن پول های نجومی، در انتخابات ریاست جمهوری نیز به "چیدن" مهره های خود در نهادهای روبنایی می پرداختند، به معنای درهم شکستن ساختار اقتصادی-اجتماعی "جمهوری" اسلامی بود: نگرستی اینکه، بازرگانان بزرگ ایران با دالان های ناآشکار و آشکار گوناگونی با بزرگ تجار نفتی-گازی-کانی هنوز بیشاکم سنتی باختر آسیا در پیوندند، گاه با آنان هم کاسه اند و گاه ناهم کاسه.

انگیزه ی ناپیدایی و نابودایی بازاریان در خیزش های مردمی "ولایت ستیز" را، می بایست بویژه در بستر همکاری آشکار و ناآشکار گردانندگان این "نظام آسمانی" با بازاریان بزرگ در کاوید.

در آستانه ی انقلاب بهمن نیز توانگیری بنیادگرایان، بنا به گفته های خلخالی و رفسنجانی و رفیق دوست و دگران، و نیز رسانه های برون مرزی، با پشتیبانی های مالی و سیاسی و سازمانی ناهان و نهان بازاریان و نیروهای نزدیک به آنان، درمی پیوست. این توانمندترین نهادهای اقتصادی-اجتماعی ولایی، بنا به سرشت به سختی وارداتی و رانتخوار خود، به کشورهای صادرکننده ی کالا به ایران سود می رسانند، و بنا بر همین ویژگی، انگلی ترین و واپس مانده ترین بخش بورژوازی بومی را می نمایانند. بدین روی، آنان برجسته ترین نمودار سیاست های استعماری کشورهای پیشرفته ی صنعتی در کشورهای بالنده (رو به رشد) بوده و هستند.

تئوری پردازانِ آنان نیز، خواسته یا ناخواسته، سرهم بندانیِ باشیده و می باشند کمر بسته ی این "نظام" به بن بست رسیده ی وابسته و پیوسته، بویژه، به بازاریانِ بزرگِ ایران و منطقه.

کوشش های اصلاح طلبانه و پراگماتیستی آنها برای "عبور از بحران" ها، با خواست های ساختارشکنانه و برآستی "مشروطه خواهانه" (ملی-دمکراتیک) توده ها، فاصله ای داشته و دارد فرسنگی.

در خیزش هشتاد و هشت و شورش های پس از آن که تا اندازه ای به ریشه های تاریخی خویش فروناویده بودند، تنها آن نیروهایی می توانستند برآستی یار و یاور توده ها باشند، که پل میان خود و این "نظام" و اژبالنده و ترمزکننده را فروپاشند، و خواست های خود را با آرزوهای دیرینه ی مردم مان، همانا آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی - که نه تنها با ساختار "ولایت مطلقه"، بلکه با بافتار "ولایت عامه" نیز ناسازگار بود- درآمیزند.

آنگاه که "رهبر فکری جنبش" (خاتمی) و سخنگوی بخشی از "اصلاح طلبان حکومتی"، پس از کودتای انتخاباتی سال هشتاد و هشت رو به سوی تندروان می گفت، "اگر راه اصلاح این چنینی (بخوان ساخت و پاخت درونی و بازگشت به هموزنی و همترازی پیشین نیروها در "بالا") برای وفاداران به قانون اساسی و اسلام بسته شود، راه برای جریاناتی باز می شود که اصل را هم قبول ندارند"، دیگر او نه تنها از توده های خواستار "جمهوری ایرانی" (یا جمهوری "ناولایی")، بلکه از اصلاح طلبان ساختارشکن هم دوری گزیده بود.

آزموده را آزمودن نارواست

آنانی نیز که به نام "اپوزیسیون" راست و میانه و چپ، یا هواخواه "جنبش" در درون و برون مرز، به جای بهره گیری از توان "ساختارشکنانه" ی

مردمی (که بی گمان دسترس بوده و هست)، هنوز در "درون نظام" و حتی در "رهبری نظام" به دنبال "متحد" می گشتند، تا مبادا "دستگاه بترسد"، "آزموده ای را می آزمودند" که زمان ها بود "خطا" بودن خود را به پایایش و اثبات رسانده بود.

این دسته ها، با بازخوانی شگردهای به روز شده، ولی نخ نمای واره ی هشت ساله ی اصلاحات، همان "خامی های" را (به گفته ی احمد کسروی) بازمی خواندند، که جنبش مشروطه را نیز در آستانه ی شکستی بساتلخ نهاد، اگر که "مجاهدین تبریز" و پیکارگران "غیرتمند" و "رزم آزموده" ی "انجمن" ها نبودند.

ترس راستینه ی این "مبارزان اپوزیسیون"، نه از سخت جانی "دستگاه ولایی" و "هرج و مرج های" برش گذار، بلکه بیشتر و پیشتر، از رادیکالیزه شدن "جنبش مشروطه خواه" کنونی، بویژه پیاده شدن خواست های دادخواهانه ی صد ساله ی گذشته بوده و هست.

اینان همان "درباریان" رنگارنگ نابنیادگرا و بنیادگرای مشروطه بوده و هستند، که از "ترس" آزادی خواهان و عدالت جویان، به "شریعت خواهان" پیوستند.

کسروی درباره ی چنین "دسته" گرایانی نوشت: "کسانی از درباریان، به پیروی از شیوه ی آزادی خواهان انجمنی به نام "انجمن فتوت" بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش به زیان مشروطه نمی بود، و همانا خواست اینان نبرد با آزادی خواهان و برانگیختن مردم به کشاکش" بود. پیرامون انگیزه های دشمنی بخش بزرگی از "شریعت خواهان"، از آن میان انجمن ساداتی ها، با آزادی خواهان نیز می خوانیم: "تنها درد شریعت نمی بود، بسیاری از ملایان که رشته ی سودجویی های خود را نزدیک به گسیختن می دیدند، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه

نمی شناختند ... (آنان) از توده روگردانده و برای ایستادگی در برابر مشروطه دسته می بستند. این دسته بندی، آسیب بزرگی به مشروطه توانستی رسانید و آن را از بنیاد توانستی برانداخت. به ویژه با بستگی که میانه ی این دسته با سید کاظم یزدی در نجف می بود و «یک دست نیرومند نهانی» (بخوان موقوفه ی "اود" در هند، زیردست وزارت مختار انگلیس)، همگی اینان را به هم بسته " می داشت.

کاویدن همسانی های "شریعت خواهان" انقلاب مشروطه با بنیادگرایان ولایی کشورمان نیز، برای دستیابی به تراز بندی و شناخت روشنتری از دسته آرای ها در برون و درون "نظام ولایی"، نگرستی است.

در انقلاب مشروطه نیر کمابیش چون خیزش هشتاد و هشت: "یک دسته ای از علما از توده جدا گردیده و کانونی برای خود پدید آورده، آشکاره به کشاکش و دشمنی پرداختند ... اینان در لایحه های خود از هر راه به بازگردانیدن مردم از مشروطه می کوشیده اند ... بیش از همه روزنامه نویسان را دنبال کرده گله می کرده اند ... هر چیز تازه ای را که از اروپا رسیده و در میان مردم رواج گرفته بود، بی دینی نامیده ایراد می گرفته اند. از روی هم رفته ی این ها نیز پیداست که راه «شلتاق» و بهانه جویی می پیموده اند و انگیزه ی کارشان بیش از همه، سودجویی می بوده. (مانند "ولایت مطلقه" خواهان) ... نمونه دیگری از شریعت خواهان می بود، که جز راه خود شناختی، و اینکه با مشروطه همراهی نشان می داد و انجمن برپا می کرد، (اما) از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی از خواست آزادی خواهان می بود. چنانکه گفتیم اینان جنبش را جز نبردی با دولت نمی شماردند و نتیجه ی آن را جز رواج شریعت نمی پنداشتند (چون "ولایت عامه" پروران) ... هم چنین دسته ی بزرگی از طلبه ها آزادی خواه بودند. سید کاظم که در فریفتن عامیان استاد می بود، تکان سختی به ایشان

(ایل های عرب نجف) داد. هر روز به شیوه ی عرب "هوسه" می کردند و شعرهایی در دشنام به مشروطه می خواندند. هر که را مشروطه خواه می شناختند، آزار دریغ نمی گفتند. (مانند آزار دین-باوران ساختارشکن و مردم دوست ما).

آینده سازان

آینده نشان خواهد داد که سازمان ها و گروه ها و سرکردگان دین-باورِ درگیر در جنبش مردمی، در کدام یک از این دسته بندی ها خواهند جاگرفت. رویدادهای در پیش، همچنین برخواهد تاباند که کدام دسته از "سکولارها"، به راه "فاطمی ها"، و کدامین آنان به کژراه "زاهدی ها" و "درباریان مشروطه" و "انجمن فتوتی ها" خواهند پیوست.

گذشته از نقش "شریعت خواهان" و "درباریان" امروزین در چگونگی سوگیری رویدادها، به رسایی می توان گفت که، پیروزی جنبش به راستی "مشروطه خواه" و "دادجوی" توده ها، در گرو "دلیری و کاردانی" رزمندگانی از تبار ستارخان ها و حیدر عموغلی ها خواهد بود.

در خیزش مشروطه، آن گاه که در سایه ی "خامی های تهرانیان" و سازشکاریِ سودجویان و دست پروردگان، "مشروطه از همه ی شهرهای ایران برخاسته تنها در تبریز بازمی ماند، از تبریز هم برخاسته در کوی کوچک امیرخیز بازپسین ایستادگی را می نمود، در سایه ی «دلیری و کاردانی» ستارخان بار دیگر به همه ی کوی های تبریز بازگشته، سپس نیز به همه ی شهرهای ایران بازگردید. آن لکه ی سیاهی که در نتیجه ی «زبونی و کاردانی» نمایندگان پارلمان و شکست آزادی خواهان تهران، به دامن تاریخ ایران نشسته بود، این مرد با جانبازی های خود آن را پاک گردانید.

بی شوند نیست که ما در این تاریخ به آن مرد ارج بیشتر می‌گذاریم. ستارخان نه تنها مشروطه را به ایران بازگردانید، صدها کسان را از کشته شدن و از گزند و آسیب رهانید. ملایان با آن تشنگی که به کشتن و آزدن مشروطه خواهان می‌داشتند (هم چون کشتارِ دلخراشِ هزاران زندانی دگراندیش در سال شصت و هفت)، و محمد علیمیرزا و درباریان با آن کینه‌ای که از تبریزیان - بخوان دادخواهانِ ناسازشکار - در دل می‌پروراندند (همسان با سرکوب‌هایِ پس از کودتای ننگین سال سی و دو)، اگر فیروز در آمدندی به کارهای بسیار برخاستندی".

باشد که نیروهای ملی و دمکراتِ زینهاروار و وفادار به آرمان‌های سه جنبشِ بزرگ صد سال گذشته، همانا آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی - اقتصادی، از یک سو، با هشیواری و دلیری و دسته‌آرایی بایسته، و از دگرسو، نشانه‌گیری برجسته‌ترین پایه‌های "نظام" و بویژه شالوده‌های مالی آن، و نیز پایبندی "پایدار" به "گفتمان‌های مطالبه‌محور" و بهره‌گیری "ابزاری" از جنگِ "کهنه ثروتمندان و نو ثروتمندان"، بساطِ خودکامگی آشکار و ناآشکارِ "ولایی‌ها" و "درباری‌ها" و "لیبرال‌های" رنگارنگ وابسته به نفت خوارانِ جهانی را، در نبردِ سخت و نابرابرِ درپیش، برای همیشه از سرزمین مان برچینند، و از گزندِ دام‌هایی چون "دمکراسی" هایِ سودجویانه و استعماری ساخته و پرداخته‌ی سوداگرانِ سپهر، رها باشند. پیروزی همه سویه‌ی نیروهای ملی و دمکرات در این نبرد، آن هم در "سایه دلیری و کاردانی" به جای "زبونی و کارندانی"، نه تنها دگردیسی‌ها و پس‌لرزه‌هایی را در آرایشِ نیروهایِ باختر آسیا، بلکه دگرگونی‌هایِ سترسا و محسوسی را در ترازشِ نیروها در پهنه‌ی برون منطقه‌ای، بویژه، به زیانِ کنسرن‌هایِ نفتی - نظامی - مالی بین‌المللی، پی خواهد داشت.

چرایی نیازِ همه سویه به خردمندانِ "درمان بخشِ زندگی" و "دانیان و درستکاران و آذرافروزانِ" براستی "مشروطه خواه"، بویژه بدان شوند است که، ایران در کانونِ یکی از برجسته ترین پهنه های استراتژیک، و یکی از پرترفندترین گستره های سودجویانِ جهانی، جاگرفته است. بیهود نیست که یکی از کارشناسانِ وزارتِ دفاع امریکا پیش از لشکرکشی به عراق، در گاهنامه ی "پارامترس" یادآورنده بود که، برای آن کشور، تنها یک منطقه در جهان می توان یافت که براستی "ارزشِ" جنگیدن داشته باشد و آن، گستره ای است از "خلیج فارس به سوی شمال تا دریای مازندران، و رو به خاور تا آسیای مرکزی. اینجا پهنه ایست ارزنده که نزدیک به هفتاد و پنج درصد انباشته های نفتی و سی و سه درصد انباشته های گازی جهان" را دربرمی گیرد.

خیابان هایی "رشک برانگیز"

اما جنبش "رشک برانگیز" مردم مان، با همه ی دشواری های راه و راهبندهای آشکار و "نهان"، گواهی بوده و هست بر توانایی ها و آمادگی های آن، برای خیزشی بلند و تاریخی.

ارزیابی "لوی مودهورن" کارشناسِ خاورمیانه در گفتگو با گاهنامه ی آلمانی "تاتس"، گویاتر از هر پاسخی است به کسانی که، به جای همراهی راستین با "پایینی ها" و باورِ بی ریا به آنان، هنوز در گُدارِ ساخت و پاخت با "بالایی ها" و پشتیبانانِ خاموشِ "خارجی" شان، می گامند:

"جهانِ عرب با آمیزه ای از رشک و شگفت زدگی به ایران می نگرد. مردمان شگفت انگیزی که آشکارا زندگی شان را به بازی می گیرند تا ندای شان در خیابان ها گوش شنوایی بیاید. رشک، چرا که خیابان های عربی بارها از آن

سخن رفته، دارای این دلیری نیستند، و دهه هاست که رژیم های خودکامه و پلیسی-دولتی، هر نشانه ای از امید را در هسته اش تاسانده اند (خفه کرده اند)."

ریشه های این "شگفتی رشک برانگیز" و این "خیزش اندیشه ای-کرداری" را باید بویژه در ژرفای تاریخ این سرزمین درجُوید. آری، آتش آموزگاران داد و خری و رزم، که همیشه از ویس های دودمانی و دیرمان مان دارد، و یکی از شایسته ترین افروزه دارانش بابک خرم دینی بود، که با شناخت ویژگی های مردم مان و آمیزش پندارهای خردمندانه با کردارهای داورانه، پایه های "خلافت" را لرزاند، هنوز پس از سده ها بازمی زید.

در نبرد با "سیاهکاران"، نه لشکرکشی های بابکیان، بلکه بیشتر و پیشتر، آذرخش "اندیشه های بابک وار" بودند که به خرم خردگریزی های بغدادیان تش می زدند. این "آتش پنهان" هنوز در جان "نداها" و در تن "خیابان های مان"، افروخته است، آن هم، با چراغ پرسوی "آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی" (یا جمهوری ناولایی)، به جای کورسوی "ولایت مطلقه" یا "ولایت عامه" ی ربایندگان دارایی های نفتی-گازی-کافی مردم مان.

خیزش "اندیشه ها"، پیش درآمد "خیزش های بلند تاریخی" است. انقلاب فرانسه بدون پیش زمینه های ایدئولوژیک، و بدون "خروش اندیشه ها"، نمی توانست به آماج خود رسد و واپسگرایان را به گونه ی ریشه ای و تاریخی براندازند. پیکار با "هیولای خرافات و تعصب" به سانه ی پوششی "باورمندانه" برای "دین-سالاران" و "درباریان"، آغازی بود برای پیکراندن اندیشه های آزادی خواهانه و برابر جویانه ی نوین و بالنده، و نیز به سررساندن واپسگرایی های واژبالنده و ترمزکننده ی رشد اجتماعی-اقتصادی.

ریشه ی آشتی ناپذیری آریستوکراسیِ درباری و اشرافیتِ کاتولیکیِ فرانسه - و نیز بورژوازی انگلستان - با این جنبشِ "اندیشه ای" را نیز، باید در توانِ بسیجِ گر این "باورهای" خردمندانهِ درجست که در پیکره ی اندیشه پردازانی چون ولتر و مونتسکیو و دیدرو و روسو و هوگو و مسلیه برتافتند.

در خیزش ما، کوششِ سودجویانه ی "شریعت خواهان" و "دربارجویان"، و "دست های نهان نیرومند"، برای "مدیریت جنبش"، آماجِ نخست اش عبارت بوده و هست از "بند زدن" به این "خیزش اندیشه ها"، از راهِ بازسازیِ "حیثیت شریعت خواهانی" که، بویژه پس از سرکوب هایِ خونین، جادوها و افیون هایِ "عقیدتی شان" را، بیش و کم از کف داده اند.

این گونه اندیشه هایِ واپسگرایانه و خردگریزانه ی سده هایِ میانه، خواسته یا ناخواسته، کوتاه یا درازگاه، در گذارِ بالندگیِ نهادهایِ نوینِ روبنایی و دگرگونی هایِ ژرفِ اجتماعی-اقتصادی، راهبند می آفرینند.

به دگرگفت، پیش زمینه ای هستند: از یک سو، برای جایگزینیِ "ولایت عامه" با "ولایت مطلقه" (یا بازسازیِ "شریعت خواهان" نوینِ مشروطه)، و از دگرسو، جانداختنِ روبناهایی از گونه ی "دولت" دست نشانده و فاسدِ عراق، یا رژیم هایِ ناتوان و کمابیش وابسته ای چون مصر و مالزی و ترکیه و آذربایجان (یا بازآفرینیِ "درباریان" و "فتوتیان" تازه ی) مشروطه.

انگیزه ی کنسرن هایِ جهانی، و در گامِ نخست، کانون هایِ نفتی-نظامی-مالی از پشتیبانیِ ناآشکار و آشکارِ اندیشه هایِ "خرافی و تعصب آمیز" یا گرایش هایِ "نولیبرالی" و بهره کشانه، و یا آمیزه ای از آن ها، تاراجِ دارایی هایِ "رشک برانگیز" باخترِ آسیا بوده و هست با بهره گیریِ "ابزاری" از "هیولاها" و "ایلخان های" هم کاسه ی محلی (و نیز نوسازیِ "دکترین تاراج" که در سرزمین مان پیشینه ای دارد) چند صد ساله.

کوششِ خستگی ناپذیرِ نیروهای ملی و دمکرات در پرچمداریِ پیشتازانه ی "ایدئولوژیک"، پذیرفت یا تضمینی است برایِ جلوگیری از توانگیریِ دوباره ی این گونه "هیولا" ها و "خلیفه" ها.

به دگرگفت، در برش های دراندازنده و تعیین کننده ی تاریخی، همزمان با همکاریِ همه سویه و هشیارانه با همراهانِ "مشخص" در چارچوبِ خواست هایی "روشن مرحله ای" (بویژه اقتصادی)، می بایست کارِ ایدئولوژیکِ خردگرایانه و دادخواهانه را "هزار چندان" نمود. در این زمینه آزموده های انقلابِ مشروطه و جنبشِ ملی شدنِ نفت، که در انقلابِ بهمن کمابیش فراموش شدند، می توانند آفرمندان و خلاقانه را همان نمایانند.

این گونه پیشتازیِ اندیشه ای، کوتاه یا درازگاه، دگرپرسی های ژرفِ اجتماعی-اقتصادی را پی خواهد داشت. نوگرایی های انقلابِ مشروطه، علیرغمِ چیرگیِ خودکامگی، دگرسانی ها و نوآوری های دورانِ رضا شاه را بنا نهاد. اندیشه های دادخواهانه و ملی گرایانه در دهه ی سیِ خورشیدی، علیرغمِ کودتایِ نظامی، ویرایی ها و رفورم هایِ دهه ی چهل را برانگیزاند، که ناخرسندیِ گسترده ی واپسگرایانِ دین باور، پیامدِ آن بود. انقلابِ بهمن اما، با همه پیروزیِ سیاسی اش، به شونهِ پرچمداریِ "ایدئولوژیکِ" نیروهایِ واپسگرا و تاراندیش، نه تنها به کُندبالی (کُند بالیدن) نهادهایِ روبنایی و زیربنایی، بلکه در گستره هایی به ایستی تاریخی انجامید.

افرزوزه ای بر فرازِ "گفتمان های" خواستگرا

هشدارهایِ "فریدریش نیچه" در کتابِ "چنین گفت زرتشت"، آن هم پس از "سیاهکاری" هایِ دین سالارانِ کاتولیک در سده هایِ میانه ی اروپا، هنوز هم برای ما آموزنده است: "برادرانم، به زمین پایبند بمانید و به کسانی

نباورید (باور نکنید)، که از آرزوهای فرازمینی می سُخندند (سخن می گویند)، زهرآمیزند آنان، چه آن را بدانند و چه نه."

آنگاه که کاهنانِ نادان و نانِ ده، در گوشِ "بارکننده یِ خاکستر" سیمرغ به مردم، می خواندند که: زرتشت! "به مردم چیزی نده، بلکه از آنان بستان، و اگر به ایشان می دهی، بیش از پیشیزی نده و بگذار آن را نیز گدایی کنند" (نیچه)، او سرافرازانه به راهِ فرداهایِ "فروزان" می پیوست. آن دم هم که رهگذارانِ شگفتیده، از وی می پرسیدند: در پارینه ها "تو «خاکسترت» را به کوه ها می کشاندی، امروز می خواهی «آتش ات» را به پایین دست ببری، آیا نمی ترسی از کیفیتِ آتش افروزی؟" (نیچه)، او در پاسخ، انگیزه یِ آذرافروزی اش را، بدانسان رسا و گویا در "گاتاها" به فرتور کشید، تا امروز، در "خیابان های رشک برانگیزمان" فریادِ داد شوند:

آخر "سزای آن کس که دروغ پرستِ ناپاک را به شهریاری برساند، چیست؟ پادافره یِ (مجازات) آن بدکنش که مایه یِ زندگی خویش را جز به آزار کشاورزانِ درست کردار و چارپایان بدست نیاورد، چیست؟ دانایی باید تا دانایی را بدین پرسش پاسخ گوید و بیاگاهاند. مبادا که ازین پس نادان کسی را بفریبد! مبادا کسی از شما به گفتار و آموزشِ دروغ پرست، گوش فراهد، چه آن سیاهکار به خانمان و روستا و کشور، ویرانی و تباهی رساند. هان ای مردم! ساز نبرد کنید و دروغ پرستان را از مرز و بوم خویش برانید! به گفتار آن کس باید گوش فراداد که به راستی اندیشیده است، بدان خردمندی که درمان بخشِ زندگی است، بدان کس که تواند در برابر آذرافروزان بدانسان که باید، سخنِ راست و استوار بر زبان راند."

افروغ هایِ اینگون انگاره هایِ بی گاهند که می توانند در خانه یِ ما و همسایگان مان، روشن دلانِ دلیری بزنند، که درازگاه "پاسدار و نگاهبان" کشتزارانِ داد شوند.

باشد که افروزه ای گردند بر فرازِ "گفتمان های" خواستگرایِ مان، واپسینِ آن، "منشور مطالباتِ حداقلی" کارگران و رنجبران و دادخواهانِ کشورمان (بنگرید به بخشِ "شماری از دادها و سندها").

چو در خاور و باختر غش وزید
ددی ها به مردم ز زرکش رسید
بخواندند با داد پورانِ زند
سه بُختان و دُختانِ رزمش پسند

غش: ریا آوردن، و نیز خیانت

زرکش: اینجا زر رباینده، بهره کش

پور و دخت: پسر و دختر

زند: نیرومند، توانا، و نیز سترگ

سه بوخت یا سه بُخت یا سه سبُخت یا سه نجات دهیده: برگرفته از بُختن یا بوختن همبرِ نجات دادن، همانا "هومت" یا اندیشه نیک و "هوخت" یا گفتار نیک و "هورشت" یا کردار نیک

در پیوند با سه بختان، بخشی از نوشته ی نیچه در کتابِ "چنین گفت زرتشت" خواندنی ست: "این کاتوزیِ کهنسال در جنگل اش هنوز نشنیده که خدا مرده است ... می گویند زرتشت بی خداست ... آری! منم زرتشت، بی خدایی که می سُخند" (سخن می گوید)، همانا داده هایی در پیوند با انگاره هایِ از ویس هایِ دودمانی برخیزیده ی "این جهانی" زرتشت، که هنوز آموزنده است، نیز برای آموزگارانِ گیتیِ کنونی مان

یادداشت یکم

سیاست، گویشِ فشرده‌ی اقتصاد، و قانون، نویسشِ سامانیده‌ی سیاست است. "قانون گرای" ولایت‌گرویدگانِ ایران نیز تافته‌ایست از سیاست و اقتصادِ سوداگرِ این "نظام آسمانی": نارسا و ناسامان، باری بسیار سودرسان.

یادداشت دوم

در گفتمان ملی-مذهبی‌ها و دیگر نیروهای ملی-دمکرات پیرامون "توسعه ملی و بورژوازی ملی در ایران"، دیدگاه‌هایی - از سحابی گرفته تا دیگران - آورده‌اند. در یک بررسی، پاره‌ای از نارسایی‌های دیدگاه اقتصادی این نیروها گشوده شده‌اند، که آگاهنده‌اند (علیرغم پاره‌ای نارسایی‌ها و ناسازگاری‌ها): نخست اینکه، در شرایط سلطه و سیطره سرمایه انحصاری بر سراسر جهان، و نبود اردوگاه کشورهای سوسیالیستی - به سان معارض اصلی نظام برخاسته از سرمایه انحصاری - چگونه می‌توان در عرصه رقابت جهانی با این سرمایه انحصاری به پیکار برخاست، درخور پرسش است. به ویژه اینکه، ورود "کشورهای جهان سوم" به تقسیم کار اقتصادی سرمایه انحصاری مالی و تجاری بین‌المللی زیر سیطره کشورهای سرمایه داری پیشرفته، یعنی نهادهایی همچون: بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و سازمان تجارت جهانی، این "جهان سوم"ی‌ها را وادار می‌کند تا در محدوده‌ی معین از مناسبات تجاری جهانی حرکت کنند. این نهادها تحکیم کننده اقتصاد تک محصولی‌اند، و اقتصاد تک محصولی نیز عامل محدودکننده‌ی در برابر فعالیت بورژوازی ملی است. بنابراین، دولتمردان "کشورهای جهان سوم" با نخستین مسئله‌ی که در این زمینه روبرو می‌شوند این است که: آیا می‌خواهند به جرگه انحصارهای مالی و تجاری بین‌المللی بپیوندند یا نه. اگر بخواهند چنین کنند، خواه و ناخواه ناگزیر به پذیرش قوانین نهادهای اشاره شده در بالا هستند، و این نیز، بی‌تردید، به عاملی برای محدود کردن استقلال اقتصادی "کشورهای جهان سوم" تبدیل خواهد شد. و اگر نخواهند چنین کنند، با انبوهی از دشواری‌های اقتصادی، از جمله در زمینه انباشت سرمایه ملی در رقابت با اقتصاد رانتی، فاسد، شبه دولتی و تجاری رودررو خواهند بود که این خود نیز عاملی بازدارنده در راه رشد بورژوازی ملی است. بنابراین، در این زمینه، مسئله اصلی‌ای که پیش روی جامعه‌هایی مانند جامعه ما قرار می‌گیرد، اقدام انقلابی در برابر این اقتصاد (اقتصاد رانتی، فاسد، شبه دولتی و تجاری) است که جامعه، از جمله سرمایه داری ملی را، بنا به ضرورت، به پهنه حرکت انقلابی وامی‌دارد. دوم اینکه، تولیدگرا و مولد بودن بورژوازی

ملی نیز خود در معرض همین دشواری هاست و در نخستین گام هایش با حمله و آسیب بخش های اقتصادی پیش گفته روبرو می شود، بخش های اقتصادی ای که، همزمان در عرصه های سیاسی نیز متحد و هم پیمان یکدیگرند، و حاصل این اتحاد نیز ناگفته پیداست. در شرایط جامعه هایی مانند ایران، که همه روزه درباره رانت خواریها و اختلاس های هزاران میلیارد تومانی خبر می شنویم و کسی هم سر باز داشتن جریان آن ها را ندارد و پاسخگوی آن ها نیست، جز تحکیم اراده ملی برای مبارزه با وضع موجود به منظور یافتن راه برون رفت از سیطره این رانت خواری ها و اختلاس ها بر امور اقتصادی و مالی نمی توان کاری کرد. در زمانی که تاروپود سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی سیستم سلطه چنان درهم بافته شده اند که تصمیم به برون رفتن از هر مولفه ای این سیستم به ناگزیر با تعرض همه مولفه های دیگرش روبرو میشود، جز با تغییر انقلابی وضع موجود و قوانین حاکم بر جامعه، که تداوم چنین وضعی را اجازه میدهد، نمیتوان به حل مسئله پرداخت. در شرایطی که نظام حاکم همچنان بر پایه تسلط اقتصاد رانتی، فاسد، شبه دولتی و تجاری، و سیاست های مبتنی بر روش های "امنیتی" و "نظامی گرایانه" کشور را اداره می کند، امکان ارائه طرح های سازنده - به ویژه پس از "اصلاحات و تغییرات و تنظیم قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸" - از جمله اصل چهل و چهارم آن، تصویری غیر واقع بینانه است. سوم اینکه، این سخن که بورژوازی ملی، بنا به ضرورت، به سوی دلالی، تجارت، و رانت نمیرود، سخنی دقیق نیست. آیا میتوان برای بورژوازی یا هر قشر و طبقه دیگر اجتماعی جنبه ای آرمانی قائل شد یا اینکه باید پذیرفت که هر طبقه ای بر پایه منافع اقتصادی اجتماعی خود حرکت می کند و همواره این منافع را پاس می دارد. آرمان هر قشر و طبقه ای از منافع و نیازهای سر برمی آورد و حرکتش تابع آن است؟ می توان پذیرفت که بورژوازی ملی به سوی تجارت خارجی نمی رود، اما پذیرفتن اینکه این بورژوازی همواره تولیدگر است و از هرگونه اقتصاد رانتی، تجاری، و دلالی به دور است، سوق دادن بحث به سوی نوعی آرمان گرایی ای فارغ از هدف سودجویی بورژوایی است، یا به عبارتی دیگر، آرمان گرایی ای منهای ویژگی تفکیک ناپذیر طبقاتی بورژوازی، یعنی کسب سود بیشتر، است. بخشی از بورژوازی ملی نیز به طور بالقوه میتواند به سمت توزیع محصول تولیدی ملی، یا به عبارت دیگر، دلالی حرکت کند، و سرمایه اش را در این عرصه به کار اندازد. یا اینکه در شرایط استقرار دولتی ملی، به طرف رانت خواری برود و امتیازهایی بیش از دیگر بخش های این بورژوازی برای خود دست و پا کند. به هر حال، بورژوازی ملی را نمی توان بر مبنای وابستگی به آرمان های ملی تعریف کرد، بلکه باید برای آن جایگاهی اقتصادی

قائل شد. چهارم اینکه، بورژوازی ملی مازاد درآمدش از تولید را به سمت بازار نمیرد نیز... نمیتواند سخنی دقیق باشد. بر همین اساس، بازار ایران، در شرایط پیش از انقلاب بهمن ۵۷، همیشه بخشی از بورژوازی ملی شمرده می شد... پنجم اینکه، بورژوازی ملی سرمایه و درآمدش را به خارج انتقال نمی دهد، نکته یی دقیق، اما کامل نیست. بورژوازی ملی سرمایه اش را به خارج منتقل می کند تا با سود آن، به انباشت سرمایه یی که در داخل باید از آن استفاده شود، کمک کند. بورژوازی ملی می تواند درآمدش را، به سود سرمایه گذاری و انباشت سرمایه، به دو بخش تقسیم کند: بخشی را صرف انباشت سرمایه در داخل و سهم دیگر را صرف انباشت سرمایه در خارج کند، که دومی تابع اولی و اولی مقدم بر دومی است. این انتقال سرمایه، گاه در شرایط رکود اقتصادی داخلی و رونق اقتصادی در کشورهای دیگر رخ میدهد که برگشت سرمایه از خارج به داخل و افزایش تولید اقتصادی می تواند همچون عاملی برای رونق و رشد اقتصادی وارد کار شود. آنچه مسلم است آن است که بورژوازی ملی، سرمایه داخلی را تنها به هدف جذب سود و نگه داشتن آن در خارج به آنجا نمی برد، بلکه هدف رشد اقتصاد داخلی را همراه با افزایش سود و انباشت سرمایه پی می گیرد. ششم اینکه، بورژوازی ملی، در عرصه ارتباط با بورژوازی جهانی، راه تعامل و جذب مهارت های فنی تولید و انتقال تکنولوژی را بر خود نمی بندد، نظرگاهی درست است، اما لازم است بدانیم که هر رابطه دو طرف دارد و لازم است ببینیم آیا سرمایه خارجی نیز به همان اندازه حاضر است راه انتقال مهارت های فنی تولید را بر کشوری در حال رشد بگشاید.

یادداشت سوم

"سنا" واژه ای بود که شماری از رسانه ی برون و درون مرزی، از آن میان "بی بی سی فارسی"، به جای "مجمع تشخیص مصلحت نظام"، کار می بردند. سنا در ایران پادشاهی پس از کودتای سیاه بیست و هشت مرداد جا افتاد، و در ایران ولایی همزمان با ریاست جمهوری خاتمی و زیر نام "مجمع تشخیص مصلحت" نظام.

یادداشت چهارم

در کتاب «ایران بین دو انقلاب» پیرامون محافظه کاری روحانیون در دوران شاه، که به واره ی ولایی نیز کشانده شد، می خوانیم: در فاصله بین واقعه سیاهکل و مهرماه ۱۳۵۷ تعداد ۳۴۱ چریک و افراد وابسته به گروه های مسلح سیاسی طی مبارزه با رژیم شاه جان خود

را از دست دادند که در میان آنها ۳۹ زن از جمله ۱۳ دانشجوی زن و تنها یک روحانی - احتمالاً شهید اندرزگو - وجود داشته است.

یادداشت پنجم

بنا به نوشته های رسانه های اپوزیسیون، در آغاز انقلاب بنی صدر و قطب زاده نیز در شکل گیری انقلاب فرهنگی و سرکوب دگراندیشان نقش داشتند. داده هایی درباره ی صادق قطب زاده و دیگر همراهان پنهان و ناپنهان خمینی در کوران انقلاب بهمین: "بر پایه اسناد و شواهد عینی ای که در سال های اخیر در دسترس قرار گرفته است، از کوشش های امپریالیسم آمریکا برای جلوگیری از تعمیق انقلاب و از جمله به ارتباط های وسیع سولیوان، سفیر آمریکا در ایران، با نمایندگان خمینی در ایران در سه ماهه آخری که به سقوط رژیم سلطنتی منجر شد و نقش ژنرال هایزر، معاون فرمانده کل ناتو، که در یک ماه آخر حیات رژیم شاه عملاً کنترل ارتش را به دست گرفته بود، و نیز در رابطه با سران ارتش شاهنشاهی، سخن (می رود) ... در این دوره، تمامی کوشش ایالات متحده و سران کشورهای قدرتمند غرب که واقعیت اجتناب ناپذیر بودن سقوط رژیم شاه را پذیرفته بودند، به جلوگیری کردن از افتادن رهبری انقلاب به دست نیروهای چپ متوجه بود. هنگامی که به سرنوشت انقلاب ایران و شکست آن می نگریم، معنی واقعی این پیام محرمانه صادق قطب زاده به دولت فرانسه مبنی بر اینکه رهبری روحانی انقلاب ضدکمونیست است و اینکه ما به چپ امکان به دست گرفتن قدرت را نخواهیم داد، روشنتر می شود."

یادداشت ششم

رشد بورژوازی تجاری و گسترش واسطه گری در رژیم ولایی را، می شد از جمله در شمار بالای فروشگاه ها نسبت به جمعیت کشور درنگریست. درآمدهای بالای واسطه گری نیز انگیزه ای گردیدند برای روی آوری به کارهای دلالی و واسطه گری. بی دلیل نبود که در بخش بازرگانی نزدیک به بیست درصد از افراد متخصص مشغول به کار بودند و بازار خرید و فروش ارز که درآمدی بیش از کارکنان بلندپایه ی دستگاه دولتی همراه می آورد، بخشی از نیروی کار را به سوی خود می کشاند. دستاوردستگری و واسطه گری گسترده نه تنها در بخش اجناس وارداتی رسمی و نارسمی، بلکه در پهنه ی تولیدات داخلی نیز افزایش یافت و بخش کشاورزی را نیز دربرگرفت. آزاد بودن از پرداخت های مالیاتی نیز، یکی از انگیزه های کناری شرکت نیروی کار در این بخش بود. علیرغم افزایش شمار فروشگاه های

کوچک و بالش واسطه گری و دلالی های خُرد، گرایش های انحصاری بورژوازی بزرگ ایران، در این زمینه نیز مانند دیگر بخش های اقتصادی برمی تافت. به این معنا که کنترل بازارهای سترگ تر، در چنگ بازرگانان بزرگ و ویژگروه های نزدیک به دستگاه زمامداری بود.

یادداشت هفتم

رفسنجانی و قوام همسانی هایی دارند. قوام هم چون رفسنجانی از زمینداران ایران بود. پس از سرنگونی دولت سه روزه ی قوام در سال سی و یک خورشیدی از سوی مردم، املاک قوام بنا به تصمیم مجلس صادره شد، ولی پس از کودتای بیست و هشت مرداد و با میانجیگری امریکا و محمدرضا پهلوی، این دارایی ها به وی برگردانده شد. او میسیون میلیسپو را بازساخت و به او "اختیار تام" واگذاشت، پیمان بازرگانی با امریکا را امضا کرد، ژاندارمری را به دست ژنرال شوارتسکف سپرد، و جایگاه انحصارهای امریکایی را برای چند دهه در ایران استوار ساخت.

یادداشت هشتم

در سال های میانِ نود و دو تا دو هزار و یک میلادی (واره ی اصلاح طلبان)، دستادستگری و دلالی نزدیک به هفت برابر فرافزود. بدین گونه در این برش، جایگاه نخست در افزایش سهم در سنجش با دیگر زیربخش های گروه خدمات را، دستادستگری یا واسطه گری آن خود ساخت.

یادداشت نهم

یکی از پژوهشگران، پیرامون بازار درون و برون مرزیِ زمانِ شاه ارزیابی ای دارد که برای برش ولاییان نیز درست می نماید (اگر چه بنا بر اصل چهل و چهار قانون اساسی برخاسته از انقلاب بهمن، بازرگانی خارجی می بایست دولتی باشد): "بازرگانی خارجی کشورما در دست سرمایه های بزرگ است، اما بازرگانی داخلی از هرم بزرگی تشکیل شده که در قاعده ی آن تعداد کثیری فروشندگان کوچک - در سال ۱۳۴۸ شمار خرده فروشی ها از دویست هزار بیشتر بود - قرار گرفته اند. هر چه به راس هرم نزدیک تر می شویم از تعداد سرمایه داران کاسته و بر میزان سرمایه فردی افزوده می شود. این شبکه در مجموع خویش وظیفه ساماندهی اضافه ارزش کالا و هم چنین وظیفه غارت تولیدکنندگان کوچک را

بر عهده دارد، اما از این غارت به قشر فروشندگان کوچک سهمی نمی رسد. آن ها در تلاش معاش و به امید اینکه به سرمایه دار بزرگ بدل خواهند شد، چه بسا با ناشایسته ترین وسایل و شیوه ها به غارت مصرف کنندگان کم مایه، از کارگران تا دهقانان، می پردازند. اما سرمایه دارانی که در راس هرم نشسته اند، همه ی این اموال غارتی را از چنگ فروشندگان کوچک بیرون می آورند و حتی خود آنان را استثمار می کنند".

یادداشت دهم

در کشورهای بالنده ای (رو به رشدی) که سرمایه داری همه سویه جافتاده است، می توان بورژوازی بومی را جای بورژوازی ملی نشانند. برای داده های بیشتر در این زمینه، بنگرید به کتاب «پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران» از همین نویسنده.

یادداشت یازدهم

بازاریان بزرگ افزون بر سهم سترگ در بازرگانی درون مرزی، بیش از سی در صد از بازرگانی برون مرزی - چیزی در مرز چهل و چهار میلیارد دلار - را زیر کنترل داشتند و از راه "انحصارهای تخصصی" برای کنترل بیشتر بخش های نفتی-گازی-پتروشیمی و مالی-معدنی-مونتازی خیز برمی داشتند.

یادداشت دوازدهم

تارنمای ملی-مذهبی ها و پاره ای از نشریه های "جنبش سبز"، از آن میان تارنمای "کلمه"، در کشاکش های پس از خیزش هشتاد و هشت به روشنی چرخش به راست کردند و در کنار پراگماتیست ها و اصلاح طلب های "گداخته در ولایت" جاگرفتند.

یادداشت سیزدهم

بنا بر داده های تاریخی، "انجمن فتوت" آن روی "انجمن سادات" بود. در کتاب انقلاب مشروطه ایران در این زمینه می خوانیم: "مقارن کودتای ضدانقلابی در تهران - از سوی احمد شاه - مبارزه بین نیروهای انقلاب و ارتجاع در تبریز هم شدت یافت. مرتجعین به تکاپو افتاده بودند. انجمن ارتجاعی به نام اسلامیه که روحانیون مرتجع و فئودال ها و تجار بزرگ (کمابیش چون سال های آغاز انقلاب بهمن) را متحد می ساخت، تشکیل شد. مرتجعین در مقابل دسته های انقلابی فداییان به تشکیل دسته های مسلح اوباش و اراذل

شهر پرداختند. (در آنزمان) در خیابان های تبریز بارها بین فداییان و دسته های ارتجاعی زد و خورد رخ داد.

یادداشت چهاردهم

داده هایی پیرامون رده آرای نیروها در کوران جنبش ملی شدن نفت: "دو اقدام قاطع مصدق - ایست رابطه با انگلستان و سرکوب سنای ارتجاعی - که نتیجه قوت گرفتن بخش رادیکال جبهه ملی مرکب از شهید حسین فاطمی و دکتر سید علی شایگان و محمود نریمان بود، مایه ی نزدیکی ملی ها و چپ ها شد. پس از این رویکردهای مصدقی های ملی-دمکرات و در پی آن کودتای نظامی با سازماندهی سازمان سیا و اینتلیجنت سرویس، نخست وزیر انگلستان اقرار کرد که منافع بین المللی ما ایجاب می کرد که به مصدق امان ندهیم و آسوده اش نگذاریم".

یادداشت پانزدهم

در آغاز سده ی بیست و یک میلادی، درگیری های نظامی در مرزهای عراق و سوریه و نیز جنگ های جانشینی یا "نیابتی" میان ایران، عربستان، ترکیه، اسرائیل و شماری از دیگر کشورها، کشاکش های خونینی بوده و هستند برای چیرگی بر انباشته های "ارزشمند" خاورمیانه، و نیز جاسازی زمامداران "مناسب" محلی، آن هم برای چند دهه: هم برای کنترل چاه های نفتی، و هم برای دیدبانی و نظارت بر لوله های انتقالی. پیمان نامه های نفتی-گازی-کانی بیدادگرانه با غول های نفتی یا بسته شده و یا رو به بسته شدن بوده و هستند، و بدین روی جنگ بر سر گزیدن یا گزیناندن ژاندارم های مطمئن برای پاسداری درازگاه از سود آینده ی میلیاردرها و کلان میلیونرهای متروپل ها، بیشاپیش در دستورکار جاداشته و دارد. رویدادهای باختر آسیا افزون بر کوشش استراتژیک کنسرن های جهانی برای چیرگی بر انباشته های نفتی-گازی-کانی منطقه، آماج های تاکتیکی نیز داشته و دارند. این رویکردها کوششی بوده و هستند برای دورکردن توده ها از نگرستن به نارسایی های اقتصادی-اجتماعی-سیاسی درونی در کشورهای پیشرفته و بالنده (رو به رشد): آنهم در کوران یکی از بزرگترین بحران های اقتصادی هنوز دنبالیده ی سال دوهزار و نوزده میلادی تاریخ سرمایه داری، که به گمان بسیار، ژرف تر و گسترده تر است از بحران اقتصادی بزرگ آغاز سده ی بیست میلادی که به جنگ جهانی انجامید، چرا که بحران ساختاری مناسبات سرمایه داری را با سررساندن سیاست های پانصد ساله ی

استعماری استوار بر کشتی های توپدار درهم آمیخته است. تقریباً در همه ی کشورهای که در گذار سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی گام نهادند، پیش بینی های امنیتی-انتظامی-نظامی برای رویارویی با خیزش های احتمالی توده ای، بیشابیش بالا گرفته است: از عربستان و ایران و ترکیه و اسرائیل و فیلیپین گرفته، تا امریکا و انگلستان و آلمان و فرانسه و اسپانیا. این رویکردها همزمان بوده و هستند با دامن زدن هر چه بیشتر به "جنگ سرد و گرم" در برون مرزها. برای نمونه غرب از یک سوی - بنا بر داده های رسانه های گروهی جهان - سرمایه گذاری های خود را برای پیاده سازی دکترین "نخستین ضربه ی اتمی" در ستیز با دشمن مفروض فرامی افزاید، و از دگرسو به میلیتاریسم لگام گسیخته در برون و درون مرز پهنایی تازه می دهد. پیاده سازی "الگوی لیبی" در دیگر کشورهای منطقه، و نیز "اشغال نظامی یک شهر" (بوستون) در امریکا به بهانه نبرد با تروریسم، نمونه هایی بودند از این رویکردهای ریاکارانه و جنگ افروزانه. برندگان این دکترین ها در درجه ی نخست کنسرن های نفتی و کمپلکس های صنعتی-نظامی بوده و هستند، و بازندگان آن "پایینی" های کشورهای پیشرفته و رو به رشد.

یادداشت شانزدهم

نقشه ی فرابنگاه ها و کنسرن های جهانی برای فروپاشاندن دولت های بزرگ و کنترل اندوخته های نفتی-گازی خاورمیانه، در سال دو هزار و شش میلادی در گاهنامه ی ارتشی امریکایی "آرمد فورسس ژورنال" به چاپ رسید و در پردازش آن رایزنانی چون برژینسکی و رایس نقش آفریدند.

یادداشت هفدهم

یکی از اندیشمندانی که بر انقلابیون فرانسه تاثیر ژرف نهاد، ژان ژاک روسو بود. ربسپیر قهرمان انقلاب فرانسه، برخلاف الیور کرمول قهرمان انقلاب انگلیس که یک دهقان زاده ی انقلابی و نظامی گرا بود و دیکتاتوری فردی خود را متوجه کشورگشایی کرده بود (آمیزه ای از ربسپیر و ناپلئون)، به سختی تحت تاثیر این شخصیت قرار داشت و در راه او گام بر می داشت. به گفته ی یکی از پژوهشگران "هر توصیفی از انقلاب فرانسه را - ۱۷۹۵ تا ۱۷۸۹ - با توصیف اندیشه های روسو که در دوران لویی پانزدهم درخشید می توان آغازید، زیرا نشان می دهد که انقلاب فرانسه در کدام فضای فلسفی بال های خونین سیمرغ

نیرومند خود را گشود و چگونه این بال‌ها با شمشیر استبداد امپراتوری ژنرال بناپارت قطع گردید". بال‌های این سیمرخ باری، در سده‌ی نوزده میلادی بازروید.

یادداشت هجدهم

بورژوازی "انگلستان که اندیشه و رانش (مانند لاک) و نمونه تاریخی اش در اندیشه و ران روشنگر انقلاب فرانسه (مانند ولتر) و حتی برخی رجال انقلاب (مانند دانتن) (تاثیر داشته، به زودی به دشمن شماره یک انقلاب فرانسه بدل شد و با تمام نیرو کوشید آن را نابود کند و به نظر این جانب بسیاری از تحریکات نفاق افکنانه بین نیروهای مختلف کنوانسیون در دوران دیکتاتوری ژاکوبین‌ها که منجر به قتل دانتن، منفرد شدن گروه ریسپیر، اتحاد مخفی هواداران دانتن و ابريست‌ها علیه ریسپیر و قتل او و یارانش شد، سر نخ‌ی در لندن دارد و فراماسون‌های آنگلو فیل ژیروندیست و خود دانتون که دارای چنین تمایلاتی بود عملاً زمینه‌ی کودتای ترمیدور و سقوط ژاکوبین‌ها و افول انقلاب و شکست نهایی آن را فراهم کردند. نقش سوداگران آنگلو ساکسون علیه انقلاب‌های اروپا و امریکا مایه‌ی ننگ ابدی است. تاریخ آن چه را که افشا نکرده، خواهد کرد".

یادداشت نوزدهم

نگریستی اینکه، همتایان بنیادگرای ایران - همانا وهابی‌های عربستان - پیش از ولایان در گذارِ گسترش بنیادگرایی گام نهادند. به اعتراف یکی از سناتورهای امریکایی، "در سال ۱۹۵۶، ۲۴۴ مکتب در پاکستان وجود داشت. امروز ۲۴ هزار مکتب در این کشور وجود دارد. این مدارس، در سراسر جهان چندین برابر شده‌اند". تندروان آیینی که بویژه چپ‌ها و ملی‌های کشورهای نفت خیز را زیر یورش خود گرفتند، از درون چنین نهادهای ساخته و پرداخته‌ی کشورهای نفت خیز و اربابان نفتی شان برون می‌آمدند.

یادداشت بیستم

بخشی از عملکردهای تنش‌زا-رادیکال بورژوازی دست‌نشانده و فاسد ناسیونال-سنتی، در خدمت منافع انحصارهای نظامی و سیاست‌های میلیاریستی کشورهای سرمایه‌داری بوده و هست. رویدادهای چند دهه‌ی گذشته نشان داده، که سیاست‌های میلیتاریستی جناح‌های سرمایه‌داری، به تقویت نیروهای واپس مانده و سنتگرا در منطقه‌ی ثروتمند و نفت خیز خاورمیانه انجامیده است. برای گسترش میلیتاریسم در منطقه و تقویت نیروهای

واپسگرا و رادیکال و تنش زا، به نظر میرسد که دکترین ویژه ای از سوی امریکا و متحد درجه یک اش انگلستان، سال ها در دستورکار است. در این دکترین می کوشند به کشورهای بزرگ نفت خیز، که توانایی مالی آن را دارند کوتاگاه، دستکم در پاره ای پهنه ها چون صنایع پتروشیمی، به یک کانون اقتصادی و رقیب بازرگانی در جهان فرارویند، هزینه های سنگین جنگی تحمیل کنند. نمونه های آن را می توان پیش و پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در منطقه ی خلیج فارس دید. در دکترین کشورهای سرمایه داری برای فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی اروپای خاوری نیز، تحمیل هزینه های نظامی و گسترش جنگ سرد، سیاست پایه ای این کشورها را تشکیل می داد. وزیر دفاع پیشین آلمان فدرال در یک گفتگو پس از اتحاد آلمان به روشنی اعتراف کرد که سیاست جنگ سرد و تحمیل هزینه های سنگین به بودجه ی دولتی کشورهای اروپای خاوری هدفمند صورت می گرفت و "مهمترین" عاملی بود که در پایان به فرو ریختن دیوار برلین انجامید. این سیاست که بویژه در کشورهای نفت خیز منطقه ی خلیج فارس در چند دهه ی گذشته پیاده شده و میتوان آن را "دکترین جنگ سرد و گرم" نامید، یکی از مرکزی ترین راهکارهای انحصارهای سرمایه داری، بویژه بخش های نظامی-نفتی آن را، بازمی تابد. مکمل این دکترین در بیشتر موارد پشتیبانی پنهان و ناپنهان و یا تحریک نیروهای تندروی مذهبی برای سرکوب خشن یا نابودی نه تنها نیروهای چپ گرا و دمکرات، بلکه تکنوکرات های بورژوازی به راستی استقلال طلب و هوادار رابطه ی غیرارباب-نوکری، در کشورهای خاورمیانه بوده است. بیهوده نیست که این منطقه عملاً زیردست تندروان بنیادگرا جاگرفته و پهنه ی سیاسی برای دگراندیشان هر روز تنگ تر شده است.

یادداشت بیست و یکم

درباره ی "دکترین تاراج" بنگرید به کتاب "بن بست های روبنایی در جامعه ایران" از همین نویسنده.

یادداشت بیست و دوم

بارتولد درباره ی بازسازی بی برآیندِ خلافتِ اسلامی در فلات ایران زیر پرچمِ آیینِ شیعه، به درستی می نویسد: "ظهور دولت معظم در اوایل قرن شانزدهم در ایران یک واقعه ی محلی نبود، چه تقریباً در همان اوان، دول معظم دیگری در عالم اسلام ظهور کردند. کلیتاً قدرت و استحکام دولت، یک فرق اساسی است که تاریخ دوره ی اخیر اسلام با تاریخ

دوره ی قرون وسطی (برش ملوک الطوائفی عباسی و ایلخانی) دارد ... احیای سیاسی اسلام (یا بازسازی خلافت آنهم در آستان پدیداری مناسبات سرمایه داری) از رکود و انحطاط جلوگیری نکرد. ایران در دوره ای که یک دولت معظم و شیعه بود، هیچ چیز گرانبهایی به عالم اسلام و به تمدن بشریت تقدیم نکرد، و حال آنکه به هر اندازه علم پیشرفت می کند، به همان درجه هم مقام خدماتی که ایران در قرون وسطی، با وجود ضعف سیاسی و اختلافات مذهبی، به اسلام و تمدن بشر کرده است، رفیعت می شود ... زمانی که ادبیات ایران (در قرون وسطی یا پیش از صفویان) بوجود آمد، تنها ایرانیان از آن بهره مند نشدند، بلکه چه بسا مللی که از این ادبیات برخوردار گشتند. اگر زبان عربی برای عالم اسلام همان اهمیت را داشت که زبان لاتین در اروپا دارا بود، پس اهمیت زبان فارسی را می توان با اهمیت زبان فرانسه، و یا به عقیده ی یکی از محققین، با اهمیت فرانسه و ایتالیایی بروی هم، مقایسه نمود. در عهد ممالیک مصر که در آن دوره مصر هیچ گونه بستگی سیاسی به ایران نداشت، در اداره ی امور مملکت به تدریج به جای اصطلاحات عربی، اصطلاحات فارسی معمول می شد. در دوره ی ممالیک مثل ادور گذشته، نفوذ صنایع ایران در صنایع مصر دیده می شود. ایران بیش از سایر ممالک اسلامی مثل یک مملکتی در نظر اروپایی ها جلوه می نمود که دارای تمدن عالی بود و می توانست تا اندازه ای با اروپا طرف مقایسه واقع بشود ... شرق اسلامی بهترین آثار خود را رهین منت یونانیان و ایرانیان است. معارف دوره ی اسلام با معارف یونان فرق متمایزی دارد که معارف دوره ی اسلام را به معارف معاصر اروپا نزدیک می سارد، و آن این است که، علمای اسلام نسبت به سابق، علوم اثباتی و تجربی را بیش از علوم ادبی و اخلاقی مورد توجه قرار دادند، و علت این فرق را فقط ممکن است اثر نفوذ هند و ایران دانست."

یادداشت بیست و سوم

و این هم بخشی از نوشته ی نیچه در کتاب چینی گفت زرتشت که پاره ای از آن را جداگان به دری برگردانده ایم:

Der alte Heilige: „Damals trugst du deine Asche zu Berge, willst du heute dein Feuer in die Taeler tragen? Fürchtest du nicht des Brandstifters Strafen?“ Zarathustra antwortete: „Ich liebe die Menschen. Was sprach ich von Liebe! Ich bringe den Menschen ein Geschenk! Ich gebe kein Almosen, dazu bin ich nicht arm genug.“ Als Zarathustra allein war, sprach er also zu seinem Herzen: „Sollte es denn möglich sein! Dieser alte Heilige hat in seinem Walde noch

nichts davon geht, dass GOTT TOT IST“. Und wenn ich rufe: Flucht allen feigen Teufeln in euch, die gerne winseln und Hände falten und anbeten möchten, so rufen sie: „Zarathustra ist gottlos“. Ja! Ich bin Zarathustra, der Gottlose, der da spricht. Wer ist gottloser denn ich, dass ich mich seiner Unterweisung freue? Wo finde ich meinesgleichen? Und alle die sind meinesgleichen, die sich selber ihren WILLEN geben und alle Ergebung von sich abtun? O gesegnete Stunde des Blitzes! O Geheimnis vor Mittag! Laufende Feuer will ich einst noch aus ihnen machen und Verkünder mit Flammen-Zungen: Er kommt, er ist nahe, der große Mittag! Also sprach Zarathustra.

پیش-آشوب های اقتصادی

میان پیش-آشوب ها و آشوب های اقتصادی و تندتر چرخیدن ماشین های جنگی پیوندی است

بنا به داده های سده ی بیست میلادی، پیش از پدیداری جنگ های گسترده ی فرامنطقه ای، پایش و کنترل همه سویه ی برجسته ترین کانون های فراهم کننده ی سوخت نیروهای دریایی و هوایی و زمینی سوداگران جهانی، از اهمیت ویژه ای برخوردار بود: آن چه در آسیای باختری (برای نمونه در عربستان و تنگه هرمز)، آسیای خاوری (برای نمونه در تنگه تایوان^۱)، افریقا، امریکای لاتین و اروپا هم اینک در کانون توجه "یک در صدی های" جهان است.

در این میان شماری از کارشناسان اقتصادی، از نشانه های آشکارتر پیش-آشوب های بزرگ اقتصادی سخن می گویند و سراسر است و ناسرراست سیاستمداران متروپل ها را بیشابیش به میلیتاریسم سده ی بیست میلادی می کشانند. سایه های شوم این گونه گرایش ها و کشانش ها، همچنان بر اقتصاد جهان سرمایه داری اُفتیده است.

پدیداریِ دو شوکِ ارزیِ چندثانیه‌ای در ژاپن و سوئیس که به پدیده "صاعقه" آوازه گرفت، به فروریزیِ یک تا سه ثانیه‌ایِ فرانک و ین در برابر یورو و دلار انجامید.

این دو شوک اگرچه آنی بود، اما منحصر به فرد نبود. در آغاز سال دو هزار و نوزده میلادی نیز بیانیه‌ی شرکتِ اپل درباره چشم اندازِ بدبینانه‌ی فروشِ کالاهایش در بزرگ‌ترین بازارِ مصرفِ جهان (چین با جمعیت $1/4$ میلیارد نفری) "صاعقه" را به جانِ ارزهایِ گوناگون انداخت. یکی از نمونه‌های شناسیده‌ی دیگر، کاهشِ بهایِ پوندِ استرلینگ در برابرِ دلارِ آمریکا بود.

کارشناسانِ اقتصادی این "صاعقه" ها را نشانه‌هایی می‌دانند که می‌توانند به بحرانِ همه‌سویه و بزرگِ اقتصادی انجامند. درگیری‌هایِ اقتصادیِ بیشتر میانِ کشورهایِ پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، از آن میان، در پیوندند با کوشش برایِ جلوگیری از بازخوانیِ اینگون "صاعقه" ها.

سنجشِ آشوب‌هایِ اقتصادیِ گذشته نیز چنین شواهدی را تایید می‌کند. در سال ۲۰۰۸ نیز پیش از پدیداریِ بحرانِ مالی در بازارها، سکتی‌ای رخ می‌داد که اکنون به آن "صاعقه" ارزی می‌گویند.

بررسیِ "صاعقه" های ارزی و ردیابیِ روندِ گذشته‌ی آن‌ها، پیرنگِ شدنِ نشانه‌هایِ بحرانِ بزرگ در اقتصادِ جهان را آشکار می‌کند. ریسک‌هایِ سیاسی و فزونیِ جنگ‌هایِ بازرگانی و خریدِ بیشترِ طلا از سویِ بانک‌هایِ مرکزی که به افزایشِ بهایِ اونس می‌انجامد، از دیگر پیش‌نشانه‌هایِ بحران در اقتصادِ جهان از سویِ این کارشناسانِ اقتصادی شناخته می‌شود.

ناوش‌ها و نوسان‌هایِ ارزی بلندمدت و کوتاه مدت به‌ویژه "تصادم صاعقه ارزی"، پدیده‌ای است که در پایان سال ۲۰۱۸ میلادی چندین بار رخ داد. می‌دانیم که بیشترِ اقتصاددانان سالِ دو هزار و نوزده میلادی را سالِ آغازِ

بحران تازه ی اقتصادی در جهان سرمایه داری می خوانند، باری شماری از دست اندرکارانِ درونِ کنسرن ها، آغازِ بحرانِ نوین را، که تاکنون دنباله دارد، سال ۲۰۱۸ میلادی می دانند، همانا ده سال پس از بحرانِ اقتصادی سال ۲۰۰۸ میلادی.

کارشناسانِ بسیاری بر این باورند که ویروسِ "تصادم صاعقه" همچنان بازارهای ارزی جهان را در تیررس خود دارد، ویروسی که از آغازِ سال ۲۰۱۸ میلادی بارها بازارِ کشورها و مناطقِ گوناگون، از آن میان بازارهای "نوظهور" را به تکاپو انداخت. می دانیم که شوکِ کوتاه مدتِ "بمب" های خبری ناگهانی، لیر ترکیه را در برابر دلار، نیم بها کرده بود. آرژانتین نیز یکی دیگر از بحران زده های ارزی سال ۲۰۱۸ میلادی بود که ناچار به درخواستِ خطِ اعتباری نزدیک به ۵۰ میلیارد شد، آنهم برای "نجات" از تنش های تندِ فرمانروا بر بازارهای بوئنوس آیرس.^۷

آینده نشان خواهد داد که نهادهای مالی سرمایه داری چگونه و چه سان از این آشوب های نهان و ناهان گذر خواهند کرد. تاکنون گذرِ نیم بند از این آشوب ها بویژه وابسته بوده است به "کمک" ها و "سبد" های سترگِ میلیتاریستی، همانا زمینه سازی برای ستیزهای تندتر و گسترده تر و خطرناکترِ سپاهی.^۸

بزرگترین ماشین جنگی جهان
خودکارتر می شود،
تا کاتون های انرژی و مواد خام
و نیز بزرگ گذرگاه ها و گرهگاه ها
که بدون آن ها
ماشین ها در جنگ نمی چرخند و نمی گردند
بیشاپیش
بزرگان را جنگ آید.
آری
آن دم که نمی توان
"دوچرخه" از مرز گذراند
یا خودرو،
و باتک های سایه را
با ارزان-کار و روزندگان جهان
چون دیروز زر بالاند،
می باید "تاتک" به بیرون راند:

سترگ ستیز سه باره
بر سر شماره "یک" گردانیدن آناتی که
بر گنجه ی آینده ی شان
فریبکاره ترین گنجوران
سرکوبنده ترین سپرداران
گماریده اند.

سترگ ستیز سه باره

بالاندن: بلادن کنلیدن
گنجه: در دو معناه دولاپ و فسه، و نیز گنجه - آمازه
و اشاره به یکی از بزرگترین بحران های اقتصادی،
تلکتونی: سرمایه داری
گنجور: نگهبان، گنج
افئیده: افله از افئیدن

دیروز سپهر را سپر می چیدیم
بر گرد سپیدار، خدنگ آجیدیم
اکنون که به بید مرده جان آمیزیم
در سنگر این جنگ چه چین در چین یم

سپیدان یا اسپیدان: درختی از نرزه ی بیدها که از تنه اش سئون، چوبی برای ساختمان و ملاندن آن سازند
خدنگ: درختی سخت که از آن نرزه و تن و زین، اسب می سازند بویژه برای جنگ
آجیدن یا آژیدن: اینجا خلافتیدن، نمونه وار در سنج آجین

شماری از داده ها و سندها

از پاییز نود و هشت تا دی ماه هزار و چهارصد و چهار خورشیدی
و نیز از گذشته ها

جنبشی که دنباله دارد

جنبش دادجویانه و آزادی خواهانه و نوگرایانه ی مردمان دنباله دارد - پیام چهل و دوم کمپین هنرمندان و نویسندگان

در کوران اعتصاب های کارگران نفت، صدها تن دستگیر و چندین تن از کارگران پروژه ای به گونه ای "سریالی" از خانه ها و خوابگاه های محل کار ربوده شدند. سرکوب کارگران سخت و همه سویه بود. شماری از کارگران به شکل رسمی، کسانی به شکل نارسمی، و شمار ناروشنی نیز به اتهام رهبری یا "لیدری" اعتصاب ها، گرفتار سیاهچال های سازمان های امنیتی گردیدند. در این میان ولاییان نفتخوار با بازخوانی ترفندهای همیشگی "هدایت از خارج"، به "قطورسازی" پرونده ی این کارگران دادخواه و دلاور نیز می پرداختند. در پاره ای از مناطق نفتی جنوب کشور که در

آنجا بیشترین شمار کارگران "کاردان" پروژه ای زندگی می کردند، عملاً حکومت نظامی اعلام شد.^۱

با همه ی بگیر و ببندها و سرکوب ها، اعتصاب بزرگ کارگران، که بنا به داده های سازمان دهندگان اعتصاب ها "دهها هزار کارگر" را در برمی گرفت، تا چندی دنباله داشت، و بازخوانی آن اعتصاب، گویا هنوز در دستورکار کارگران است. آن چه از اهمیت ویژه ای برخوردار بود اینکه، بخش چشمگیری از کارگران نفت، و در کنار آنان کارگران فولاد و معدن و دگره، عملاً به خیزش به خون آغشته ی سراسری خلافت ستیز، پیوسته بودند: خیزشی در چهارگوشه ی کشورمان که به کشته شدن صدها رزمنده و به زندان افتادن هزاران پیکارگر انجامیده است، و با همه ی سرکوب های ددمنشانه ی واپسگرایان دنباله دارد.

جنبش بالنده ی کارگری (که با بیشترین و پیچیده ترین و ددمنشانه ترین ترفندها و توطئه های کنسرن های نفتی-مالی-نظامی جهانی و ریزه خواران رنگارنگ کشوری-منطقه ای آنان دست و پنجه نرم کرده و می کند) با همراهی حساب شده با جنبش فرهنگیان و پرستاران و بازنشستگان و دانشجویان و هنرمندان، دارد آگاهانه تر پای به پهنه ی پیکار

^۱ در کوران سرکوب ها، ولاییان چه می کردند: قراردادهای اجرایی طرح فشارافزایی میدان مشترک گازی پارس جنوبی بین شرکت نفت و گاز پارس با چهار شرکت پیمانکار امضا شد. براساس این قراردادهای بیست میلیارد دلاری برداشت از میدان مشترک پارس جنوبی به نود تریلیون فوت مکعب گاز و دو میلیارد بشکه میعانات گازی خواهد رسید. گفته شد که این ارقام، درآمدزایی نهصد میلیارد دلاری برای شرکت های در جنگ ولاییان خواهد داشت. همزمان با آن به تولیدات نفتی نیز، از آن میان در آزادگان جنوبی، شتابان افزوده می شد. نیم نگاهی به اقتصاد رانتی وابسته به نفت و گاز از زبان رسانه های ولایی: رشد اقتصادی کشور بدون نفت ۲.۵ درصد، با احتساب نفت بیش از ۵ درصد و رشد اقتصادی در بخش نفت ۲۰ درصد بوده است. پیمانکاران اصلی در اجرای طرح فشارافزایی میدان مشترک پارس جنوبی، شرکت های پتروپارس، اوپک، قرارگاه خاتم الانبیا و مپنا بودند.

می نهد و آرام آرام برای به عهده گرفتن وظیفه های سنگین خویش آماده تر می گردد.

دستاورد این همراهی که به گونه ی "منشوری" نیز پرداز خورد، برجسته تر است از خیزش "مطالبه محور" سال هشتاد و هشت، چرا که در گستره ی اقتصادی، پیاده سازی بخش چشمگیرتری از اصل چهل و چهار قانون اساسی را در دستور کار بی درنگ جنبش، در کوران گذار، نهاده است.

خوشبختانه در خیزش تازه ی توده ای، که در آن کارگران نفت و گاز و پتروشیمی نقش ویژه ای می آفرینند، خواست های اقتصادی-سیاسی-فرهنگی داجویانه و آزادی خواهانه و نوگرایانه، برجسته تر و تدوین شده تر از جنبش های پیشین، آنهم پیش از به ندا درآوردن شیپور رزم پایانی برای به زباله دان تاریخ سپردن "خلافت نفت و خرافه و خون"، نگاشته شده اند.

این نیز دستاورد خجسته و نوینی است در درازای جنبش های دادخواهانه ی صد سال گذشته ی توده های درد و کار و پیکار. نشانی است از آنکه، "پایینی" ها می توانند بازه ی گذار از "نظام" بهره کش را گردانند، اگر که هشیارانه تر و دلاورانه تر پیش تازند و درفش افرازند.

"آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست" (حافظ). در کنار این "آتش" نامیرا که دمادم درفش داد را بیشتر می افروزد، می توان مهرگان وار گرد آمد (مهرگان، بزرگترین جشن جنوب باختری ها، همانا منطقه ی نفتی کنونی، در پاییز می بود، که پیوند می داشت با فرشته ی فر یا فروغ یا "داد"، همانا مهر یا میترا). تاریخ سرزمین کهنسال مان بارها نمایانده است که مردم ما در دشوارترین هنگامه نیز زیر درفش داد، گرد هم می آیند و اخگرهای نبردی را که زیر خروارها خاکستر ستم و بیداد پوشانده اند، چنان

می افروزند که سنگواره ترین بارگاه های نامردمی را در برابرشان تاب و تاوی نیست.

آنچه در پیام نخستین مان (دوازده سال پیش)، از زبان رزمنده ی انقلاب مشروطه "سلطان العلمای خراسانی"، رو به خلیفه ی ایران آوردیم، و تا امروز در پیام ها و بیانیه های گوناگون مان پیگیرانه بازخوانده ایم و واگشوده ایم، در این گردنه ی پرپیچ تاریخی هنوز پابرچاست: "خوب است قدری از مستی سلطنت به هوش آمده، چشم باز کرده، نظری به دولت خود و باقی دولت ها بنمایی. آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته اند؟ آیا تمام ملل مثل ملت بخت برگشته ی ایران اسیر ظلم و شهوت نفسانی پادشاه خود هستند؟ ... مگر نفهمیده که هیچ سلطانی با رعیت نمیتواند طرف "شود

در پایان بر پیشنهادهای پیشین مان برای "گذر کم هزینه از نظام" پای می فشاریم، که آرزومندیم پیکارگران و دادخواهان درون و برون مرز بتوانند از آنان در نبردهای بسیار سخت آینده بهره گیرند.^۹

یادداشت یکم

پافشاری سندیکاها و شوراها و گردهمایی‌های کارگری بر خواست‌های پایه‌ای شان، با همه‌ی بگیری و ببندها و سرکوب‌های خون‌آلود، ستودنی است: "کوتاه شدن دست پیمانکاران، لغو قوانین برده‌وار مناطق ویژه اقتصادی، درمان رایگان و تحصیل رایگان و داشتن حق مسکن به عنوان حقوق پایه‌ای" / از بیانیه‌های نفتگران: "ما برای پیگیری مطالباتمان و در اعتراض به تعرض هر روزه به زندگی و معیشت خود به استقبال اعتصاب سراسری میرویم .. شیفت کاری بیست روز کار و ده روز مرخصی و افزایش حقوقها در سطوح اعلام شده ما کارگران پیمانی، از جمله مطالبات فوری ماست و باز هم تاکید می‌کنیم که حقوقها باید متناسب با نرخ واقعی هزینه‌های زندگی و افزایش هر روزه آن افزایش یابد و مزد هیچ کارگری نباید کمتر از شانزده میلیون باشد ... همچنین باید به امنیتی کردن مبارزات و تهدید همکاران به اخراج بخاطر طلب حق و حقوق شان خاتمه داده شود و شرایط کاری و زیستی در محیط‌های کار و زندگی انسانی باشد ... ما نیز همچون معلمان و بازنشستگان بر خواست‌هایی چون درمان رایگان و تحصیل رایگان و داشتن حق مسکن به عنوان حقوق پایه‌ای همه کارگران و همه مردم و خاتمه دادن به پرونده سازی‌های امنیتی تاکید داریم و خواستار آزادی کارگران زندانی، معلمان زندانی و همه زندانیان سیاسی هستیم / ". از بیانیه شماری از نهادهای کارگری و فرهنگی و مردمی درباره "خواستهای حداقلی": "مصادره اموال همه اشخاص حقیقی و حقوقی و نهادهای دولتی و شبه دولتی و خصوصی که با غارت مستقیم و یا رانت حکومتی، اموال و ثروتهای اجتماعی مردم ایران را به یغما برده اند ... پس از دو انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر ایران (اینک جنبش‌های مردمی) در موقعیت تأثیرگذاری تاریخی و تعیین‌کننده‌ای ... قرار گرفته اند

یادداشت دوم

از مورالس، کارگر کامیاب بولیوی که سودآورترین بخش‌های اقتصادی (لیتیوم و نفت و گاز و دگره) را به مالکیت همگانی درآورد، به دولتی در خدمت "پایینی" ها سپرد، و بدینگون راه را به دیگر کارگران جهان نشان داد: "به وجود آوردن رهبران جدید نیاز به هدایت و رهبری زیادی دارد. (من) این کارها را می‌کردم، در اختیار گذاشتن تجربه‌ی

مبارزه‌ی سندیکایی ام، و نیز تجربه ام در مبارزه‌ی انتخاباتی و اداره‌ی دولت. سیاست (مردمی) علم خدمت، تلاش، تعهد، و فداکاری برای اکثریت و بینوایان است. بدیهی است که سیاست، مبارزه‌ی میان منافع گوناگون و متفاوت است. و چیزی که ما را از دیگران متمایز می‌کند این است که ما برای منافع مشترک، منافع جمعی، به نفع تهِیِ دستان مبارزه می‌کنیم. مبارزه‌ی ما برای تمرکز سرمایه در دست تعدادی اندک نیست، بلکه بازتوزیع ثروت است به طوری که حدّی از برابری، عدالت اجتماعی، و صلح همراه با برابری و عزت و عدالت اجتماعی تأمین و تضمین شود. ما باید از نظام سرمایه داری دست می‌کشیدیم. در این نظام جنبش‌های اجتماعی را تروریست می‌نامند، و در آن قرار نیست که اتحادیه‌های صنفی و کارگری در سیاست وارد شوند. اما ما گفتیم که ما حقوق سیاسی داریم و نمی‌توانیم فقط اتحادیه‌های صنفی و کارگری باشیم و فقط به خواست‌های صنفی کارگران بپردازیم. اگر خواهان دگرگونی‌های عمیق هستیم، ایجاد دگرگونی‌های عمیق در ساختارهای دولتی (افزوده ما: ساختارهای زمامداری) نیز اهمیت می‌یابد. تا حدودی با کارگرانی مشکل داشتیم که بر استقلال اتحادیه صنفی و کارگری و موضع غیرسیاسی آن پافشاری می‌کردند. مدرسه من مبارزه سندیکایی، مبارزه اجتماعی، مبارزه در میان جامعه بود" (برای به میدان آوردن مورالس‌های آینده از امروز زمینه سازی کنیم).

دو باریکه تاریخی

لایه های "پایینی" بیش از پیش زیر فشار خواهند رفت - پیام چهل و یکم کمپین هنرمندان و نویسندگان

در کوران یکی از بزرگترین بحران های اقتصاد جهانی که از میانه ی سال دو هزار و نوزده میلادی آغاز گردیده و تاکنون بی گسست دامنه گرفته است، بر پیشنهاد های پیشین مان برای "گذر کم هزینه از نظام" پای می فشریم، و آرزومندیم پیکارگران و دادخواهان درون و برون مرز بتوانند از آنان در نبردهای بسیار سخت آینده سود ستانند.

همه ی داده های در دست نشانگر آنند که ولایان هم چون گذشته، نه در اندیشه ی انباشت سرمایه ی همگانی اند، و نه در فکر زمینه سازی انقلاب صنعتی، بلکه تنها در تقلای دستیابی به "تعامل" هایی برای خام فروشی آشکار و ناآشکار اندوخته های نفتی-گازی-کانی مردم مان اند، و ربودن دلارهای آینده.

بنا به رسانه های ولایی، بخش های نان و آب دار اقتصادی، ویژگی گوناگون گلوگاه های نفتی و گازی، با ترفندها و شگردهای گوناگون شتابان تر خصوصی خواهند گردید، دارایی های همگانی از گُدارهای جوراجور به بخش های مالی-بازرگانی انگلی بیشابیش کشانده خواهند شد، و لایه های "پایینی"، بویژه کارگران و رنجبران و مزدبگیران و خُرد پیشه گان، بیش از پیش زیر فشار خواهند رفت.

اعتصاب های فزاینده تر کارگری و خیزش های گسترده تر خیابانی که در آنان رنجبران درفش داد را بلندتر از پیش برافراشته اند، با همه ی رسایی ها و نارسایی های شان، نشان داده اند که "پایینی" ها می توانند در پیکارهای پیشاروی برجسته تر نقش آفرینند، و اگر هشیارانه تر کار ورزند، بازه ی گذار از "نظام" را بگردانند.

بنا به آزمون های تاریخی پیروزمندان نبردهای اجتماعی زورمندترین ها نیستند، بلکه آن هایی اند که بهترین به دگرگونی ها برمی خورند.

بدین روی بجاست که به دگرسانی های کنونه و آینده بدرستی و بهنگام برخورداریم، از پایگاه "پایینی" ها بویژه بر دگردیسی های اقتصادی نازکانه دیدبانی کنیم، به بزنگاه، ورزنده تر به داد-میدان آیم، و دلاورانه بر این خواری درازگاه تاریخی نقطه ی پایان نهیم. رودابه ها و بابک های خاوری هنوز در این کهن کھسارند.

ما در این بازه ی پیچیده ی کشوری-منطقه ای-جهانی بویژه به دو باریکه آمازه و اشاره می کنیم، و امیدواریم به رزمندگان درون مرز در برخورد با دگردیسی های پیشاروی یارمند آیند:

نخست آنکه، پیکار برای به سررساندن روابط جیره خوارانه ی استعماری با نبرد برای به پایان رساندن مناسبات بهره کشانه ی سرمایه سالارانه در هم تنیده است.

و دوم آنکه، آورد برای دگرگونی بنیادی در سامانه ی اجتماعی-اقتصادی (که بویژه کارگران ورزنده ی آنند) با رزم برای دگرسانی ژرف در نهاد فرهنگی-معنوی (که ویژگیون فرهنگیان برزنده ی آنند) به هم پیوسته است.

راهکارهای پیشنهادی کمپین هنرمندان و نویسندگان برای گـرداندگی بازه ی گذار از "نظام":

یکم: در هر یکان اقتصادی-آموزشی تشکیل دست کم یک کمیته ی مخفی اعتصاب و کوشش برای بهره گیری از همه ی ابتکارات نوین جنبش در سراسر کشور برای سازماندهی اعتراض ها و اعتصاب ها.

دوم: در همه ی یکان های بزرگ اقتصادی که بر پایه ی اصل چهل و چهار قانون اساسی می بایست ملی-مردمی اداره شوند، تدارک حساب شده و گام به گام شوراهای کارگران و مزدبگیران برای کنترل امور و جابجایی مالکیت ها، با بهره گیری از واپسین آزمون های کامیاب در شماری از کارخانه ها.

سوم: در همه ی یکان های اقتصادی که پس از خودی سازی ها، به تعطیلی و اخراج کارگران یا فشار روزافزون به مزدبگیران روی آورده اند، تدارک حساب شده و گام به گام شوراهای کارگران و مزدبگیران برای کنترل امور و جابجایی مالکیت ها.

چهارم: در همه ی یکان های اقتصادی که توسط "سرمایه گذاران خارجی" و دستیاران داخلی منافع کارگران و مزدبگیران و دارایی های ملی به یغما رفته است، سازماندهی اعتراض ها و اعتصاب ها و تدارک حساب شده و گام به

گام شوراهای کارگران و مزدبگیران برای کنترل امور و جابجایی مالکیت ها، هم چون شماری از کشورهای امریکای لاتین.

پنجم: کوشش برای سازماندهی سراسری این رویکردها از راه همکاری همه سویه ی کنشگران یکان های اقتصادی، و نیز نهادهای کارگری ای که به راستی به آرمان های "پایینی" ها باورمندند، در پندار و گفتار و کردار به اصل چهل و چهار قانون اساسی که برآیند صد سال نبرد خون بار مردم ماست پایبندند، و اصول بنیادین اعلامیه جهانی حقوق بشر را به رسمیت می شناسند.

ششم: زمینه سازی برای فرارویاندن این سازمان سراسری کنشگران یکان های اقتصادی و نهادهای کارگری-مردمی، به یک آلترناتیو سیاسی برای در دست گرفتن اداره ی امور سیاسی-اجتماعی-اقتصادی و گذر از خلافت خون و خرافه و نفت، آن هم با هزینه ی کم و بی دخالت بیگانگان و دست پروردگان آنان.

هفتم: کوشش برای جذب بسیجیان، پاسداران، ارتشیان و دیوانیان مردمی که خود از مزدبگیران اند، با بهره گیری از تجربیات خیزش هشتاد و هشت، و نیز واپسین آزمون های کامیاب در شماری از یکان های اقتصادی.^{۱۰}

یادداشت یکم

پیش از سرکوب سخت و خونین نیروهای امنیتی ویژه ی ولایان در اصفهان که به کشته و زخمی و نابینا شدن شماری از مردم ستم دیده انجامید، رئیس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی برای همراه کردن آن دسته از سپاهیان و بسیجیانی که ممکن بود از کشتار مردم خوددارند؛ گفته بود: "تیراندازی به معترضان مجوز شرعی و قانونی دارد و به جز نیروهای امنیتی، فرد یا افرادی که می بینند خطر و خسارتی در حال وقوع است یا رخ داده، می توانند وارد عمل شوند که این روند، هم مجوز شرعی دارد و هم قانونی". با بالاتر گرفتن اعتصاب های کارگری و خیزش های خیابانی پس از سرکوب مردم اصفهان، ریزه خواران ولایی برای سرهم بندی "قوانین" تازه ی زمینه ساز کشتار ددمنشانه تر "پایینی" ها، پیگیرانه می کوشند.

یادداشت دوم

پافشاری سندیکاها و شوراهای و گردهمایی های کارگری بر خواست های پایه ای شان، با همه ی بگیر و ببندها و سرکوب های خون آلود، ستودنی است: "کوتاه شدن دست پیمانکاران، لغو قوانین برده وار مناطق ویژه اقتصادی، درمان رایگان و تحصیل رایگان و داشتن حق مسکن به عنوان حقوق پایه ای" / از بیانیه های نفتگران: ما "برای پیگیری مطالباتمان و در اعتراض به تعرض هر روزه به زندگی و معیشت خود به استقبال اعتصاب سراسری میرویم .. شیفت کاری بیست روز کار و ده روز مرخصی و افزایش حقوقها در سطوح اعلام شده ما کارگران پیمانی، از جمله مطالبات فوری ماست و باز هم تاکید می کنیم که حقوقها باید متناسب با نرخ واقعی هزینه های زندگی و افزایش هر روزه آن افزایش یابد و مزد هیچ کارگری نباید کمتر از شانزده میلیون باشد ... همچنین باید به امنیتی کردن مبارزات و تهدید همکاران به اخراج بخاطر طلب حق و حقوق شان خاتمه داده شود و شرایط کاری و زیستی در محیط های کار و زندگی انسانی باشد ... ما نیز همچون معلمان و بازنشستگان بر خواست هایی چون درمان رایگان و تحصیل رایگان و داشتن حق مسکن به عنوان حقوق پایه ای همه کارگران و همه مردم و خاتمه دادن به پرونده سازی های امنیتی تاکید داریم و خواستار آزادی کارگران زندانی، معلمان زندانی و همه زندانیان سیاسی هستیم".

یادداشت سوم

با بالا گرفتن جنبش توده ای، بویژه پس از شورش دی ماه سال نود و شش خورشیدی در نزدیک به هشتاد شهر کشورمان، کمپین هنرمندان و نویسندگان از دادن بیانیه ها و پیام ها خودداری کرده و دانستند که بیشتر به بازتاب دیدگاه ها و رویکردهای پیکارگران مردمی درون مرز پرداخته است. با این همه در کنار گزینش برحسته ترین گزارش ها و دیدگاه ها، کوشیده ایم هم چون گذشته راهکارها و پیشنهادهایی در چارچوب بیانیه ها و پیام های پیشین کمپین، آن هم در برگ نخست تارنما، به دست رزمندگان برسانیم. بدین روی در آینده تنها در هنگامه های بسیابایسته بیانیه یا پیام خواهیم داد و این پهنه را بیشتر به درون مرزبان دلاور خواهیم سپرد. برگ نخست تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان را با ریزبینی دنبال کنید: واپسین سخن هنوز ناگفته مانده است.

پیامدهای ژرفش بحران

دور تازه‌ی شوهای انتخاباتی و پیامدهای کشوری-فراکشوری آنان

شوهای انتخاباتی امریکا دارد آرام آرام "الگویی" می شود برای داغ کردن تنور انتخاباتی در "دمکراسی های" شماری از کشورهای سرمایه داری، آن هم با واگذاری نقش ویژه به نیروهای "نو" و کهنه ی سیاسی: از دست راستی ها و محافظه کارهای تندرو گرفته، تا سوسیال دمکرات ها و چپ نماهای میانه رو.

برجسته ترین آماج های این گونه شوهای انتخاباتی عبارتند از انحراف افکار عمومی از نگرش به ریشه های نارسایی های اقتصادی-اجتماعی، جلوگیری از ژرفش و بالش جنبش دگرخواه توده ای، و گذر کم هزینه از طولانی ترین بحران در تاریخ سرمایه داری.

گذشته از آن که کار "داغ کردن تنورهای انتخاباتی" در دیگر کشورهای بحران زده به کجا خواهد انجامد، می توان به پیامدهای شدنی این دگردیسی ها نگاهی افکندو

از دیدگاه اقتصادی، پیگیری بی بند و بارتر خصوصی سازی های خانمان سوز: در این زمینه دست راستی ها و محافظه کارها و سوسیال دمکرات ها و چپ نماها کمابیش هم موضع هستند. پشتیبانی ناآشکار و آشکار شماری از کنسرن های آلمانی به نمایندگی شرکت های فراملی اروپایی از تندروان در انتخابات امریکا، نشانی می باشید از همدستی و همداستانی غول های دو سوی آتلانتیک از سیاست های اقتصادی پیشین، تنها با کشاکش هایی بر سر بَهر و سهم.

از چشم انداز سیاسی، جدایی بی مداراتر از نهادهای "دمکراتیک" آبروباخته در نزد توده ها، نهادهایی که شماری از خُرده گیرانِ باختر، ارگان های "دروغ کراسی بورژوایی" خوانندش: در بیشتر کشورهای سرمایه داری، پیشرفته یا بالنده، پایگاه اجتماعی احزاب پیشینه دار سرمایه سالار با شتاب یا کم شتاب فرومی کاهد. گرایش بیشتر به دست راستی های "نو" یا کهنه از سوی «یک درصدی ها» نمایی است از بی اعتمادی روزافزون آنان نسبت به توان این حزب های کم پایگاه برای مدیریت ناخرسندی توده ها.

از نگاه فرهنگی، گسترش افزون تر جهان بینی های فاشیستی-پرستشگاهی جدایی افکنانه: نه تنها در آسیا و افریقا، بلکه در امریکا و اروپا نیز آشکار و ناآشکار سرمایه گذاری های بیشتری برای گسترش دیدگاه های ویرانگرانه و بنیادگرایانه به منظور جلوگیری از بالش گرایش های مردمی چپگرا-سکولار فرافزوده است. بهره گیری بیشتر از این گونه "چماق ها" و "افیون ها" نشان دهنده ی ناتوانی روزافزون نهادهای رسانه ای-اندیشکده ای سرمایه داری است برای آراماندن توده ها.

از دید نظامی، گرایش گستاخانه تر به نیروهای نظامی-امنیتی سرکوبگر: می توان انتظار داشت که کنترل های پلیسی-امنیتی در درون و برون مرز دامنه ی فاجعه بارتری یابند، کانون ها و گذرگاه های انرژی-بازرگانی با تنش های نوینی روبرو شوند، هزینه های نظامی افزون تری به اقتصاد کشورها تحمیل گردند، اولیگارشی های میلیاردی بیشتری در نهادهای روبنایی کشورهای پیشرفته جاسازی شوند، و ریزه خواران تندروی پرشمارتتری در ارگان های سیاسی-نظامی کشورهای بالنده (رو به رشد) بالاکشیده شوند.

این رویکردها هم نشانگر ژرفش بیشتر بحران اقتصادی-اجتماعی در سامانه ی بیداگرانه ی جهانی است، و هم بیانگر بالش و فرازش جنبش دگرخواه توده ای در کشورهای متروپل و رو به رشد. با دنبال گیری سیاست های اقتصادی پیشین و ژرفش بیشتر بحران که به فشار افزون تر به "پایینی ها" خواهد انجامید، می توان انتظار داشت که اعتراض های اجتماعی بیش از پیش بالاگیرند.

پاره ای "چه باید کرد" ها

یکم، کوشش برای ایجاد جنبش های توده ای "مستقل" از کشاکش انتخاباتی "بالایی" ها بر گرد خواست های اقتصادی-اجتماعی روشن به منظور دستیابی به مالکیت یکان های بزرگ و گلوگاه های برجسته ی اقتصادی از سوی "پایینی" ها، و در میدان کار، ثابت نمودن ضرورت این دگرگونی ها برای دستیابی به آسایش و پیشرفت اجتماعی همه گیر و پی گیر، در کوران پیکار روزانه ی رنجبران.

دوم، سازماندهی گسترده تر و کاراتر و نوین تر مزدبگیران در یکان های اقتصادی و زمینه سازی حساب شده تر و گام به گام برای اعتصاب های سراسری، در کنار بهره گیری ابزاری از نهادها و سندیکاها^۱ زرد زیردست^۲ "یقه سفیدها" و میلیاردرها.

سوم، رسواسازی سیاست های اقتصادی "بالایی" ها در میان مزدبگیران، نه تنها رویکردهای مردم ستیز و بحران زای دست راستی ها و محافظه کارها، بلکه هم چنین برملا کردن سیاست های سرمایه سالار و توده ستیز سوسیال دمکرت ها و چپ نماها، چرا که آنان نقش "اسب ترویا" را در جنبش دادخواهانه ی "پایینی" ها بازی کرده و در به شکست کشاندن خیزش های کنونه و آینده ی کارگران و رنجبران از درون، جایگاه ویژه داشته اند و خواهند داشت.

چهارم، جلوگیری از پدیداری شکاف های آیینی-تیره ای-محلّی میان توده های رنج و کار و پیکار، چرا که هنوز یکی از مهم ترین ترفندهای "بالایی" ها چیزی نیست جز روی آوری به سیاست آزموده ی "جدایی بیانداز و فرمان را".

پنجم، هزارچندان ساختن روشنگری های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی برآستی در خدمت "پایینی" ها با بهره گیری از همه ی شیوه ها و دستاوردهای نوین و دیرین پیکار اجتماعی.

ششم، پرهیز از ورود به پیکارهای پایانی پیش از آماده شدن همه ی زمینه های باییده و شاییده، چرا که چنین رویکردهایی از یک سو به تنش های نابجا و شکست های ناضرور و واپس نشینی های نابایست می انجامند و پیروزی جنبش ها را به تاخیر می کشانند، و از دیگر سو زمینه را برای تنگ تر نمودن فضای سیاسی و سرکوبیدن بیشتر جنبش های

نوزادی و جنینی فراهم می سازند و چیرگی بر بیدادگران را به عقب
می اندازند

هفتم، همکاری و همگامی همه سویه ی جنبش "نود و نه درصدی ها" بویژه
در پنج کانون برجسته ی نظامی-اقتصادی "یک درصدی های" جهان، همانا
تازنده ترین و خطرناک ترین سرمایه سالاران سپهر در امریکا و انگلستان و
آلمان و فرانسه و ژاپن، برای گذار از این برش تاریخی با تنش کمتر.

دومین "بهار خاوری"

سه کانون نفتی منطقه با تاریخ بسیار درخشان چنیش کارگری: جمهوری آذربایجان و ایران و عراق

در کوران بحران اقتصادی کشورهای سرمایه داری در سال های دو هزار و نوزده میلادی که به ناآرامی های سیاسی بسیاری انجامید (از آن میان، در فرانسه)، در کشورهای واپس مانده ی باختر آسیا با موج دومی از "بهار خاوری" روبرو گشتیم، از قفقاز و ایران گرفته، تا عراق و لبنان. با بالاتر گرفتن این بحران و ورشکسته تر شدن دولت های نفتی و ناخرسندتر گشتن توده ها، سرکوب های خشن تر کنشگران دومین "بهار خاوری" در دستورکار جای گرفت. عراق ورشکسته و وابسته به کنسرن های نفتی، که پیمان نامه های درازگاهی هم چون جمهوری آذربایجان با غول های نفتی دارد، در این میان یکی از خونین ترین سرکوب ها را پشت سر نهاد.

سرکوب‌های سخت‌تر باری، تنها پاسخ "بالایی" ها به خیزش نیرومندتر "پایینی" ها نبود.

پاسخ "فرهنگی" و "سازمانی" به این جنبش‌ها از سوی بورژوازی بومی و بویژه نهادهای بازاری-کاتوزی-دیوانی (از آن میان در ایران، از سوی بورژوازی انگلی-بازرگانی آذربایجان که با "علی اف" ها و "اردوغان" های ناتویی بده بستان‌های بسیار دارد)، دامن زدن بیشتر بود به گرایش‌های ناسیونالیستی و شوینیستی و رفرمیستی به شیوه‌های نو و کهنه در میان توده‌های ناآگاه، و نیز در شماری از نهادهای اجتماعی و سازمان‌های سیاسی.

با این رویکردها، ریزه‌خواران کنسرن‌های نفتی می‌کوشیدند از گسترش گرایش‌های انترناسیونالیستی و انقلابی در میان کنشگران موج دوم "بهار خاوری"، و بویژه، نقش‌آفرینی کارگران و رنجبران در خیزش‌های مردمی جلوگیری کنند.

پاسخ به این ترفندهای بورژوازی بومی-جهانی از سوی کنشگران کارگری-مردمی کمابیش روشن است:

نبرد فرهنگی با هر گونه گرایش ناآشکار و آشکار رفرمیستی و ناسیونالیستی و شوینیستی در درونه‌ی جنبش توده‌ای، و بویژه در درون جنبش کارگری، خانه‌تکانی سازمانی بی‌مدارا در درون نهادها و سازمان‌ها و حزب‌های به راستی مردمی و داجوی، و همراه با آن، نبرد بی‌گسست "اقتصادی" برای پیاده‌سازی بی‌کم و کاست اصلِ چهل و چهار قانون اساسی بویژه در بازه‌ی گذار از "نظام"، و نه درجاردن رفرمیستی در شعار "توقف" خصوصی‌سازی‌ها آنهم در زمانی که نان و آب دارترین بخش‌های اقتصادی سال‌هاست خصوصی و خصولتی و انحصاری شده‌اند.

با این واکنش‌ها می‌توان هم ترفندِ "بالایی"‌ها برای به‌کژکشاندنِ جنبشِ مردمی را ناکارا ساخت، هم گذارِ سنگلاخ به سویِ "بهار خاوری" نوین را هموار کرد، و هم نقاب از چهره‌ی نایاران و یارانِ نیمه راه برداشت. نهادها و سازمان‌های به راستی پشتیبانِ کارگران و رنجبرانِ باخترِ آسیا اگر آگاهانه تر و هموندانه تر و ریشه‌ای تر کارورزند و سامان یابند (بویژه در سه کانونِ نفتیِ منطقه با تاریخِ بسیار درخشانِ پیکارِ کارگریِ چندین دهه‌ای، همانا جمهوری آذربایجان و ایران و عراق، و به اندازه‌ی توش و توان، در دیگر کانون‌های نفتی-گازی از آن میان در آسیای مرکزی)، می‌توانند از این گذار سخت نیز بگذرند و نفتخوارانِ جهانی و ریزه خوارانِ منطقه‌ای آنان را توانمندتر از پیش، به چالش کشانند.

نقشِ هنوز کلیدیِ کارگرانِ نفت

اسناد چه می گویند: اعتراف های "پارلمان بازار"، برنده ی بزرگِ دلارهایِ نفتی-گازیِ پس از انقلاب بهمن

بی تردید موتور محرک بخش بزرگی از اعتراضات علیه حکومت محمدرضا پهلوی در جریان انقلاب، اعتصابات زنجیره ای و تاریخی کارگران صنعت نفت ایران بود. یکی از ستون های تحول خواهی و تلاش برای برپایی دنیایی بهتر در ایران قرن چهاردهم شمسی، کارگران صنعت نفت بودند که به گواه اسناد جنبش کارگری برای نخستین بار در سال ۱۳۲۵ بحث ملی شدن صنعت نفت را مطرح کرده و از طریق اعتصاب های خود و به کمک سیاستمداران مستقل آن دوره چون دکتر محمد مصدق این گفتمان پیگیری شد تا در پایان به ملی شدن مهم ترین صنعت ایران انجامید.

همه چشم ها به کارگران نفت دوخته بود

در جریان اعتراضات عمومی که در سال ۱۳۵۷ شدت گرفته بود، اقشار مختلف در خیابان، محل کار و کارخانه در حال مقاومت علیه نظم حاکم

بودند، اما همه چشم‌ها به کارگران نفت دوخته شده بود. مطابق سند منتشر شده از سوی مدیریت موزه‌ها و مرکز اسناد صنعت نفت، در گزارش "خیلی محرمانه" ساواک که به مدیرعامل شرکت ملی نفت در روز ۴ مهر سال ۵۷ نوشته شده، ۲۱ مورد اعتصاب در فاصله روزهای ۲۶ شهریور تا ۴ مهر در صنایع نفت و گاز گزارش شده است که طی آن ۱۰ هزار و ۱۳۱ کارگر درگیر اعتصاب انقلابی در خارک، اهواز، آبادان، آغاچاری، تهران، مسجد سلیمان و ماهشهر شده بودند. در همین روزها بود که دامنه اعتصابات به یکی از بزرگ‌ترین پالایشگاه‌های نفتی جهان یعنی پالایشگاه آبادان که ظرفیت پالایش روزانه ۶۰۰ هزار بشکه نفت را داشت کشیده شد. تشکیل شورای کارگران نفت و گسترش اعتصابات امیدبخش صنعت نفت، ماشین سرکوب رژیم پهلوی را به سوی فروپاشی کشاند.

به مدت چهار ماه تعطیلی کامل صنعت نفت

نتیجه این اعتصاب‌ها روبرو شدن کشور با بحران بنزین و سوخت بود و در سطح جهانی نیز بحران نفتی بزرگی برای رژیم پهلوی و مشتریان نفت ایران ایجاد شد، چرا که عرضه از سوی دومین تولیدکننده بزرگ جهان کاملاً متوقف شده بود و با صفر شدن صادرات نفت حکومت فلج شده بود. از زمان اوج‌گیری اعتصابات در مهر و آبان ۱۳۵۷ دامنه و شدت اعتصابات به حدی گسترده شد که به مدت تقریباً چهار ماه کاملاً صنعت نفت ایران به تعطیلی کشیده شده بود و حکومت پهلوی خود را در برابر قدرت کارگران نفت ایران و اراده آنان برای سرنگونی رژیم شاه کاملاً ناتوان و شکست خورده می‌دید.

از شعارهای انقلاب: کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما

نقشی که مبارزات شجاعانه کارگران و کارمندان صنعت نفت و گاز ایران در کوران انقلاب آفرید، به اندازه‌ای تعیین‌کننده و برای دیگر لایه‌ها و مردم

ایران الهام بخش بود که در ماه های پایانی منتهی به انقلاب شعار «کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما» به یکی از شعارهای مهم انقلابی تبدیل شد که طومار ۲۵۰۰ سال سلطنت را برای همیشه درهم پیچید. صنعت نفت ایران در قرن چهاردهم شمسی همواره موتور محرک و پیشران جامعه و اقتصاد ایران بوده، کارگران متخصصی که از یکسو همواره بخش بسیار بزرگی از ثروت تولید شده در کشور به دستان توانمند آنان رقم خورد و از سوی دیگر در مبارزه با استعمار و دیکتاتوری (افزوده ی ما: هرگونه دیکتاتوری و بیدادگری، در این زمینه بنگرید به اعتصاب ها و اعتراض های گسترده ی کارگران در جنوب نفتی-گازی ایران در چند سال گذشته) و سلطنت پرچمدار جامعه خود بودند.^{۱۱}

منشور مطالباتِ حداقلی

منشورِ خواسته‌هایِ حداقلیِ نزدیک به بیست سازمان

مردم شریف و آزاده ایران!

در چهل و چهارمین سالروز انقلاب ۵۷، شیرازه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور به چنان گردابی از بحران و از هم گسیختگی فرو رفته است که هیچ چشم‌انداز روشن و قابل حصولی را نمی‌توان برای پایان دادن به آن در چهارچوب روبنای سیاسی موجود متصور بود. هم از این‌رو است که مردم ستم‌دیده ایران - زنان و جوانان آزادی‌خواه و برابری‌طلب - با از جان گذشتگی کم‌نظیری خیابان‌های شهرها را در سراسر کشور به مرکز مصافی تاریخی و تعیین‌کننده برای خاتمه دادن به شرایط ضدانسانی موجود تبدیل کرده‌اند و از پنج ماه پیش - به رغم سرکوب خونین حکومت - لحظه‌ای آرام نگرفته‌اند.

پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز به دست زنان، دانشجویان، دانش‌آموزان، معلمان، کارگران و داخواهان و هنرمندان، کوئیرها، نویسندگان و عموم مردم ستمدیده ایران در جای جای کشور از کردستان تا سیستان و بلوچستان برافراشته شده و کم‌سابقه‌ترین حمایت‌های بین‌المللی را به خود جلب کرده، اعتراضی است علیه زن ستیزی و تبعیض جنسیتی، ناامنی پایان ناپذیر اقتصادی، بردگی نیروی کار، فقر و فلاکت و ستم طبقاتی، ستم ملی و مذهبی، و انقلابی است علیه هر شکلی از استبداد مذهبی و غیر مذهبی که در طول بیش از یک قرن گذشته، بر ما - عموم مردم ایران - تحمیل شده است.

این اعتراضات زیر و رو کننده، برآمده از متن جنبش‌های بزرگ و مدرن اجتماعی و خیزش نسل شکست ناپذیری است که مصمم‌اند بر تاریخ یکصد سال عقب‌ماندگی و در حاشیه ماندن آرمان بر پایی جامعه‌ای مدرن و مرفه و آزاد در ایران، نقطه پایانی بگذارند.

پس از دو انقلاب بزرگ در تاریخ معاصر ایران، اینک جنبش‌های بزرگ اجتماعی پیشرو - جنبش کارگری، جنبش معلمان و بازنشستگان، جنبش برابری خواهانه زنان و دانشجویان و جوانان و جنبش علیه اعدام و... - در ابعادی توده‌ای و از پایین در موقعیت تاثیرگذاری تاریخی و تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور قرار گرفته‌اند. از همین رو، این جنبش بر آن است تا برای همیشه به شکل‌گیری هرگونه قدرت از بالا پایان دهد و سرآغاز انقلابی اجتماعی و مدرن و انسانی برای رهایی مردم از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و دیکتاتوری باشد.

ما تشکل‌ها و نهادهای صنفی و مدنی امضا کننده این منشور با تمرکز بر اتحاد و به هم پیوستگی جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی و تمرکز بر مبارزه

برای پایان دادن به وضعیت ضدانسانی و ویرانگر موجود، تحقق خواست‌های حداقلی زیر را به مثابه اولین فرامین و نتیجه اعتراضات بنیادین مردم ایران، یگانه راه پی افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی در کشور می‌دانیم و از همه انسان‌های شریف که دل درگرو آزادی و برابری و رهایی دارند، می‌خواهیم از کارخانه تا دانشگاه و مدارس و محلات تا صحنه جهانی پرچم این مطالبات حداقلی را بر بلندای قله رفیع آزادیخواهی بر افراشته دارند.

۱- آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی، منع جرم‌انگاری فعالیت سیاسی و صنفی و مدنی و محاکمه علنی آمرین و عاملین سرکوب اعتراضات مردمی.

۲- آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، حزب، تشکل‌های محلی و سراسری صنفی و مردمی، اجتماعات، اعتصاب، راهپیمایی، شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های صوتی و تصویری.

۳- لغو فوری صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ، اعدام، قصاص و ممنوعیت هر قسم شکنجه روحی و جسمی.

۴- اعلام بلادرنگ برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی، امحا و لغو بی‌قید و شرط قوانین و فرم‌های تبعیض آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی، به رسمیت شناختن جامعه‌ی رنگین‌کمانی "ال‌جی‌بی‌تی‌کیو‌آی‌ای‌پلاس"، جرم زدایی از همه تعلقات و گرایش‌های جنسیتی و پایبندی بدون قید و شرط به تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خود و جلوگیری از اعمال کنترل مردسالارانه.

۵- مذهب امر خصوصی افراد است و نباید در مقدرات و قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت و حضور داشته باشد.

- ۶- تامین ایمنی کار، امنیت شغلی و افزایش فوری حقوق کارگران، معلمان، کارمندان و همه زحمت‌کشان شاغل و بازنشسته با حضور و دخالت و توافق نماینده‌های منتخب تشکل‌های مستقل و سراسری آنان.
- ۷- امحا قوانین و هرگونه نگرش مبتنی بر تبعیض و ستم ملی و مذهبی و ایجاد زیر ساخت‌های مناسب حمایتی و توزیع عادلانه و برابر امکانات دولتی برای رشد فرهنگ و هنر در همه مناطق کشور و فراهم کردن تسهیلات لازم و برابر برای یادگیری و آموزش همه زبان‌های رایج در جامعه.
- ۸- بر چیده شدن ارگان‌های سرکوب، محدود کردن اختیارات دولت و دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور از طریق شوراهای محلی و سراسری. عزل هر مقام دولتی و غیر دولتی توسط انتخاب‌کنندگان در هر زمانی باید جزو حقوق بنیادین انتخاب‌کنندگان باشد.
- ۹- مصادره اموال همه اشخاص حقیقی و حقوقی و نهادهای دولتی و شبه دولتی و خصوصی که با غارت مستقیم و یا رانت حکومتی، اموال و ثروت‌های اجتماعی مردم ایران را به یغما برده‌اند. ثروت حاصل از این مصادره‌ها، باید به فوریت صرف مدرن‌سازی و بازسازی آموزش و پرورش، صندوق‌های بازنشستگی، محیط‌زیست و نیازهای مناطق و اقشاری از مردم ایران شود که در دو حکومت جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی، محروم و از امکانات کم‌تری برخوردار بوده‌اند.
- ۱۰- پایان دادن به تخریب‌های زیست محیطی، اجرای سیاست‌های بنیادین برای احیای زیرساخت‌های زیست محیطی که در طول یکصد سال گذشته تخریب شده‌اند و مشاع و عمومی کردن آن بخش‌هایی از طبیعت (همچون مراتع، سواحل، جنگل‌ها و کوهپایه‌ها) که در قالب خصوصی‌سازی حق عمومی مردم نسبت به آن‌ها سلب شده است.

۱۱- ممنوعیت کار کودکان و تامین زندگی و آموزش آنان جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده. ایجاد رفاه همگانی از طریق بیمه بیکاری و تامین اجتماعی قدرتمند برای همه افراد دارای سن قانونی آماده به کار و یا فاقد توانایی کار. رایگان سازی آموزش و پرورش و بهداشت و درمان برای همه مردم.^۱

۱۲- عادی سازی روابط خارجی در بالاترین سطوح با همه کشورهای جهان بر مبنای روابطی عادلانه و احترام متقابل، ممنوعیت دستیابی به سلاح اتمی و تلاش برای صلح جهانی.

از نظر ما مطالبات حداقلی فوق با توجه به وجود ثروت‌های زیر زمینی بالقوه و بالفعل در کشور و وجود مردمی آگاه و توانمند و نسلی از جوانان و نوجوانانی که دارای انگیزه فراوان برای برخورداری از یک زندگی شاد و آزاد و مرفه هستند، به فوریت قابل تحقق و اجراست.

مطالبات مطروحه در این منشور، محورهای کلی مطالبات ما امضا کنندگان را لحاظ و بدیهی ست در تداوم مبارزه و همبستگی خود به صورت ریز و دقیق‌تری به آن‌ها خواهیم پرداخت.^{۱۲}

شماری از پشتیبانان منشور: «شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران»، «شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت»، «سندیکای کارگران شرکت نیشکرهفت تپه»، «کانون مدافعان حقوق کارگر»، «انجمن صنفی کارگران برق و فلز کرمانشاه»، «کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری»، «اتحاد بازنشستگان»، «شورای بازنشستگان ایران»، «سندیکای نقاشان استان البرز»، «اتحادیه آزاد کارگران ایران»، «اتحادیه تشکل‌های دانشجویی»، «بیدارزنی»، «ندای زنان ایران»، «تشکل دانشجویان پیشرو»، «شورای دانش‌آموزان آزاد اندیش ایران».

^۱ تامین هزینه‌ی خدمات اجتماعی رایگان یا بسارزان را، که خواستی است کمابیش همگانی، بدون پیاده سازی بی کم و کاست اصل چهل و چهارم قانون اساسی نمی توان فراهم کرد، مگر آن که به همان ناکجا آبادی ره نوردیم که استعمارگرانمان می رانند: همانا فروش داریی های ملی و اندوخته های فراتباری نفتی-گازی-کانی همراه با پیمان نامه های بیدادگرانه کنشگران کارگری پایبند به "سنن انقلابی"، در زمینه ی روشنگری آن برای کارگران و مزدبگیران و رنجبران کاری در پیش رو دارند کارستانی، باری شدنی.

میثاق تشکله‌ها

ایستادن بر میثاقی که در فریاد "زن، زندگی، آزادی" بسته شد

سال ۱۴۰۳، سال پیگیری سرسختانه و ایستادن بر میثاقی است که در فریاد زن، زندگی، آزادی در سال ۱۴۰۱ بسته شد. جامعه ایستاده است؛ بخش‌های مختلف کارگری با مطالباتشان دارند به میدان می‌آیند. بازنشستگان همچنان خیابان‌ها را به صحنه‌ی حضور اعتراضات درخشان خود تبدیل کرده‌اند و در برابر حکومت که با حمله به زنان می‌خواهد همه‌ی ما مردم را عقب براند، و در این روزها به بهانه‌ی جنگ با اسرائیل به حملاتش شدت داده، شاهد فضایی از اعتراض و مقاومت شجاعانه‌ی زنان هستیم. عهد ما این بوده است "ایستاده‌ایم تا پایان" و بر همین پیمان و میثاق می‌مانیم و مسیر رهایی از فقر، ستمگری‌ها و تبعیضات را دنبال خواهیم کرد.

ما "میثاق ۱۴۰۳" را با تمرکز بر تمام بندهای منشور خواسته‌های حداقلی بیست‌تک‌تکه که در ۲۵ بهمن ۱۴۰۱ انتشار یافت دنبال می‌کنیم و می‌خواهیم ضمن تجدید پیمان بار دیگر همگامی و همخوانی خود را در این اتحاد مبارزاتی نشان دهیم و از همه نهادها و تشکلهای مردمی و از همه فعالین اجتماعی دعوت می‌کنیم که به این میثاق بپیوندند.

در منشور زن، زندگی آزادی با اشاره به اعتراضات دگرگون‌کننده و تاریخ‌ساز مردمی سال ۱۴۰۱ اعلام کردیم که "پرچم اعتراضات بنیادینی که امروز به‌دست کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، دانش‌آموزان، بازنشستگان، اقوام ستمدیده، دادخواهان، هنرمندان، کوئیرها و عموم مردم ایران در جای‌جای کشور از کردستان تا سیستان و بلوچستان برافراشته شده، اعتراضی است علیه ناامنی اقتصادی، تورم، بیکاری، اخراج نیروهای کار، فقر و فلاکت و ستم طبقاتی، علیه زن‌ستیزی و تبعیض جنسیتی، علیه ستم ملی و مذهبی و... شکل گرفته است. این اعتراضات ملهم از جنبش‌های بزرگ و مدرن اجتماعی و خیزش نسل شجاع و جسوری است که مصمم‌اند بر تاریخ عقب‌ماندگی و عقیم‌ماندن آرمان برپایی جامعه‌ای آزاد و عدالت‌محور با رفاه بنیادین در ایران، نقطه پایانی بگذارند".

میثاق ما قدرت از بیرون و از بالا را مردود می‌شمارد و هم‌اکنون نیز بر سرآغاز انقلابی اجتماعی و انسانی برای رهائی مردم از همه‌ی اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد و برپایی جامعه‌ای شاد تاکید داریم.

نابرابری در کشور هر دم افزون می‌شود؛ تبعیضات طبقاتی و جنسیتی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی، علیه اکثریت عظیم مردم با شتاب فزاینده‌ای ادامه می‌یابند و تبلور آن را می‌توان در اعتراضات کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران و زنان مشاهده کرد. وجه اندوهبار و تلخ آن را در خودکشی‌ها، زن‌کشی‌ها، مرگ کارگران در حوادث کار، افزایش کودکان کار، بحران

فزاینده‌ی محیط زیست، بهایی‌ستیزی، همجنس‌گراستیزی را به‌طور مداوم شاهد بود.

امروز زندگی کارگران و مزدبگیران و بی‌ثبات‌کاران دست‌وپنجه نرم کردن مداوم با فقر و تهیدستی است؛ بی‌بهره‌گی از امکانات درمان و آموزش و تحصیل و تفریح است.

برای معلولان، هیچ حقوق ثابت و هیچ‌گونه حمایتی وجود ندارد، درحالی‌که سزاوار مقرری ماهانه و امکانات لازم برای داشتن تجهیزات مورد نیازشان به‌شکل رایگان هستند.

زنان در تبعیض‌های روزمره در حالت جنگ دائم با مناسباتی به‌سرمی‌برند که زندگی‌شان را می‌فرساید، دگراندیشان و... در هول و هراسی دائمی و پایان‌ناپذیر زندگی می‌کنند.

این گروه‌های اجتماعی تنها در روابطی دموکراتیک و آزادانه می‌توانند خواسته‌های خود را بدون لکنت و با صدای بلند اعلام کنند.

بدین ترتیب در شش بند، خواسته‌های فوری خود را برمی‌شماریم.

این میثاق پلاتفرم اتحاد مبارزاتی ما مردم است. در همین راستا ما معلمان، کارگران، پرستاران، دانشجویان، بازنشستگان، دادخواهان، زنان، اقوام تحت ستم، مدافعین محیط زیست، مدافعین حقوق کودکان، فعالین ال‌جی‌بی‌تی‌کیو‌ها و فعالین عرصه‌های مختلف رهایی از بساط توحش و بردگی حاکم، بر مطالبات زیر تاکید می‌کنیم:

۱- ما بر ضد هرگونه تبعیض، ستم طبقاتی، فقر و علیه دستمزدهای بی‌شرمانه‌ی ۱۴۰۳ برای کارگران و همه‌ی حقوق و مزدبگیران و افزایش مالیات‌های کمرشکن که بر مردم تحمیل می‌شود، باید بساط پیمانکاران چپاولگر در همه جا جمع شود و به همه‌ی اشکال قراردادهای برده‌وار و موقت‌کاری پایان داده شود. ما بر بیمه‌های اجتماعی مردمی از جمله بر در

دسترس قرارداشتن خدمات درمانی رایگان برای همه مردم و تحصیل رایگان برای کودکان و تسهیلات لازم برای تامین مسکن برای کل جامعه تاکید می‌کنیم و علیه هر آنچه امنیت و زندگی انسانی را تهدید می‌کند، مبارزه می‌کنیم؛ درمان و بیمه‌های خصوصی را رد می‌کنیم و خدمات درمانی را برای همه رایگان و در دسترس می‌خواهیم.

۲- آموزش خصوصی علیه منافع عموم مردم است. تحصیل رایگان و غیر ایدئولوژیک و با استانداردهای بین‌المللی باید برای همه‌ی کودکان مهیا شود. تحمیل ازدواج به کودکان را جرم و جنایت می‌انگاریم و با کودک همسری مبارزه می‌کنیم.

۳- ممنوعیت و توقف کامل اعدام‌ها را پی می‌گیریم؛ اعدام قتل عمد حکومتی است. حکومت با تشدید سرکوب و افزایش اعدام‌ها می‌کوشد فعالان را منکوب کند و اعتراضات اجتماعی را به عقب براند. ما علیه صدور و اجرای هر نوع مجازات مرگ، اعدام و قصاص تحت هر عنوان مبارزه می‌کنیم و هرگونه شکنجه روحی، جسمی و اعتراف‌گیری اجباری را ممنوع می‌دانیم.

۴- آزادی بی‌قید و شرط عقیده، بیان و اندیشه، مطبوعات، حزب، تشکل‌های محلی و سراسری صنفی و مردمی، اجتماعات، اعتصاب، راهپیمایی، وجود شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های صوتی و تصویری، حق بی‌چون و چرای همه‌ی مردم است و باید به رسمیت شناخته شود. آزادی اندیشه، بیان، عقیده و مذهب حق همه است. مذهب به هیچ‌وجه نباید در قوانین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی کشور و زندگی خصوصی افراد دخالت داشته باشد.

۵- تمامی زندانیان سیاسی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند و جرم‌انگاری فعالیت سیاسی و صنفی و مدنی متوقف شود و تمامی احکام و پرونده سازی‌های امنیتی علیه فعالین لغو باید گردد. عاملین سرکوب اعتراضات مردمی باید محاکمه شوند و در برابر مردم پاسخگو باشند.

۶- برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی، فوراً باید اعلام و به اجرا گذاشته شود. باید به حجاب اجباری و هر شکلی از آپارتاید و تبعیض جنسی و جنسیتی پایان داده شود و تمامی قوانین و سنت‌های تبعیض‌آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی ملغاً شود. حقوق افراد رنگین‌کمانی (کوئیرها) باید به رسمیت شناخته شود.

در پایان سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی حکومت را که وارد فاز تقابل و رودررویی مستقیم شده و با هدف بقای نظام، غارت سفره‌های مردم را تداوم می‌بخشد، به شدت محکوم کرده و اعلام می‌کنیم: نمی‌توانید با گسترش دامنه‌ی جنگ مبارزات مردم را به عقب برانید.

ما همچنین کشتار مردم غزه توسط اسرائیل و حملات حماس علیه مردم اسرائیل را محکوم می‌کنیم.

امضاکنندگان “میثاق ۱۴۰۳” با اتحاد حول همه‌ی خواسته‌های خود برای برچیده شدن ارگان‌های سرکوب و دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره‌ی امور کشور از طریق شوراهای محلی و سراسری مبارزه می‌کنند و همه‌ی مردم را به پیوستن به این میثاق فرا می‌خوانند.^{۱۳}

۱- اتحاد بازنشستگان

۲- انجمن برق و فلز کرمانشاه

۳- شورای بازنشستگان ایران

۴- شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت

۵- شورای سازماندهی اعتراضات کارگران غیررسمی نفت (ارکان ثالث)

۶- شورای هماهنگی اعتراضات پرستاران

۷- ندای زنان ایران

۸- نهاد دادخواهان

برای ساختن آینده، نه بازگشت به گذشته

سنديکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

مردم ستم‌دیده ایران بارها با حضور در خیابان‌ها نشان داده‌اند که مناسبات اقتصادی-سیاسی حاکم و ساختارهای مبتنی بر استثمار و نابرابری را برنمی‌تابند. این جنبش‌ها نه برای بازگشت به گذشته، بلکه برای ساختن آینده‌ای رها از سلطه سرمایه، مبتنی بر آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی شکل گرفته‌اند.

ضمن اعلام همبستگی با مبارزات مردمی علیه فقر، بیکاری، تبعیض و سرکوب، صراحتاً مخالفت خود را با هرگونه بازگشت به گذشته‌ای اعلام می‌کنیم که نابرابری، فساد و بی‌عدالتی بر آن حاکم بود. ما بر این باوریم که رهایی واقعی تنها از مسیر رهبری و مشارکت آگاهانه و سازمان‌یافته طبقه کارگر و مردم ستم‌دیده امکان‌پذیر است، نه از طریق بازتولید اشکال کهنه و استبدادی قدرت. در این میان، کارگران، معلمان، بازنشستگان،

پرستاران، دانشجویان، زنان و بخصوص جوانان، علی رغم سرکوب های گسترده، بازداشت ها، اخراج ها و فشارهای معیشتی، همچنان در صف مقدم این مبارزات قرار دارند و سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه بر ضرورت تداوم اعتراضات مستقل، آگاهانه و سازمان یافته تأکید میکند.

ما بارها گفته ایم و باز هم تکرار می کنیم: راه رهایی کارگران و زحمتکشانشان نه از مسیر رهبرتراشی از بالای سر مردم، نه با تکیه بر قدرت های خارجی و نه از طریق جناح های درون حاکمیت، بلکه از مسیر اتحاد، همبستگی و ایجاد تشکیلات مستقل در محیط های کار و زندگی و در سطح سراسری میگذرد. ما نباید اجازه دهیم بار دیگر قربانی بازی های قدرت و منافع طبقات حاکم شویم.

سندیکا همچنين هرگونه تبلیغ، توجیه یا حمایت از دخالت نظامی دولتهای خارجی، از جمله آمریکا و اسرائیل، را قویاً محکوم میکند. چنین مداخلاتی نه تنها به نابودی جامعه مدنی و کشتار مردم می انجامد، بلکه بهانه ای دیگر برای تداوم خشونت و سرکوب از سوی حاکمیت فراهم می آورد. تجربه های گذشته نشان داده اند که دولتهای سلطه گر غربی، کوچک ترین ارزشی برای آزادی، معیشت و حقوق مردم ایران قائل نیستند.

ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی بازداشت شدگان هستیم و بر لزوم شناسایی و محاکمه آمران و عاملان کشتار مردم تأکید داریم.

زنده باد آزادی، برابری و همبستگی طبقاتی

چاره زحمتکشانشان، وحدت و تشکیلات است^{۱۴}

پیامدهاییِ پیش‌بینی‌ناپذیر

فراخوان فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری

در پی یورش نظامی اسرائیل به ایران، با همکاری بی‌واسطه ایالات متحده و پشتیبانی ناتو، اتحادیه اروپا و سایر متحدان؛ کوشش برای دیکته کردن برنامه‌های امپریالیستی در منطقه فراگیرتر خاورمیانه با شتاب رو به فزونی دارد و صلح و امنیت جهانی را به شدت به خطر انداخته است.

دولت آدمکش و تروریست اسرائیل و هم‌پیمانان توانمندش به گونه‌ای وحشیانه همه موازین حقوق بین‌الملل را زیرپا می‌گذارند و از توان تسلیحاتی به کارگرفته شده توسط ماشین جنگی اسرائیل، به عنوان ابزاری برای واداشتن مردم منطقه به پذیرفتن برنامه‌هایی که در خدمت سودجویی‌های ژئواستراتژیک و اقتصادی امپریالیستی هستند، بهره می‌برند و بدین گونه بشریت را بار دیگر با تهدید جنگی گسترده‌تر با پیامدهایی پیش‌بینی‌ناپذیر برای مردم جهان روبرو می‌کنند.

تنها نیرویی که می تواند پیشروی در این راه دردآفرین را بازدارد و به دست اندازی های امپریالیستی و صهیونیستی پایان بخشد، واکنش و ایستادگی مردم است، با طبقه کارگر، در خط نخست.

پاسداری از زندگی و منافع مردم و صلحی که از سوی تجاوز امپریالیستی تهدید می شود، وظیفه ای بی درنگ برای همه نیروهای پیشرو و ضد امپریالیست در جهان امروز است.

فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری از همان نخستین لحظه، دست درازی های دولت آدمکش اسرائیل را با روشنی و بدون هرگونه پیچیده کردنی محکوم کرده است. ما بر خود می بالیم که میلیون ها کارگر در سراسر جهان، در زیر پرچم فدراسیون ما، در همبستگی با مردم فلسطین، برای یک فلسطین آزاد و برای یک دولت مستقل فلسطینی به حرکت درآمده اند و همچنان در حال بسیج شدن هستند.

در زمان حساس کنونی، که آتش جنگ با درازدستی های امپریالیستی و صهیونیستی برپا داشته شده و در حال گسترده تر و شعله ورتتر شدن است، فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری از هموندان و یاران خود می خواهد که به بسیج نیرو در همبستگی با مردم فلسطین، مردم ایران، مردم لبنان و دیگر مردم منطقه که از پیامدهای تجاوزات امپریالیستی در رنج هستند، شدت ببخشند.

همه ما یکصدا خواهان آنیم: نسل کشی مردم فلسطین و یورش به ایران، لبنان، سوریه و یمن را بی درنگ متوقف کنید. نه به جنگ افروزانی که آتش جنگ را برپا می کنند و برای دست یافتن به سودهای ژئواستراتژیک و اقتصادی خود، مردم را تهدید می کنند. آری به صلح و به خلع سلاح هسته ای برای همه. آزادی برای فلسطین.^{۱۵}

دست‌کاری‌های برون‌مرزی

"اعمال فشار یا خفه‌سازی اقتصادی"، سخنرانی در نشست فوق‌العاده‌ی شورای امنیت سازمان ملل

آقای رئیس، اعضای محترم شورای امنیت

مسئله‌ای که امروز در برابر این شورا قرار دارد، مربوط به ماهیت و سرشت دولت و نزوئلا نیست. مسئله این است که آیا یک دولت عضو، از طریق توسل به زور، اعمال فشار یا خفه‌سازی اقتصادی، حق آن را دارد که درباره آینده سیاسی و نزوئلا تصمیم بگیرد یا بر امور آن سلطه و کنترل اعمال کند. این پرسش به‌طور مستقیم به ماده ۲، بند ۴ منشور سازمان ملل متحد مربوط می‌شود؛ ماده‌ای که تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر دولت را صراحتاً ممنوع می‌سازد. شورا باید تصمیم بگیرد که آیا این ممنوعیت همچنان پاس داشته و حفظ شود، یا آنکه از آن چشم‌پوشی گردد. چنین چشم‌پوشی‌ای پیامدهایی بس خطیر و وخیم در پی خواهد داشت.

پیش‌زمینه و زمینه تاریخی

از سال ۱۹۴۷ تاکنون، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به‌طور مکرر از خشونت، عملیات پنهانی و دست‌کاری‌های سیاسی برای تغییر رژیم در کشورهای دیگر بهره گرفته است. این امر حقیقتی تاریخی است که به‌دقت مستند شده است. لیزلی اُرورک، دانشمند علوم سیاسی، در کتاب خود با عنوان "تغییر رژیم پنهانی" (۲۰۱۸)، تنها در فاصله سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۸۹، هفتاد مورد عملیات نافرجام یا تلاش‌شده ایالات متحده برای تغییر رژیم‌ها را مستند کرده است.

این رویه‌ها با پایان جنگ سرد متوقف نشد. از سال ۱۹۸۹ به این‌سو، شماری از مهم‌ترین عملیات تغییر رژیم ایالات متحده که بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل انجام شده‌اند، عبارت‌اند از: عراق (۲۰۰۳)، لیبی (۲۰۱۱)، سوریه (از ۲۰۱۱ به بعد)، هندوراس (۲۰۰۹)، اوکراین (۲۰۱۴) و ونزوئلا (از ۲۰۰۲ به بعد).

روش‌های به‌کارگرفته شده در این اقدامات، هم به‌خوبی تثبیت شده‌اند و هم به‌طور گسترده مستندسازی شده‌اند. این روش‌ها شامل جنگ آشکار، عملیات پنهانی اطلاعاتی، تحریک ناآرامی‌ها، حمایت از گروه‌های مسلح، دست‌کاری رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی، رشوه‌دهی به مقامات نظامی و غیرنظامی، ترورهای هدفمند، عملیات "پرچم دروغین" و جنگ اقتصادی با هدف فلج کردن حیات غیرنظامی است.

این اقدامات بنا بر منشور سازمان ملل متحد غیرقانونی‌اند و عموماً به تداوم خشونت، درگیری‌های مرگبار، بی‌ثباتی سیاسی و رنج عمیق و گسترده جمعیت غیرنظامی می‌انجامند.

پروندهٔ ونزوئلا

ارزیابیِ اخیرِ عملکرد ایالات متحده در قبال ونزوئلا کاملاً روشن و غیرقابل تردید است. در آوریل ۲۰۰۲، ایالات متحده از تلاش برای کودتا علیه دولت ونزوئلا آگاه بود و آن را مورد تأیید قرار داد.

در دههٔ ۲۰۱۰، ایالات متحده به تأمین مالی گروه‌های موسوم به جامعهٔ مدنی پرداخت که به‌طور فعال در اعتراضات ضد دولتی مشارکت داشتند، به‌ویژه در سال ۲۰۱۴. هنگامی که دولت با این اعتراضات مقابله کرد، ایالات متحده در پاسخ، مجموعه‌ای از تحریم‌ها را اعمال نمود. در سال ۲۰۱۵، رئیس‌جمهور باراک اوباما ونزوئلا را "تهدیدی غیرمعمول و فوق‌العاده برای امنیت ملی و سیاست خارجی ایالات متحده" اعلام کرد.

در سال ۲۰۱۷، رئیس‌جمهور دونالد ترامپ در جریان ضیافتی با رهبران کشورهای آمریکای لاتین، در حاشیهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به‌صراحت گزینهٔ تهاجم نظامی ایالات متحده به ونزوئلا با هدف سرنگونی دولت آن کشور را مطرح کرد.

از سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰، ایالات متحده تحریم‌های فراگیر و گسترده‌ای علیه شرکت دولتی نفت ونزوئلا اعمال کرد. در نتیجه، تولید نفت این کشور در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ حدود ۷۵ درصد کاهش یافت و تولید ناخالص داخلی واقعی سرانه ۶۲ درصد سقوط کرد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد بارها و با اکثریتی قاطع، علیه چنین اقدامات قهری یک‌جانبه‌ای رأی داده است. بر اساس حقوق بین‌الملل، تنها شورای امنیت سازمان ملل متحد صلاحیت اعمال چنین تحریم‌هایی را داراست.

در ۲۳ ژانویهٔ ۲۰۱۹، ایالات متحده به‌طور یک‌جانبه خوان گوایدو را به‌عنوان "رئیس‌جمهور موقت" ونزوئلا به رسمیت شناخت و در ۲۸ ژانویهٔ ۲۰۱۹، دارایی‌های دولتی ونزوئلا در خارج از کشور به ارزش تقریبی ۷ میلیارد دلار

را مسدود کرد و اختیار تصرف در بخشی از این دارایی‌ها را به گوایدو واگذار نمود. این اقدامات بخشی از تلاش‌های مستمر و بیش از دو دهه‌ای ایالات متحده برای تحقق تغییر رژیم در ونزوئلا به‌شمار می‌آیند.

تشدید تنش‌های جهانی اخیر از سوی ایالات متحده

در سال گذشته، ایالات متحده حملات هوایی و بمباران‌هایی را در هفت کشور انجام داده است که هیچ‌یک از آنها به تصویب شورای امنیت سازمان ملل نرسیده و هیچ‌کدام نیز در چارچوب منشور ملل متحد به‌عنوان دفاع مشروع قابل توجیه نبوده‌اند. کشورهای هدف شامل ایران، عراق، نیجریه، سومالی، سوریه، یمن و اکنون ونزوئلا بوده‌اند. در ماه گذشته، رئیس‌جمهور ترامپ تهدیدهای مستقیم علیه دست‌کم شش دولت عضو سازمان ملل متحد مطرح کرده است؛ از جمله کلمبیا، دانمارک، ایران، مکزیک، نیجریه و طبعاً ونزوئلا. این تهدیدها در پیوست شماره یک این بیانیه به‌صورت خلاصه گردآوری شده‌اند.

آنچه امروز در معرض مخاطره قرار دارد

از اعضای این شورا خواسته نشده است که درباره نیکولاس مادورو داوری کنند. از آنان خواسته نشده است که قضاوت نمایند آیا حمله اخیر ایالات متحده و محاصره دریایی مستمر ونزوئلا به آزادی می‌انجامد یا به تسلیم. آنچه از اعضای شورا انتظار می‌رود، دفاع از حقوق بین‌الملل و به‌ویژه پاسداری از منشور سازمان ملل متحد است.

مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، که جان مرشایمر آن را با بیشترین درخشش صورت‌بندی کرده است، وضعیت آنارشی در نظام بین‌الملل را به‌درستی "تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ" توصیف می‌کند. از این‌رو، واقع‌گرایی توصیفی از ژئوپولیتیک است، نه راه‌حلی برای صلح؛ و

نتیجه‌گیری بنیادین خود آن نیز فرض می‌گیرد که آنارشی بین‌المللی به تراژدی می‌انجامد.

پس از جنگ جهانی اول، جامعه ملل با هدف پایان‌دادن به این تراژدی از طریق اجرای حقوق بین‌الملل تأسیس شد. اما در دهه ۱۹۳۰، قدرت‌های بزرگ جهان در دفاع از حقوق بین‌الملل ناکام ماندند و این ناکامی به وقوع جنگی جهانی دیگر انجامید.

سازمان ملل متحد از دل همین فاجعه سر برآورد؛ به‌عنوان دومین تلاش عظیم بشریت برای برتری‌دادن حقوق بین‌الملل بر آنارشی. با تدوین منشور، سازمان ملل متحد بنیان نهاده شد "تا نسل‌های آینده را از بلای جنگ، که دو بار در طول زندگی ما رنجی وصف‌ناپذیر بر بشریت تحمیل کرده است، مصون دارد". با توجه به آنکه اکنون در عصر اتمی به‌سر می‌بریم، تکرار چنین شکستی مجاز نیست. در صورت وقوع، بشریت نابود خواهد شد. فرصتی سوم در کار نخواهد بود.

اقدامات مورد انتظار از شورای امنیت

برای انجام تعهدات خود بر اساس منشور سازمان ملل، شورای امنیت باید فوراً اقدامات زیر را تصویب کند:

۱. ایالات متحده باید فوراً تمام تهدیدات آشکار و پنهان و همچنین هرگونه استفاده از زور علیه ونزوئلا را متوقف کرده و از آن اجتناب کند.
۲. ایالات متحده باید محاصره دریایی خود و تمامی اقدامات نظامی قهری مرتبط که بدون تصویب شورای امنیت انجام شده‌اند را پایان دهد.
۳. ایالات متحده باید فوراً نیروهای خود را از ونزوئلا و اطراف آن خارج کند، از جمله تمام منابع اطلاعاتی، دریایی، هوانوردی و سایر منابع مستقر در محل که در اقدامات قهری به‌کار گرفته شده‌اند.

۴. ونزوئلا موظف است به منشور سازمان ملل متحد پایبند باشد و حقوق بشر مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت کند.
۵. دبیرکل باید فوراً یک فرستاده ویژه تعیین کند تا مأموریت یابد با بازیگران ذی ربط ونزوئلایی و بین‌المللی تماس برقرار کرده و ظرف چهارده روز، توصیه‌هایی مطابق با منشور سازمان ملل به شورای امنیت ارائه دهد، و شورای امنیت نیز به صورت فوری به این موضوع رسیدگی کند.
۶. کلیه دولت‌های عضو باید مطابق با منشور سازمان ملل، از هرگونه تهدید یک‌جانبه، اقدامات قهری یا عملیات نظامی خارج از صلاحیت شورای امنیت خودداری کنند.

در پایان

آقای رئیس، اعضای محترم، صلح و بقا بشریت وابسته است به این که آیا منشور سازمان ملل متحد به عنوان ابزاری زنده برای حقوق بین‌الملل باقی می‌ماند یا به فراموشی و بی‌اهمیتی سپرده می‌شود. این همان تصمیمی است که امروز این شورا در برابر آن قرار دارد.

با سپاس فراوان

سخنران: جفری ساکس^{۱۶}

در آستانه ی مرحله ی تاریخی نوین

به سوی "همگانی کردن (مالکیت) بزرگترین و استراتژیک ترین وسایل تولید و به کنترل اجتماعی درآوردن" بخش های کلیدی اقتصادی

در ماه مه سال دو هزار و بیست میلادی، همانا در کوران بحران سخت اقتصادی، چپ ها و دمکرات های جهان با برون دادن اعلامیه ای بسیار برجسته ای، چارچوب کلی نبرد جهانی "کارگران و کشاورزان و توده ها" را برای مرحله ی کنونی ترسیم کردند. متن فارسی این اعلامیه شوربختانه در دسترس گاهنامه ی داد نبود، بدین روی برگردان بخشی از آن را در دسترس خوانندگان نهاده ایم.

از متن اعلامیه: "بایسته است که شکست تاریخی مناسبات سرمایه داری در بازه ی امپریالیستی اش و ضرورت عاجل ساختمان سوسیالیستی را آشکار کنیم، تا به آستانه ی مرحله ی تاریخی نوینی وارد شویم که دگرگونی شتابان نیروهای تولیدی، عاجلانه آن را می طلبد".

یکی از خواست‌های ششگانه‌ی حزب‌های کمونیست و سازمان‌های دمکراتیک جهان در کوران بحران کنونی اقتصاد جهانی، برافراشتن پرچم پیکار است برای "همگانی کردن (مالکیت) بزرگترین و استراتژیک‌ترین وسایل تولید، و به کنترل اجتماعی درآوردن بخش‌های برجسته‌ی مالی و خدماتی از سوی کارگران، کشاورزان و توده‌ها، ... سازمان‌هایی که بدین فراخوان می‌پیوندند، باهم همکاری خواهند کرد تا نیروی‌شان را یکی کنند و هدف‌های گفته‌شده (خواست‌های ششگانه) را به پیش برند"^{۱۷}.

ارزیابی اقتصادی-اجتماعی فرهنگیان

اقتصاد به جای پاسخگویی به نیازهای مبرم، در چنبره‌ی باندهای قدرت و ثروت است

بخشی از نوشتار: علیرغم فراز و فرودهای فراوان و با توجه به شرایط موجود همچنان به شکل یابی مستقل از تمام جناح‌ها و تغییر از پایین‌باور داریم. روند تحول خواهی وارد مرحله‌ای شده است که به نظر می‌رسد هیچ راه بازگشتی وجود ندارد. ما در این مسیر با تمام نیروهایی که به دنبال تحقق آزادی، برابری، رفاه، شادی، صلح، دموکراسی و محیط زیست سالم و رفع هر نوع ستم و تبعیض هستند، خود را هم سرنوشت می‌دانیم. ما باور داریم تحقق مطالبات صنفی و آموزشی بدون تحقق مطالبات رهایی بخش و برابری طلبانه‌ی اکثریت مردم امکان پذیر نیست. معلمان جزیره‌ای جدا افتاده از سایر بخش‌های تحت ستم جامعه نیستند ... در بحث شرایط اقتصادی شاهد بحران در وضعیت حقوق بگیران ناشی از اقتصاد رانتی و فساد ناشی از آن هستیم.

اقتصاد ایران متأثر از سیاست‌هایی است که با ادغام در نظام سرمایه‌ی جهانی و سیاست‌های پولی صندوق بین‌الملل، تولید و ثبات نیروی کار در تمام عرصه‌ها را دچار چالش جدی نموده است. اقتصاد به جای پاسخگویی به نیازهای مبرم و ضروری جامعه، در چنبره‌ی باندهای قدرت و ثروت جریان‌های سیاسی رقیب در حاکمیت سیاسی است ... ادامه این روند بر فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تأثیر مستقیم دارد. شکل‌گیری اعتراضات و جنبش‌های یک دهه‌ی اخیر در پاسخ به این اقتصاد ناکارآمد است و تا مادامی که این شرایط وجود دارد، تغییری در سایر عرصه‌ها رخ نخواهد داد و شاهد نارضایتی‌های بیشتر و اعتراضات فزاینده‌تر خواهیم بود.

.....

الف- تحلیل شرایط کلان ساختاری

شرایط اقتصادی

در بحث شرایط اقتصادی که معیشت آحاد جامعه از جمله معلمان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شاهد بحران در وضعیت حقوق‌بگیران ناشی از اقتصاد رانتی و فساد ناشی از آن هستیم. اقتصاد ایران متأثر از سیاست‌هایی است که با ادغام در نظام سرمایه‌ی جهانی و سیاست‌های پولی صندوق بین‌الملل، تولید و ثبات نیروی کار در تمام عرصه‌ها را دچار چالش جدی نموده است. اقتصاد به جای پاسخگویی به نیازهای مبرم و ضروری جامعه، در چنبره‌ی باندهای قدرت و ثروت جریان‌های سیاسی رقیب در حاکمیت سیاسی است. این رویکرد باعث بی‌ثبات کاری نیروی کار شده است که در حوزه آموزشی وضعیت اسفناک نیروهای خرید خدماتی و پیمانی نمود پیدا کرده است. این شکل از سیاست خدمات اجتماعی مانند خدمات بهداشتی، آموزشی و رفاهی را به سمت خصوصی‌سازی، کالایی و پولی شدن بیشتر سوق داده و به تبع

آن باعث شده که اکثریت جامعه از کارگر تا معلم و پرستار که زیر خط فقر هستند، قادر به تأمین معیشت شرافتمندانه نگردند. وضعیت بیکاران، بی‌ثبات کاران و حاشیه‌نشینان در دهک‌های زیرین اسفناک‌تر است. این شرایط ریشه اصلی ادامه سیاست‌های اعمال حاکمیت اقلیت بر اکثریت است. اکثریتی که در بخش تولید، توزیع و خدمات، ثروت را تولید می‌کنند، اما مواهب آن نصیب آقازاده‌ها و نهادهای غیر پاسخگو و افراد سودجو می‌گردد. ادامه این روند بر فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تأثیر مستقیم دارد. شکل‌گیری اعتراضات و جنبش‌های یک دهه اخیر در پاسخ به این اقتصاد ناکارآمد است و تا مادامی که این شرایط وجود دارد، تغییری در سایر عرصه‌ها رخ نخواهد داد و شاهد نارضایتی‌های بیشتر و اعتراضات فزاینده‌تر خواهیم بود. با درآمدن پزشک‌های از صندوق رأی برخی گمان کرده بودند که قرار است تغییری رخ دهد، اما دولت‌های موسوم به اصلاح‌طلب و اعتدالی در اصل سیاست‌های اقتصادی حاکمیتی با رقیب به اصطلاح اصولگرایی خود تفاوتی ندارند. تفاوت در نحوه اجراست و منتفع کردن جریان خود از رانت اقتصادی، با این تفاوت که منابع و ثروت بیشتری از ثروت مردم تحت انقیاد ساختارهایی است که به هیچ مرجعی پاسخگو نیستند. به‌طور مشخص نهادها و مراکز اقتصادی زیر نظر رهبری و ارگان‌های نظامی که فعالیت اقتصادی دارند و از هرگونه مالیات معاف بوده و نظارتی بر آن‌ها اعمال نمی‌گردد. این عوامل بخشی از مسایل ساختاری اقتصاد بیمار کشور است.

شرایط سیاسی و امنیتی

از فردای انقلاب و تثبیت حاکمیت، شاهد افول مشارکت سیاسی مردم هستیم. مردمی که برای آزادی، رفاه و برابری انقلاب کردند، همچنان به دنبال خواسته‌های محقق نشده خود هستند. در شرایط کنونی احزاب مستقل از جناح‌های درون حاکمیت حق فعالیت نداشته، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی

و آزادی بیان حتی در حد قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود ندارد. شکل‌های مستقل صنفی و مدنی از جمله شورای هماهنگی و کانون‌ها و انجمن‌های عضو، زیر شدیدترین فشارهای دستگاه امنیتی و قوه قضاییه قرار دارند. حق اعتصاب، تجمع و تحصن، توسط بخش‌های مختلف نیروی کار عملاً ممنوع است. معلمان، پرستاران، دانشجویان، بازنشستگان و کارگران اگر بخواهند به صورت علنی و مسالمت‌آمیز تجمع نمایند سرکوب می‌شوند. اعتراضات کوچک و محدود اگر مقطعی تحمل می‌گردد و بازتاب رسانه‌ای می‌یابد - ضمن با ارزش بودن آنها - به معنای آزادی تجمعات نیست. به عنوان نمونه شورای هماهنگی که قادر است در حیطه خود فراخوان سراسری دهد، بعد از سرکوب گسترده در بهار ۱۴۰۱ و متعاقب آن در قیام ژینا همچنان زیر ضرب قرار دارد.

عدم مشارکت و تحریم انتخابات مجلس در اسفندماه، بحران‌های رو به رشد در معادلات داخلی و جهانی، جنگ‌های اوکراین و خاورمیانه و تغییر ژئوپلیتیک منطقه و ... هسته سخت و اصلی قدرت و حاکمیت را به این جمع‌بندی رساند و مجبور کرد که بعد از مرگ رئیسی، به بخشی از اصلاح‌طلبان «با شعار تغییر» میدان دهد که به قدرت برگردند. مخالفان پزشکیان وی را دولت سوم روحانی و موافقان دولت سوم خاتمی نامیدند. اما کابینه پیشنهادی و تأیید آن توسط مجلس و با توصیه رهبر نشان داد که دولت ائتلاف ملی شعاری بود که به واقع شکلی از دولتی سهمیه‌ای است که در آن به هر جناحی سهمی داده شد تا جایی که صدای آن بخش از اصلاح‌طلبان حکومتی که به آنها سهمی تعلق نگرفته بود نیز در آمد. این انتخابات که با تبلیغات گسترده رخ داد، بنا بر اعلام حاکمیت در حدود ۴۰ درصد مشارکت به دنبال داشت و نشان داد که باز هم مشارکت سیاسی از نظر حاکمیت صرفاً شرکت در انتخابات! است. ناامیدی بخشی از حامیان

پزشکیان در این مدت کوتاه نشان داد صندوق رأی به تنهایی قادر نیست خواسته مردم برای حق تعیین سرنوشت را محقق نماید.

این وقایع بیش از پیش نشان داد که جابجایی در ارکان قدرت تا کنون منجر به تغییر در پایین و بین مردم نشده است. تجربه دولت خاتمی و روحانی گواهی بر این ادعاست که این دولت‌ها با وجود ساختار استبدادی موجود قادر نیستند به حداقل‌های استانداردهای دموکراتیک تن دهند و در جاهایی که حتی در حوزه دولت اختیاراتی داشته‌اند، اولویت اولشان برخورداری جناح خود از مواهب و رانت در قدرت بودن است. به عنوان نمونه امروز هیئت‌های تخلف اداری با اخراج و تبعید کردن فعالان صنفی و با اعمال بازنشستگی پیش از موعد و ... اصلی‌ترین بازوی سرکوب‌شده‌اند. هیئتی که در ظاهر ربطی به نهادهای امنیتی و قوه قضاییه ندارد، اما با استناد به گزارش همین نهادها زندگی و معیشت خانواده‌های فعالان صنفی را با مخاطره جدی روبرو کرده است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت حاکمیت همچنان به فعالیت سیاسی و مدنی و صنفی و ... نگاهی امنیتی دارد. از تبعات امنیتی شدن فعالیت در کشور این است که راه را بر مشارکت مردم در حق تعیین سرنوشت خود بسته است. به نظر می‌رسد این نگاه سیاسی و امنیتی، با جابجایی رئیسی یا پزشکیان تغییر نخواهد کرد. در چنین شرایطی که تشکل‌یابی مستقل محکوم است، شورای هماهنگی و تشکل‌های صنفی دل به دولت‌ها نبسته و از آنجایی که باور به تشکل‌یابی مستقل و از پایین دارد، از کردستان و مازندران تا هرسین و بوشهر به هر نحو ممکن مجامع عمومی خود را برگزار نموده‌اند. با این اوصاف به نظر می‌رسد جنبش معلمان مانند سایر جنبش‌ها و مطالبه‌گران روزهای دشواری را پیش رو دارند.

شرایط حقوق شهروندی

دادرسی عادلانه در نظام حقوقی و قضایی کشور معنا ندارد. قضات به خصوص در دادگاه غیرقانونی انقلاب همسو با ضابطان و پرونده سازان عمل می‌کنند و مستقل نیستند. دادستان‌ها با پیشنهاد بازجویان نهادهای امنیتی صرفاً به دنبال طرح اتهام و محکوم نمودن شهروندان معترض هستند. نه دادی می‌ستانند و نه توجهی به شکایت مردم علیه مسئولان دارند... در فقدان دادرسی عادلانه افراد زیادی حتی با اتهامات غیرسیاسی و با جرائم عادی نا عادلانه در حبس هستند. مددکاری در زندان‌ها امری بی معناست.

دستگاه قضاییه با صدور احکام سنگین علیه فعالان حوزه‌های مختلف و طرح اتهامات واهی مانند بغی و محاربه و افساد فی الارض به دنبال منکوب کردن جامعه است. اعدام‌ها حتی به صورت فله‌ای در زندان‌ها به خصوص در مورد زندانیان گمنام ادامه دارد و باعث رکوردشکنی میزان اعدام در ماه‌های اخیر شده است. صدور احکام اعدام برای جرایمی مانند مواد مخدر نه تنها باعث کاهش بحران و آسیب‌های اجتماعی نشده، بلکه این آسیب‌ها رو به فزونی است. زندانیان فرادست و رانت‌خوار در زندان وضعیت خوبی دارند و مبارزان راه آزادی شکنجه روانی و جسمی می‌شوند.

شرایط اجتماعی و فرهنگی

شرایط اجتماعی و فرهنگی متأثر از حوزه اقتصادی و سیاسی و امنیتی است با این که به خاطر مقاومت جامعه در برابر سرکوب شاهد پیشروی مردم در این حوزه هستیم، اما جنگ حاکمیت در خیابان علیه زنان و سرکوب فعالیت‌های سیاسی و صنفی و مدنی موجب شده مردم نتوانند در انتخاب سبک زندگی و پوشش آزاد باشند. از طرفی آسیب‌های اجتماعی ناشی از فقر

و بیکاری و طلاق و خودکشی و حاشیه‌نشینی رو به افزایش است. زندان‌ها مملو از قربانیانی هستند که از حمایت اجتماعی و مددکاری محروم‌اند. در حوزه فرهنگی نیز از وضعیت روزنامه‌ها تا سینما و تئاتر و ... نگاه امنیتی بر آن حاکم است. هیچ صدای مستقلی شنیده نمی‌شود و سانسور و تهدید فعالان این حوزه‌ها همچنان ادامه دارد. در یک چنین شرایطی و با کالایی شدن خدمات اجتماعی و فرهنگی فقط صدای کسانی شنیده می‌شود که یا از رانت برخوردارند یا پول فراوان دارند. تولیدات عرصه فرهنگی مبتذل و هنر آوانگارد در محاق است.

حوزه بهداشت و سلامت

حوزه بهداشت و سلامت با چالش‌های جدی روبرو است. از یکسو بی‌ثبات کاری ذیل سیاست‌های اقتصادی بر این حوزه غالب است و از سوی دیگر شاهد کالایی سازی مقولهٔ درمان و سلامت هستیم. خدمات پزشکی با سیاست‌های افزایش جمعیت حاکمیتی اصلاً همخوان نیست. فقرا و افراد زیرخط فقر از دسترسی به این خدمات محروم هستند. دولت مانند عرصهٔ آموزش هزینه‌های گزافی به طبقات محروم تحمیل می‌کند. در چنین شرایطی شکاف دستمزد بین بخش‌های مختلف کادر درمان و تحمیل کار اجباری به پرستاران باعث بروز اعتراضات سراسری در هفته‌های گذشته شد که مانند معلمان پاسخ حاکمیت سرکوب پرستاران بود.

شرایط محیط زیستی

ایران از جمله کشورهایی است که در آلودگی‌های محیط زیستی نقش مؤثری دارد. استفادهٔ بی‌رویه از منابع و معادن باعث شده که برخی گونه‌های جانوری در خطر تهدید جدی و انقراض قرار گیرند. تغییرات اقلیمی مهاجرت ناخواسته را به مردم تحمیل کرده است. آتش‌سوزی ناشی از کم‌آبی و گرمایش زمین و در مواردی عمدی باعث از بین رفتن منابع طبیعی

شده است. فضای سبز استاندارد به تناسب جمعیت وجود ندارد. بحران آب و خشک‌سالی جدی است و طرح‌های ملی برای رفع بحران قادر به حل مشکلات نیست؛ چرا که در این حوزه بودجه به نهادهای حاکمیتی غیر تخصصی تعلق می‌گیرد.

آلودگی هوا و گرد و خاک ناشی از خشک‌سالی باعث شده است که سلامت شهروندان به خصوص کودکان و سالمندان در خطر جدی قرار گیرد و در کلان‌شهرها در اکثر اوقات سال میزان آلودگی بالاست. وجود فساد در ساختار کلان باعث شده است که دست سوداگران و ارباب ثروت و قدرت برای غارت منابع عمومی باز باشد. در صورتی که صدای اعتراضی از سوی فعالان شنیده شود با نگاه امنیتی سرکوب می‌گردد.

ب- مطالبات صنفی و آموزشی معلمان

در چنین شرایط بحرانی، اما امیدوار به تغییر و تحولات بنیادین و ساختاری، می‌توان وضعیت نظام آموزشی و مطالبات جامعه فرهنگی را به صورت زیر ارایه داد:

۱. وضعیت نظام آموزشی

وضعیت نظام آموزشی در ایران متأثر از سیاست‌های اقتصادی، ساختار سیاسی استبدادی و ایدئولوژیک است. به همان اندازه که نظام سیاسی در عرصه ایدئولوژیک در مدرسه به پیشروی خود ادامه می‌دهد، از وظایف خود در قبال ارایه خدمات آموزشی شانه خالی می‌کند. حکومت می‌کوشد با آموزه‌های ایدئولوژیک و مذهبی مدرسه را به انقیاد خود در آورد. هرچند دانش‌آموزان و معلمان در برابر گفتمان رسمی آموزشی مقاومت می‌کنند، اما این سیاست‌ها بخشی از بودجه محدود آموزش و پرورش را به هدر می‌دهد. مدرسه فاقد زیرساخت‌های ضروری برای فعالیت‌های علمی، هنری و ورزشی است. در مناطق محروم حداقل‌های کالبدی برای آموزش وجود

ندارد. تراکم دانش آموزشی بالاست و حکومت بیش از گذشته با گسترش سیاست های پولی و کالایی سازی آموزش دست خود را در جیب والدین می کند. امروز به جرأت می توان گفت با اشکال مختلف مدارس چیزی به نام مدرسه دولتی رایگان وجود ندارد.

در ارتباط با نیروی کار آموزشی، نظام آموزشی با فقدان نیروی متخصص و کارآمد روبروست. دولت به جای تأمین امنیت شغلی سیاست بی ثبات سازی را دنبال می کند. و برای کاهش هزینه از استخدام رسمی سر باز می زند. قربانی این سیاست معلمان خرید خدماتی هستند که از بیمه، دستمزد مناسب و امنیت شغلی محرومند. معلمان رسمی و پیمانی که به نظر می رسد وضعیت بهتری دارند، همگی زیر خط فقر هستند و ناچارند برای تأمین معاش به شغل دوم و سوم روی آورند. همین سیاست ها باعث کیفیت زدایی در مدارس دولتی شده است.

نظام آموزشی متأثر از ساختار اقتصادی و سیاسی، طبقاتی، متمرکز، غیردموکراتیک و غیر مشارکتی است. معلمان و دانش آموزان در فرایند آموزش منفعل بوده و اصول آموزشی رفتارگرایی که در دنیا منسوخ شده است، بر نظام آموزشی غالب است.

در بحث بودجه بیش از ۹۷ درصد بودجه صرف تأمین حقوق کادر آموزشی می گردد که همین بودجه نیز قادر به تأمین معاش فرهنگیان نیست. مابقی بودجه نیز صرف برنامه های مذهبی و ایدئولوژیک می گردد که مسأله ای از دانش آموزان حل نمی کند. عملاً بودجه ای برای امور پژوهشی و فوق برنامه مناسب با نیاز دانش آموزان وجود ندارد. این در حالی است که نهادهای حاکمیتی و وابسته به باندهای ثروت و قدرت به نام کار آموزشی و فرهنگی بخش اعظمی از بودجه عمومی کشور را به خود اختصاص داده و

به هیچ مرجعی پاسخگو نیستند. این همه، محصول دیدگاه ضد عدالت آموزشی و مبتنی بر اقتصاد سیاسی سرمایه محور است. محتوای درسی متأثر از رویکرد متمرکز بدون توجه به تفاوت های فردی، قومی، جغرافیایی، فرهنگی و مذهبی به صورت یکسان است. و بدون توجه به این تفاوت ها برنامه درسی تدوین و ارایه می گردد. بررسی محتوای آموزشی نشان می دهد، تبعیض جنسیتی، قومی، مذهبی در آن مشهود است. به عنوان مثال آموزش به زبان مادری نادیده گرفته می شود و همین مسأله موجب ترک تحصیل و افت تحصیلی در مناطق دو زبانه شده است.

همچنین کودکان در مدرسه مهارت های لازم جهت مواجهه با شرایط بحرانی را نمی آموزند. به عنوان نمونه آموزش رسمی قادر نیست دانش آموزان را برای ارتباط سالم با محیط زیست و خطرات ناشی از بحران محیط زیستی آموزش دهد.

مدرسه پیش از آنکه محل رشد خلاقیت کودکان باشد، با رویکرد پادگانی اداره می شود. دانش آموزان تحت گفتمان پرورشی و انضباطی غالب در تمام طول زمان حضور در مدرسه کنترل می شوند. این وضعیت برای دختران دانش آموز و زنان معلم به مراتب بدتر است. تحمیل حجاب اجباری از بدو ورود به مدرسه، بخشی از سیاست کنترل بر بدن دختران و زنان است. توبیخ، تنبیه و اخراج طبق آیین نامه های انضباطی در انتظار دختران و پسرانی است که به شکلی در برابر این گفتمان مقاومت می کنند. اگرچه سرکوب شدید است، اما همواره شاهد وجهی از تلاش فردی و جمعی برای مقابله با این خط سرکوب از سوی دانش آموزان و معلمان در فضای مدرسه دیده می شود. این مقاومت به ویژه بعد از قیام ژینا عینیت بیشتری یافته است. نگاهی به آمار دانش آموزان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و معلمانی

که با احکام انضباطی روبرو هستند، نشان دهنده وجه مقاومت در درون مدرسه است.

دانشجویان در دانشگاه فرهنگیان مانند دوران مدرسه از آموزش مدرن، خلاق، مشارکتی و انتقادی محروم هستند. اغلب اساتید شاغل در این دانشگاه ها فاقد درجات علمی معتبر بوده و به واسطه رانت در این جایگاه قرار گرفته اند. به طوری که با تغییر دولت ها، سیاست ها و مدیریت ها با توجه به گرایش باندی و جناحی تغییر می کند.

اگرچه سرکوب دانشگاه و دانشجویان در تمام کشور وجود دارد، اما فضای امنیتی و ایدئولوژیک در دانشگاه فرهنگیان به مراتب بیشتر است. حداقل آزادی های فردی و اجتماعی در این دانشگاه دیده نمی شود و رویکرد حراستی و انضباطی بر رفتار دانشجویان اعمال می گردد. در طی دو سال گذشته تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه فرهنگیان صرفاً به دلیل لایک یک استوری یا دیده شدن موی سر مورد توبیخ و محرومیت قرار گرفته اند. فضای سرکوب به حدی شدید است که حتی این دانشجویان از اطلاع رسانی و رسانه ای کردن محرومیت خود پرهیز می کنند. حال سوال اساسی این است که چنین دانشگاهی چگونه قادر است معلمانی قدرتمند برای آموزش کودکان جامعه تربیت نماید؟!

۲. مسأله سرکوب فعالان صنفی

جنبش معلمان در طول بیش از دو دهه فعالیت تشکلهای صنفی همواره مورد تعرض و سرکوب دولت های مختلف قرار داشته است. بازداشت، حبس، تبعید، اخراج، بازخرید، انفصال، بازنشستگی پیش از موعد، تقلیل گروه، عدم تعلق رتبه بندی و ... اشکال گوناگون سرکوبی بوده که صدها معلم و فعال صنفی هزینه آن را پرداخت کرده اند. اما از مطالبه گری هرگز دست نکشیده و نخواهند کشید. مطالبات ما از سویی مطالبات معلمان است و از سوی دیگر

در بطن خود تحقق آرزوهای ناکام ملت است. از این رو ما خواهان برچیده شدن هر شکلی از سرکوب و ستم در نظام آموزشی و در عرصه عمومی هستیم. ما برای برچیدن این ستم‌ها از تمام قوا و امکان‌های موجود استفاده خواهیم کرد. تمام معلمان زندانی باید آزاد شوند، اخراجی‌ها به مدرسه برگردند و هر نوع تضييع حقوق باید اصلاح گردد و تمام پرونده‌های مفتوح بسته شود.

از همین رو شورای هماهنگی کارگروهی تشکیل داده است که به وضعیت معلمان زندانی رسیدگی نماید و حقوق پایمال شده معلمان آسیب‌دیده را احیا نماید. این پیگیری شامل دانشجویان دانشگاه فرهنگیان نیز خواهد شد. مخاطب ما برای دستیابی به این اهداف نه تنها مسئولان آموزش و پرورش و شخص وزیر بلکه تمام ارکان حاکمیتی است که به نوعی در تصمیم‌گیری در مورد معلمان و نظام آموزشی نقش داشته و دارند. از تمام کسانی که به نوعی حقی از آنان ضایع شده است درخواست داریم که از طریق کانال شورای هماهنگی با مدرک و مستندات، وضعیت خود را به این کارگروه یا از طریق تشکل‌های صنفی و فعالان صنفی، منتقل نمایند.

۳. وضعیت کودکان بازمانده از تحصیل

آموزش طبقاتی برآمده از سیاست‌های اقتصادی موجب شده است، تعداد زیادی از کودکان در سن تحصیل از رفتن به مدرسه باز بمانند. بنا بر گفته مسئولان تنها در سال تحصیلی گذشته بیش از ۲۱۶ هزار کودک در مقطع ابتدایی از تحصیل باز مانده اند. در آمار دیگری، مرکز آمار ایران آمار کودکان بازمانده از تحصیل در سال تحصیلی ۰۲ - ۱۴۰۱ را بیش از ۹۲۹ هزار نفر اعلام کرده است. نگاهی به این آمار نشان می‌دهد که آمار کودکان طرد شده از مدرسه بیش از یک میلیون نفر است. اگر بخواهیم به آمار واقعی کودکان بازمانده از تحصیل دست یابیم، باید جمعیت کودکان در سن

تحصیل را از کودکان در حین تحصیل کم نماییم. آموزش و پرورش و مرکز آمار ایران صرفاً به جمعیت کودکان بازمانده از تحصیل در یک سال اشاره می کند تا آمار واقعی را لاپوشانی نماید.

اگر این آمار بر اساس کودکان بازمانده در هر پایه مشخص گردد میزان واقعی کودکان بازمانده از تحصیل و کودکانی که در سن خود در پایه پایین تر - به علت مردودی یا ورود دیر هنگام به مدرسه - قرار دارند، مشخص می شود. آمار که در سالنامه آماری آموزش و پرورش لحاظ نمی گردد. با این اوصاف به نظر می رسد، آمار کودکانی که از مدرسه طرد و روانه خیابان و بازار کار شده اند، به مراتب بیشتر از آمار رسمی اعلام شده است. فقر، بیکاری والدین، سیاست های پولی و فقدان روانشناس و مددکار در مدرسه در کنار برخی موانع فرهنگی - به ویژه در مورد دختران - از جمله دلایل اصلی ترک تحصیل دانش آموزان است. عدم تخصیص بودجه عادلانه در مناطق محروم، عدم دسترسی کودکان به سرویس ایاب و ذهاب در مناطق روستایی، وجود مدارس کپری و کانکسی و فرسوده و فاقد امکانات، کلاس های چندپایه و افت کیفیت آموزشی مسایلی هستند که تحصیل کودکان را متأثر ساخته است. طرد از مدرسه به واسطه موارد فوق، نه تنها خیابانی شدن بلکه آسیب های فراوانی را متوجه این کودکان می کند. وجود بند کودکان و نوجوانان در زندان ها و مراکز اصلاح و تربیت شاهدهی بر این گواه است. حکومت به جای آن که بودجه آموزش را به مدارس اختصاص دهد، ناچار است چند برابر آن را هزینه نگهداری کودکان در زندان نماید. و این ادامه همان سیاست کنترل و رام کردن کودکان در مدرسه است. سیاستی که نه تنها اصلاحی در پی ندارد، بلکه کودکان را با برچسب مجرم در وضعیت غیر قابل بازگشتی قرار می دهد.

۴. وضعیت کودکان مهاجر

فقر، بیکاری، بحران محیط زیستی، فقدان آزادی های فردی و اجتماعی، وجود حکومت های دیکتاتوری، فقدان امکانات تحصیلی و جنگ و... از جمله عوامل مهم آوارگی، پناهندگی و مهاجرت ناخواسته است. در این میان گروه های در معرض خطر از قربانیان اصلی این شرایط هستند که مسئولیت آنها بر عهده دولت ها و جامعه بین المللی است. تمام کودکانی که طبق کنوانسیون جهانی حقوق کودک قربانی این شرایط می شوند، در انتخاب وضعیت خود نقشی ندارند. از این رو، در کنوانسیون مذکور و سایر معاهدات بین المللی بر حق تحصیل این کودکان - فارغ از ملیت، نژاد، جنسیت، زبان، رنگ و مذهب - تاکید شده است.

در طی ماه های گذشته از سوی نهادهای حاکمیتی و برخی از رسانه های فاشیستی با نفرت پراکنی در مورد مهاجران - و در واقع آوارگان - در ایران فضا سازی شده است. بخشی از این فضا سازی مبتنی بر آمار سازی، زمینه برخورد مردم عادی با مهاجران را فراهم کرده است. حکومت به جای حل بحران های هم آیندی که گریبان گیر جامعه شده، تبلیغات خود را متوجه مهاجران کرده و همسو با گروه های نژادپرست، بر تشدید تضاد افزوده است. حتی با فرض این که با افزایش جمعیت مهاجران مشکلاتی را به همراه آورده است، به هیچ وجه مسئولیتی متوجه کودکان نیست.

جمعیت عظیمی از کودکان به اصطلاح غیر قانونی کلاً از حق تحصیل محروم هستند و دولت ایران هیچ مسئولیتی در قبال آنها به گردن نمی گیرد. در حالی که کنوانسیون حقوق کودک را امضا کرده و باید به اجرای مواد آن متعهد باشد. مردم ایران پیش و پس از انقلاب ۵۷ تجربه مهاجرت ناخواسته را به دلایل سیاسی، اقتصادی و امنیتی داشته اند. جمعیت ایرانیان پناهنده به سایر کشورها از جمعیت بسیاری از کشورها بیشتر است. مردم ایران با

کشورهای همسایه سال‌ها بدون دخالت حکومت‌ها زندگی مسالمت‌آمیزی داشته‌اند. در یک چنین شرایطی انتظار می‌رود، مردم تحت تأثیر رسانه‌ها و نهادهای حاکمیتی قرار نگیرند. شورای هماهنگی خواهان به رسمیت شناخته شدن حقوق کودکان مهاجر - به ویژه حق تحصیل برای آنها - است. و هر نوع نفرت پراکنی و سیاست‌های نژادپرستی را که با روح انسان مدرن در تضاد است، محکوم می‌کند.

۵. مطالبات فرهنگیان بازنشسته

سال‌هاست که دولت‌های مختلف به بهانه‌های واهی معیشت و رفاه فرهنگیان بازنشسته را نادیده می‌گیرند و به وعده درمانی بسنده کرده‌اند. تجمعات پی‌در پی و سراسری - حتی در شرایط کرونا - نشان می‌دهد که این قشر زحمت‌کش و شرافتمند با چه مضیقۀ مالی مواجه هستند. دولت‌ها به جای اجرای همسان‌سازی حقوق با در نظر گرفتن تورم و خط فقر، انواع و اقسام آیین‌نامه‌ها متوسل می‌شوند تا حقوق بازنشستگان را تضييع نمایند. در صورتی که بازنشستگان شریف پس از ۳۰ سال خدمت باید از بیمه، رفاه و خدمات اجتماعی مناسب برخوردار شوند، ناچارند به صورت هفتگی در اقصا نقاط کشور به خیابان بیایند. اگرچه پیگیری‌های فردی و غیر تشکیلاتی می‌تواند در جای خود بالارزش باشد، با افزایش فعالیت‌های غیر تشکیلاتی و سوءاستفاده دولت‌ها در گذشته توانسته است، برخی از بازنشستگان را در مقابل هم قرار دهد. و زمینه ایجاد رانت برای برخی از افراد سودجو را فراهم سازد.

صندوق بازنشستگی نهادی ثروتمند است و دارایی آن باید در راستای بهبود معیشت و رفاه بازنشستگان به کار گرفته شود. مدیران و فرادستان حکومتی در حالی از حقوق و مزایای بالایی برخوردارند که فقر و فلاکت مانند اکثریت جامعه گریبان‌گیر فرهنگیان بازنشسته است. شورای هماهنگی خواهان پایان

دادن به این وضعیت ناعادلانه است و از حق و حقوق فرهنگیان بازنشسته حمایت نموده و اعتراض را حق طبیعی آنان می داند و آنان را تا رسیدن به مطالبات خود یاری و همراهی می کند.

۶. مطالبات فرهنگیان شاغل

بی شک اصلی ترین مطالبه نیروی آموزشی شاغل دستیابی به حقوق و دستمزد بالای خط فقر تعیین شده توسط اقتصاددانان مستقل است. در طی سال های گذشته دولت ها با ترفندهای مختلف معلمان را زیر خط فقر نگه داشته اند. آخرین مورد آن طرح فریب رتبه بندی بود که با اجرای ناقص و سلیقه ای نه تنها شکاف حقوق معلمان با حقوق سایر کارکنان رسمی وزارت خانه های خاص مانند نفت و وزارت خارجه را پر نکرد، بلکه باعث شکاف حقوق درون سازمانی شد. اقلیتی به واسطه رانت وفاداری و همراهی با سیاست های ایدئولوژیک در رتبه های بالا قرار گرفتند و اکثریت معلمان حتی این رتبه بندی ناقص نتوانست شکاف دستمزد آنان با خط فقر را کاهش دهد. به طوری که می توان گفت میانگین حقوق معلمان یک سوم خط فقر است. شورای هماهنگی باور دارد هر نوع اعمال قانون مانند رتبه بندی باید بعد از آن صورت گیرد که حقوق پایه معلمان به خط فقر رسیده باشد و الا با این نرخ تورم و کاهش قدرت خرید اجرای طرح هایی مانند رتبه بندی تنها فریب کاری محض است که باعث فرو رفتن معلمان در سیاه چاله فقر خواهد شد.

معلمان شاغل مانند بازنشستگان از بیمه کارآمد، خدمات رفاهی و فرهنگی محروم هستند. واگذاری و برون سپاری اندک مراکز تفریحی و رفاهی و ورزشی به بخش خصوصی وابسته به باندهای سیاسی باعث شده است که معلمان و خانواده هایشان از هر نوع خدمات رفاهی استاندارد و رایگان

محروم شوند، در حالی که این مراکز با سرمایه‌ معلمان شکل گرفته و بایستی خدمات رایگان مانند برخی از ارگان‌ها به اعضای خود ارایه نماید. به جز موارد فوق معلمان خواهان مدارس استاندارد و محیط آموزشی امن و شاد برای بالا بردن کیفیت آموزش هستند. تمرکز امکانات در مدارس خاص و پولی باعث ناامنی شغلی و ذهنی معلمان شاغل در مدارس دولتی عادی شده است. و این روند با سیاست‌های کالایی سازی و گسترش آموزش طبقاتی بغرنج تر می شود.

۷. وضعیت صندوق ذخیره فرهنگیان

دولت‌ها از بدو شکل گیری صندوق ذخیره فرهنگیان به اشکال مختلف سرمایه این صندوق را که متعلق به فرهنگیان است، در راستای منافع سیاسی خود مصرف کرده است. گویی صندوق محلی برای ارایه رانت به نیروهای وفادار به دولت است. بخاطر همین، نه تنها دولت‌ها طبق اساسنامه سهم خود را به صندوق نپرداخته اند، بلکه از سرمایه صندوق برای رفع کمبود بودجه خود سوءاستفاده کرده اند.

از سوی دیگر، هرگز معلمان در اداره و مدیریت صندوق نقشی نداشته اند. در زمان وزارت بطحایی اگرچه موضوع مشارکت فرهنگیان در صندوق مطرح شد، اما بخاطر ساختار هیأت امنایی و غیر دموکراتیک تنها زمینه رانت خواری برخی فراهم شد. در آن زمان شورای هماهنگی پیش زمینه مشارکت معلمان را تغییر اساسنامه و اداره آن توسط فرهنگیان اعلام نمود. در انتخاباتی که زمینه تقلب در آن فراهم بود و نظارتی توسط فرهنگیان و شورای هماهنگی بر آن وجود نداشت، افرادی به عنوان نماینده معلمان انتخاب شدند. این افراد و مدیران صندوق و اعضای هیأت امنای امروز باید پاسخگوی چپاول و غارت این صندوق به فرهنگیان باشند.

در این میان، تشکل های سیاسی وابسته و منتسب به معلمان در جناح های مختلف به صندوق به مثابه سفره غارت می نگرند. وقتی دولت مستقر با آنها همسو است، اعضای خود را در سطوح مختلف مدیریتی می گمارند و عملکرد صندوق را توجیه می کنند. زمانی که جناح آنها از قدرت رانده می شوند، به منتقدان وضعیت موجود تبدیل می شوند. برخی چپاول گران نیز با آمدن و رفتن دولت ها موقعیت خود را حفظ نموده و همچنان بر آن سفره نشسته اند.

شورای هماهنگی با وجود اساسنامه ای که تضمین کننده مشارکت مستقیم معلمان در سطوح مختلف مدیریتی نیست، هر نوع اصلاح را ناممکن می داند. ثروت صندوق و تمام شرکت های وابسته به آن - اعم از منقول و غیر منقول - متعلق به معلمان است و حق مالکانه اعضای صندوق باید به رسمیت شناخته شود. ما نسبت به سوءاستفاده تشکل های وابسته، به معلمان هشدار می دهیم. برخی از کسانی که امروز مطالبه گر صندوق شده اند، در واقع رانت دیروز خود از صندوق را از دست داده اند و برخی دنبال رانت فردا هستند. تجربه نشان داده است، تشکل های وابسته به جناح های قدرت در بزنگاه پشت معلمان را خالی نموده و منافع حزبی و سیاسی خود را بر منافع عالیة فرهنگیان ترجیح می دهند.

ما باور داریم حصول مطالبات در ظرف تشکل یابی مستقل امکان پذیر است و از تمام قدرت و ظرفیت های موجود برای استیفای حقوق فرهنگیان در صندوق ذخیره استفاده خواهیم نمود.

۸. هیأت تخلفات اداری

پیش از قیام ژینا جنبش معلمان نقش مهمی در عادی سازی خیابان و استفاده از ظرفیت تجمع و تحصن از خود نشان داد. سرکوب معلمان که در جریان اعتراضات باشکوه و فراگیر سال ۱۴۰۰ آغاز شده بود، در

اردیبهشت ۱۴۰۱ وارد فاز جدیدی شد و متعاقب آن حدود ۳۰۰ معلم از سراسر کشور تا تیرماه دستگیر و روانه زندان یا با پرونده سازی مواجه شدند. سرکوب گسترده بود، اما جنبش به محاق نرفت و پس از قیام ژینا در حد توان خود در کنار مردم ایستاد. دستگاه امنیتی و قضایی که به تنهایی نمی توانست فعالان صنفی را منکوب نماید، به سایر ظرفیت ها از جمله هیأت های رسیدگی به تخلفات اداری روی آورد. این هیأت ها در سراسر کشور بنا بر توصیه نهادهای امنیتی و با اتهامات واهی زمینه های اخراج، تبعید، انفصال از خدمت، بازنشستگی پیش از موعد و... فراهم نمود. این بار علاوه بر فعالان صنفی، سفره و معیشت صدها معلم هدف قرار گرفت تا شاید قطار مطالبه گری متوقف گردد. جالب این که بسیاری از نیروهای سرکوب گر در این هیأت ها عضو تشکل های وابسته در دو جناح هستند. بی شک این افراد مانند تسویه کنندگان معلمان در دهه ۶۰ کارنامه ننگینی از خود بر جای خواهند گذاشت. شورای هماهنگی، ضمن حمایت همه جانبه از فعالان صنفی خواستار برچیده شدن این روند سرکوب گرانه است.

۹. جایگاه تشکل های وابسته به جناح های قدرت

انتخابات ریاست جمهوری و صف بندی دو جناح، تشکل های وابسته به دو جناح را بیش از گذشته آشکار ساخت. حامیان پزشکيان معلمان را برای تغییر به سوی صندوق فرا خواندند، بی آنکه پاسخ دهند در دولت های همسوی پیشین چه نقشی داشته و مسئولیت خود را بپذیرند. آنها در اراییه برنامه خود ایجاد «نظام معلمی» را وعده داده و به اشکال مختلف از مطالبات صنفی که در آن نقشی نداشته برای گرم کردن تنور انتخابات استفاده نمودند. «نظام معلمی» مانند «نظام پرستاری» در اصل اسم رمز موازی سازی با تشکل های صنفی مستقل است. در اعتراضات شورانگیز پرستاران

طی هفته های گذشته فقدان تشکل مستقل در بین پرستاران خود را نشان داد.

تشکل های وابسته به اصلاح طلبان حتی نتوانستند در انتخاب وزیر نقشی داشته باشند و با معرفی وزیر فعلی نه تنها به آن تن دادند، بلکه از نقدهای اولیه عقب نشینی کرده و یک به یک به محضر وزیر رفته و سهم خواهی کردند. این تشکل ها به میزان وابستگی خود در مدیریت آتی نقش ایفا خواهند کرد.

در مقابل، تشکل های وابسته به اصولگرایان به شکل دیگری از عنوان فعالیت صنفی استفاده کرده و حتی اقدام به جعل نام شورای هماهنگی برای اهداف انتخاباتی خود نمودند. غافل از این که معلمان قشری آگاه بوده و اسیر این جو سازی های نمی شوند. این تشکل ها که مانند تشکل های رقیب باوری به مشارکت واقعی معلمان ندارند، با اسامی متنوع و حتی به روی کاغذ خود را تشکل می نامند تا زمینه سهم خواهی خویش را فراهم نمایند.

تشکل های وابسته به هر جناح ثابت کرده اند، ادامه جناح سیاسی خاص در بین معلمان بوده و موضع گیری های مقطعی آنها در زمان های خاص ماهیت اصلی آنها را تغییر نمی دهد. آنها در جایی که با دولت ها اشتراک منافع دارند، به لحاظ منافع نمی توانند در سمت معلمانی قرار گیرند که از این دولت ها مطالبه می کنند. به عبارت دیگر، در جایی که حامی دولت خاصی هستند با تشکل های صنفی که منتقد و مطالبه گر از هر دولت بوده، تضاد منافع دارند و این تضاد به هیچ تشکل مستقلی اجازه همراهی استراتژیک با تشکل های وابسته نمی دهد. شورای هماهنگی حق فعالیت را برای معلمی با هر گرایشی به رسمیت می شناسد، اما اجازه موازی سازی و سوءاستفاده از عنوان تشکل های صنفی و شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران را نمی دهد.

در پایان

شورای هماهنگی به عنوان موتور محرک جنبش معلمان، علیرغم فراز و فرودهای فراوان و با توجه به شرایط موجود همچنان به شکل یابی مستقل از تمام جناح‌ها و تغییر از پایین باور دارد. روند تحول خواهی وارد مرحله‌ای شده است که به نظر می‌رسد هیچ راه بازگشتی وجود ندارد. ما در این مسیر با تمام نیروهایی که به دنبال تحقق آزادی، برابری، رفاه، شادی، صلح، دموکراسی و محیط زیست سالم و رفع هر نوع ستم و تبعیض هستند، خود را هم‌سرنوشت می‌دانیم. ما باور داریم تحقق مطالبات صنفی و آموزشی بدون تحقق مطالبات رهایی بخش و برابری طلبانه اکثریت مردم امکان‌پذیر نیست. معلمان جزیره‌ای جدا افتاده از سایر بخش‌های تحت ستم جامعه نیستند. در آخر، ما اعتراض، تجمع، تحصن و اعتصاب را حق خود و سایر اقشار جامعه می‌دانیم.^{۱۸}

سند "تحول بنیادین" آموزش و پرورش

دانش آموزان نیز چون کارگران "خار و خس" هستند

از دیدگاه "حکما" و "فضلائی" کاتوزی، دانش آموزان نیز چون کارگران
"خار و خس" هستند، چرا

که حکیمان جهانند درختان خدای

دگر این خلق همه خار و خسانند و قماش

با همه خلق گر از عرش سخن گفت خدای

تا به طاعت بگزارند سزاوار ثنائش

عرش او بود (ولایت) که شنودند ازو

سخنش را، دگران هیزم بودند و تراش^{۱۱}

اسلامی و خصوصی کردن آموزش

آموزش و پرورش نظام ولایی حاکم بر ایران مهمترین سند خویش را در
مورد اهداف راهبردی و استراتژیک خود پس از دهه ها حاکمیت انتشار

روکرد. سند به کرات می گوید که ما برآنیم شیوه زندگی مردم را تغییر دهیم و این نظام به اصطلاح سکولار فعلی شایسته یک نظام دینی نیست. قرار است میلیون ها دانش آموز و یک میلیون و اندی معلم خود را با این سند همعنان کنند و محتوای آن را در مرحله عملی و میدانی بر کار گیرند. البته روشن است که تغییرات ساختاری باید در نظام بوروکراسی آموزش و نیروی انسانی نیز رخ دهد تا نظام بتواند این آمال اسلامی کردن و خصوصی کردن را جامعه عمل بپوشد.

آموزش باید اسلامی تر گردد

قرار است دوره آموزش ابتدایی و متوسطه به چهار دوره سه ساله تقسیم گردد و طبق آیین سند مورد بحث، آموزش اسلامی گردد و نهاد حوزه های علمیه و آخوندها هم در مدارس به تبیین آموزش اسلامی و فلسفه دینی بپردازند تا خواسته رهبری ولایت تحقق پذیرد. اما این که طبق معیارهای جهانی تحصیل ابتدایی و متوسطه اجباری و رایگان چه ریخت و روالی خواهد داشت هنوز بر همگان تاریک است.

این سند خواسته هر دو رهبر، آقای خمینی و نیز خامنه ای است که پس از دهها جلسه بررسی توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب نهایی رسیده و به صورت بخشنامه دولتی جهت اجرا به نهادها ابلاغ شده است. این سند به عنوان نوعی امریه نظامی مقتدر است که خواهان تغییر بنیادین در نظام آموزشی یک کشور محسوب می شود. این که سند قابلیت اجرایی دارد یا نه، و زمان و مکان و دوران ما با ویژه گیهایش میتواند پذیرنده فرم و محتوای این امریه باشد، داوری با تاریخ است؛ اما مطالعه دقیق و تجزیه تحلیل این سند نشان می دهد که بیشتر یک سند دستوری دو رهبر اتوکرات مطلقه دینی است که بالاخره چهار دهه طول کشیده تا تحریر شود و آفتابی گردد

همان گونه که روشن است مخاطب این "سند تحول بنیادین" معلمین و دانش آموزان و نیز خانواده های ایران است یعنی این سند با درس و آموزش و علم سر و کار دارد و قرار است نهاد علم و پداگوژی را در بر گیرد و محتوای تعلیمات رسمی را تغییر دهد. به عبارت ساده تر مرتبط است با نهادهای غیر دینی و غیر مذهبی یعنی موسسات آموزشی که قرار است نسل فردای ایران را تربیت کند و نوعی مانیفستی را می ماند که منظور نظر راهبردی هر دو رهبر نظام است.

ولی امر مسلمین جهان

رهبر فعلی نظام که خود را ولی امر مسلمین جهان می داند در چند مورد سخنرانی و دستور مستقیم به طور دقیق این را خواسته است که "بهترین و برجسته ترین فکرها باید بنشینند برای آموزش و پرورش طراحی کنند، باید فلسفه آموزش و پرورش اسلامی واضح باشد و بر اساس این فلسفه افق آینده آموزش و پرورش کشور روشن باشد. معلوم باشد ما دنبال چه هستیم؟(بیانات خامنه ای و ادامه سفارش را می خوانیم " ما در آموزش و پرورش احتیاج به تحول داریم، حال شورایعی انقلاب فرهنگی متنی را با رضایت فقها انتشار داده اند. این متن باید به این خواسته "ولی امر" خامنه ای پاسخ بدهد که "باید معلوم باشد ما دنبال چه هستیم و کجا می خواهیم برویم". نویسندگان این مقال دوباره تکرار می کند که قصد بازی با کلمات را ندارد بلکه مقصد آنست از روح کلی متن دور نماند.

ذکر این نکته هم ضروری است که این سند ساخته و پرداخته حاکمان است؛ معلمین و اصحاب دانش مستقل هیچ گونه نقشی در تدوین آن نداشته اند و هر چند که سند در مورد اهداف آموزش و پرورش است اما بدنه آموزشگران مورد صوابدید و نظرخواهی قرار نگرفته اند. شما سندی را در نظر بگیرید که برای آموزش و پرورش و فرهنگیان تدوین شده باشد، اما در

مراحل تهیه و تدوین آن اصلا از خود آنان، نظراتشان، خواسته هایشان استفاده نشده باشد؟ حتی تشکیلات ها، مجامع و سازمانهای معلمین نیز مورد نظرخواهی واقع نشده اند. این سند بیشتر به دستور شباهت دارد تا سندی منطبق با نیازهای امروز، و توجه به ضروریان زمان و افق آینده. در سند دو نفر نامشان قید شده دکتر حمید رضا حاجی بابایی وزیر آموزش و پرورش و دکتر محمد رضا مخبر دزفولی - دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی. در متن سند چندین بار اشاره شده که این سند "ضمن پایبندی به دیدگاههای آ. خمینی و نظرات مقام معظم رهبری در باره تحول بنیادین نظام آموزشی و همسو با اسناد فرادستی، از جمله سند چشم انداز بیست ساله کشور تدوین و تصویب شده" است.

سند با این مقدمه آغاز می شود

تحقق "آرمانهای متعالی انقلاب اسلامی ایران مانند احیای تمدن عظیم اسلامی، حضور سازنده، پیشرو در میان ملتها و کسب آمادگی برای برقراری عدالت و معنویت در جهان در گرو تربیت انسانهای عالم، متقی، و آزاده و اخلاقی است. تعلیم و تربیتی که تحقق بخش "حیات طیبه"، جامعه عدل جهانی و تمدن اسلامی-ایرانی باشد در پرتو چنین سرمایه انسانی متعالی است که جامعه بشری آمادگی تحقق حکومت جهانی انسان کامل را یافته و در سایه چنین حکومتی ظرفیت و استعدادهای بشر به شکوفایی و کمال خواهد رسید" (از صفحه اول مقدمه) خوب روشن است که طبق دستور مقام ولایت در آموزش و پرورش "ما دنبال چی هستیم و کجا می خواهیم برویم تا بر اساس آن خط کثی بشود" ما دنبال "احیای تمدن عظیم اسلامی" و "برقراری عدالت و معنویت در جهان" هستیم. خروجی همچون نظامی در عرصه تعلیم و تربیت "حیات طیبه، جامعه عدل جهانی و تمدن اسلامی-ایرانی" خواهد بود. حال که محتوای نظام آموزش و پرورش روشن شد باید

ببینیم ما با این محتوا چگونه می خواهیم در دنیای کنونی با این پیشرفتهای عظیم علمی فنی و دستاوردهای بشری در علوم با سایر دولتها رقابت کنیم؟ نظام آموزشی ما و یک میلیون اندی معلم باید تمام هم و غم خود را متمرکز کنند که تمدن عظیم اسلامی در جهان احیا گردد و ضمناً "عدالت و معنویت" نیز در سراسر گیتی مستقر شود. ما طبق این سند بنیادین تحول در جهانی که پر از ظلم و بی عدالتی است با نظام آموزشی اسلامی می خواهیم هم برای بشریت "حیات طیبه" به ارمغان بیاوریم و هم جهان را با "عدل و داد اسلامی" آذین بندی کنیم (منظور سند حکومت مهدی موعود است).

حیات طیبه

حیات طیب وضع مطلوب زندگی بشر در همه ابعاد و مراتب، بر اساس نظام معیار اسلامی (مبانی و ارزش های مقبول دین الاهی) است که تحقق آن باعث دستیابی به غایت زندگی یعنی قرب الی الله خواهد شد. این گونه زندگانی مستلزم ارتباط آگاهانه و اختیاری با حقیقت هستی و تشدید رابطه ی او در همه شئون فردی و اجتماعی زندگی است که باید بر اساس انتخاب و التزام آگاهانه و آزادانه ی نظام معیار مناسب با دین اسلام باشد. "حالا ادامه توصیف حیات طیبه را از متن سند بخوانیم. "بنابراین، یکی از مشخصات اصلی حیات طیبه، تکیه بر ارزش غایی زندگی-قرب الی الله- و نظام معیار متناسب با آن یعنی ارزشهای مقبول دین اسلام است. زیرا با توجه به لزوم پذیرش ربوبیت خداوند متعال به عنوان یگانه رب حقیقی جهان و انسان، این نظام معیار، جهت اساسی نحوه تحقق حیات طیبه را در همه مراتب و ابعاد زندگی به این نظام (تقوا)، وجه تمایز اساسی حیات طیبه از زندگی غیر دینی (سکولار) رایج محسوب می شود. که نقطه اوج و حقیقت آن در جامعه جهانی مهدوی محقق می گردد" (المعنا فی بطن الشاعر؟) تا اینجا آن چه که من معلم ازین توصیفات حیات طیبه که قرار است نظام آموزشی

ما را به آن قله برساند دریافتم این است که حیات طیبه چیزی است در مقابل زندگی غیر دینی یا سکولار و نظام آموزشی ما باید به حیات طیبه برساند. این که زندگی در نظام سکولار چرا این قدر مذموم قلمداد شده که باید "حیات طیبه" جایگزین آن شود باید روشن شود. این حیات طیبه چیست که ارزشهای زندگی سکولار را مذموم می شمارد و ما را به سوی جامعه جهانی مهدوی سوق می دهد؟ هنوز تعریف این شبه جمله روشن نیست. اما در متن که به گزاره های ارزشی و مولفه های نظام آموزشی در حال گذار اشاره می کند، محتوای "حیات طیبه" و جوهره نظام تربیتی آمرانه را چنین می خوانیم.

گزاره های ارزشی نظام تعلیم و تربیت رسمی عمومی

آموزه های قرآن کریم و نقش معنوی، اسوه ای، هدایتی و تربیتی پیامبر و حضرت زهرا و ائمه معصومین به ویژه امام زمان و ولایتمداری در تمام ساحت ها برای تحقق جامعه عدل جهانی (جامعه) مهدوی.

آموزه ی بنیادین مهدویت و انتظار که رمز هویت اسلام ناب و عامل حیات و بقای آن در عصر غیبت است. به عنوان مهمترین رسالت منتظران در عصر غیبت می باشد.

.....

تعداد این گزاره ها تا شماره سی پیش می رود و به خواننده القا می شود که برخیزد و بداند که در دوران حاکمیتی زندگی می کند که همه باید یکسره متحول شوند و رایحه امام زمان را از نایب او استشمام کنند و به جامعه جهانی مهدویت گام گذارند و دانش آموزان را یک تنه بسیج کنند تا در برابر صفوف اجله فقها و در برابر جانشین مهدی رژه روند و حضور او را درک کنند و احساس نمایند که "جامعه منتظر" آماده است تا در عرصه گیتی قدم حضرت مهدی را همراه جهانیان پذیرا باشند.

حال قبل از این که دنباله متن این "سند بنیادین تحول" را پیگیری کنم می خواهم خواننده را اندکی در متن زندگی واقعی معلمین نیزمشاهده کنم، یعنی زندگی واقعی و عینی معلمین و خانواده هایشان، به آن عده از معلمینی که به خاطر خواسته های صنفی پشت میله های زندانند بپردازم، معلمینی را که چندین سال پیش شغلشان شغل انبیا خوانده شد در زندگی روزانه ببینم که مجبورند دو تا سه شیفت کار کنند تا نان شبشان را در بیاورند و سفره کمرنگ خود را در این دوران مقدس "انتظار" برای فرزندان شان نگه دارند و ضمناً به خیل سپاه حضرت مهدی یعنی میلیون ها دانش آموز می اندیشم که بخشی از آنان ناچار باید در خیابانهای شهر زباله گردی کنند تا نان خود را از داخل زباله ها گردآوری کنند و اگر امروز "حیات طیبه" ندارند در "انتظار مهدی موعود" باشند و دلخوش کنند که "حیات طیبه" در انتظارشان هست هر چند که می بینند فرزندان "نایب امام منتظر" به برکت سفره انقلاب و اسلام در کشورهای بیگانه و سکولار در عیش و نوشند و شاید هیچ انتظار فرجی را هم نمی کشند و از تمام مزایای کشورهای سکولار برخوردارند و "حیات طیبه" را نیز ترک کرده اند و با مزایای زندگی غیردینی حیات خود را حتی در سرزمین کافران و امریکای جهانخوار سپری می کنند. چگونه است که برخی از فرزندان این فقها و حاکمان معمم خود جامعه عدل اسلامی "انتظار-محور را رها کرده و در کشورهای غربی و کاملاً سکولار زندگی می کنند؟ پرسش این جاست که آیا داشتن "حیات طیبه" شامل حال این "آقازاده ها" نمی شود؟ آیا زندگی لاکچری سردمداران این رژیم ولایی و اشرافیت ملایان و آریستوکراسی روحانیت شیعه و سبک زندگی سوپرلوکس این حکام با عدالت مورد ادعای این سند خوانایی دارد؟ آیا این سند بنیادین تحول نوعی بخشنامه آمرانه یک نظام توتالیتر نیست که خود را

مجاز می داند نوع زندگی مردم و آموزش رسمی دولتی را به طور دستوری اجرا نماید.

مدارس را طبقاتی کرده اند

مگر آموزش و پرورش ابتدایی و متوسطه طبق معیارهای جهانی رایگان و اجباری نیست؟ مگر این دولت طرفدار "حکومت مهدی" که زندگی سکولار را خلاف دین می شمارد، و آن را را خیلی مذموم و از نظر فقهی نجس می داند و در پی گستراندن برنامه عدل جهانی است چگونه است که آموزش فرزندان این مرز و بوم را پولی کرده است؟ چرا نظامی که در پی استقرار عدل آموزشی است در راه عدالت گستری برای مردم ایران این تدارکات را نمی بیند؟ این چه عدالتی است که نواب امام مهدی مدارس را طبقاتی کرده و قرب و منزلت و کرامت معلم را پایین آورده و فقر و فاقه و گرانی را به اوج رسانده است؟ اینک رایج ترین واژه در زبان معلمین و محصلین واژه "اختلاس و فساد" حاکمیتی است. شعار "اگر یک اختلاس کم شود، مشکل ما حل شود" درست دوم دیمه از معلمین شیراز در خیابانها شنیده می شد. از خود می پرسیم که این سند تحول بنیادین را در کدام کشور می خواهند اجرا کنند؟ مگر نویسندگان این متن و خود وزیر وقت و دیگر مدیران ارشد نظام مقدس تحت رهبری "ولی امر مسلمین" حی و حاضر نظاره گر اعتراضات معلمین نیستند؟ به نظر می رسد که حضرت مهدی نیز با وجود شنیدن صدای معلمین و فقر و فاقه میلیونها شهروند ایرانی قادر به استقرار این سند تحول بنیادین نشده است!! چرا صدایی از نهاد علم به گوش نمی رسد؟ این "حیات طیبه" که چندین بار در سند تکرار شده چگونه باید پیاده شود تا معلمان بتوانند از زیر خط فقر، بنا به اقرار خود دستگاه ولی امر، رها شوند

سند تحول بنیادین یا دستور نظامی

سند تحول بنیادین در کلیت خویش دستور نظامی است تمامیت گرا برای کنترل روح و روان آموزشگران و سرکوب حق شهروندی آنان. این سند رقیبت و بردگی مردم و جوانان و به بند کشیدن مردم ایران است. این سند در واقع مرگ نظام آموزشی رسمی ایران را در پی دارد. سندی که خروجی آن تبدیل مدارس به حوزه های علمیه و دانش آموزان به طلاب علوم دینی است. چگونه در عمل ممکن است که از یک طرف به تعامل با کشورهای جهان اشاره شود اما مدام، طبق مفاد این سند، به استکبار ستیزی تاکید گردد؟ مگر دانش آموزان و معلمین را چه فرض کردید که بتوان طی بخشنامه اداری آنان را وادار به چنین دستورالعمل آموزشی کرد؟

نظام معیاراسلامی چیست

در کل این سند تحول بنیادین تاکید بر این است که محتوای آموزش در مدارس ایران باید متحول شود. یعنی کتب درسی از محتوی علمی تهی شوند و مندرجات کتب مدارس مورد تعرض حوزه ویها قرار گیرند. از متن اصلی تعریف "نظام معیاراسلامی" را می آورم.

مبانی و ارزشهای مبتنی بر دین اسلام ناب محمدی یا سازگار با آن، مشتمل بر سلسله مراتبی از ارزش هاست که ناظر به همه ابعاد زندگی است، زیرا دین اسلام به همه عرصه های امور اجتماعی و فردی، دنیوی و اخروی، مادی و معنوی زندگی بشر پرداخته است (نفی سکولاریسم-از متن سند) هر چند نسبت به پاره ای از این عرصه ها، به عرصه کلیات اکتفا و نسبت به بخشی دیگر، جزییات را نیز ذکر کرده است. با این سند تمام حرکات و سکنات و تمام اجزا زندگی شخصی خصوصی افراد تحت کنترل قرار خواهد داشت.

تربیت انسانهای تسلیم محور و تکلیف مدار

در این سند تحول بنیادین طراح سند به وضوح کامل بیان می کند که مدارس بایستی خروجیشان انسانهای تسلیم خو و رضایتمند باشد نه نسلی پرسشگر و نقاد و شکاک. چرا که در ضمن متن اشاره می کند که رسیدن به "حیات طیبه" مستلزم افرادی تسلیم خو و رضایتمند به خالق قهار و در عین حال منتظر مهدی است. (ص ?? نقل به مضمون) نظامی که از مردمش می خواهد توده وار زندگی کنند و ولایت مدار باشند. این که دانش آموز روحی نقاد نداشته و به اوضاع جامعه و شرایط حاکم با اندیشه منتقد ننگرد از نوعی توتالیتاریسم خبر می دهد. سند از انسانها می خواهد همواره "دارای تعامل اثربخش با مساجد و دیگر نهادها باشند و" ارتباط مستمر موثر با عالمان دین" و نیز "متخلق به اخلاق اسلامی" باشند. در واقع اینجا تقلید جای تفکر را می گیرد و انسان "طراز جمهوری اسلامی" تبیین می شود که "استکبار ستیزی و تکلیف گرایی" خصلت اوست و هویت او "یک پارچه توحیدی بر اساس" نظام معیار اسلامی" است. اما این که مقلدانه عمل کنی، تسلیم و حالت رضا داشته باشی، تکلیف مدار باشی، در جانعه ای زندگی کنی که حاکمیت مطلقه است و ابزار حفظ نظام بر ترور و کشتار و سرکوب استوار است، در اندیشه سیاسی بحث هانا آرنت را مطرح می سازد. هانا آرنت فیلسوف معاصر آلمانی به کمک ما می آید تا آماج اصلی این سند تحول بنیادین را درک کنیم. حاکم فردی است مقتدر که قدرت مطلقه دارد (توتالیترا). توده ها را توده وار سازمان می دهد، و ذهنها را تسخیر می کند؛ فردیت انسان را نابود می کند، این ویژه گی آشکار اندیشه توتالیتاریسم است که "زندان و ترور و خشونت ابزار رسیدن به آن است.

برای این که خواننده خوب بداند که محدوده آزادی اندیشه دانش آموز چه میزان باید باشد و فراخی میدان تفکر معلم در این سند تحول بر چه محوری

دور بزند به یکی از راهکارهای امریه صادره از سوی ولایت فقیه اشاره می‌کنم:

راهکارهای امریه صادره از سوی ولایت فقیه

تعمیق تقوای الاهی و مهارت خویشتنداری، انتخابگری درست و تعالی بخش مستمر دانش آموزان با استفاده از فرصت ایام الله، برگزاری مراسم آگاهی بخش و نشاط انگیز در اعیاد و وفیات، حضور فعال و مشارکت دانش آموزان در محافل، مجالس و اماکن مذهبی و تقویت انس با دعا و توسل با مطالعه دقیق این سند می‌توان چنین گفت که انتظار این سند تحول بنیادین از دانش آموزان این است که آنها حق انتخاب دارند اما این انتخاب باید «درست و تعالی بخش» باشد و البته در چهارچوب «فرصت ایام الله». به این معنی اگر دانش آموزی بخواهد برای مثال نوروز یا عید سده را جشن بگیرد چون از ایام الله نیستند عملاً ممکن است از اینکار ممانعت شود. دانش آموزان مورد نظر که به «حیات طیبه» نائل شده اند می‌توانند در اماکن مذهبی مثل مساجد حضور یابند در محافلی چون نماز جمعه شرکت داشته باشند، با دعای کمیل و دیگر ادعیه مثل دعای توسل مانوس شوند و «در مراسم آگاهی بخش و نشاط انگیزی» چون اعیاد و وفیات «شرک کنند، تا روح و روان خود را در سایه اوراد مراسم «وفیات» نشاس کنند یعنی این که باید نوع زندگی خود را عوض کنند، فعالیت‌های مورد دلخواه خود را تعطیل کنند زندگی خود را با فرایض دینی بگذرانند. حاصل این نگرش تربیت بندگانی است نه چندان شاد و نه چندان منتقد و خروجی همچو تعلیماتی انسانهایی است تک بعدی، متحجر و دگم که در تمام شئون زندگی باید مثل برده باشند. در ایام «وفیات» و مراسم عزاداری چگونه ممکن است داتنش آموز یا معلمی «نشاط» داشته باشد.

اعلان جنگ به خانواده ها

این سند قرار است در بزرگترین وزارتخانه ایران اجرا گردد. دانش آموزان همراه خانواده هایشان فرض بر آنست که شیوه زندگی معمول خود را که نوعی سکولار است ترک کنند. این سند نوعی اعلان جنگ با خانواده ها و نادیده گرفتن حقوق اساسی شهروندان است. به این معنا که از فرزندان مردم می خواهند نوع زندگیشان را عوض کنند و اگر مردم با تعریفی که از "حیات طیبه" دارند حاضر نباشند آن را اجرا کنند علنا با نظام رودررو خواهند شد. در سند ضمن شمردن خصیصه های غنی فرهنگ اسلامی از دانش آموزان می خواهد که از سویی "تکلیف گرا" باشند و از سوی دیگر "خود باور". روشن نیست کسی که حاکمان ازو می خواهند تکلیف گرا باشد و خود را مکاف بداند که طبق دستورات مذهب زندگی کند چطور همان فرد می تواند خود باور و مستقل و مختار باشد. مکلف بودن اختیار و حق انتخاب و آلترناتیو را از فرد می گیرد.

درست است که در راهکارها به شفاف سازی و برنامه ریزی برای افزایش سهم اعتبارات آموزش و پرورش از تولید ناخالص داخلی به میزان مناسب اشاره شده، خود این شفاف سازی به شفاف سازی نیاز دارد تا معلم بداند که در این دوران تحریم ها و مدیریت غلط و ناکارآمد، دوره پراز فساد و تورم این سند چه تغییر مثبتی در زندگی او ایفا خواهد کرد؟ بخشهای از راهکارها که به طور کلی به برنامه ریزیها و دیگر مسایل معلمان اشاره می کند باید منتظر بود و در عمل دید که تا چه مقدار این موارد جامعه عمل خواهند پوشید.^{۲۰}

با خاموشی، می گاهی از بزرگیِ خودت

با ما نئورد که زمان را بیستن می بریم

بگو به من تو کجا می ایستی
و کدام راه را تو می روی
به پیش یا به پس، تو بلید آهنگ کنی
ما زمان را پیش می بریم، تکه تکه
تو نمی توانی از ما و از آنان خوشی ببری
بر گرد که بگردی، آنگاه واپس می مئی

بگو به من تو کجا می ایستی
و کدام راه را تو می روی
دمی که سخن می گویی، شلید و امی نمایی
که هرگز بدان نیتدیشیده ای، به کدام سوی بلید بروی
با خاموشی، می گاهی از بزرگیِ خودت
به تو می گویم من: آنگاه زندگی ات از معنای تهی ست

بگو به من تو کجا می ایستی
و کدام راه را تو می روی
ما این حق را داریم که تو را بشناسیم
سرتکستیِ نقیب ها هم سودی مان نمی دهد
ما می خواهیم بخوانیم ات با نامِ درست ات
پس بنمای به ما رویِ راستین ات

بگو به من تو کجا می ایستی
بگو به من تو کجا می ایستی
و کدام راه را تو می روی

ما زمان را بیستن می بریم:
سروده ای از بی شمار سروده های
سازمان جوانان آلمان دمکراتیک
که جوانانِ دانشجویانِ آلمان
هنوز آن را از بر می دانند
و در گردهمایی های شان
هم آوا و برشور می خوانند

نیم نگاهی به جنبشِ کارگری ایران

در این بازه ی تاریخی و نیز از گذشته ها

"مولفه های مناسبات اقتصاد سرمایه داری"

گفتگو با سخنگوی نیروی کار پروژه ای ایران

به گزارش خبرنگار ایلنا، مدتهاست که آثار مخربِ دهه ها خصوصی سازی، در صنایع کشور نمودار شده است؛ در طول دهه های گذشته، آنچه همواره از سوی دولتمردان، رشد اقتصادی نامیده شده است، در تعارض با منافع جمعی مردم و به خصوص طبقه ی کارگر بوده است؛ با واگذاری های متعدد، نه رفاه اجتماعی افزایش یافته و نه سطح معاش طبقات کم درآمد بهبود یافته است.

سخنگوی نیروی کار پروژه ای ایران، از منتقدان سیاست های نئولیبرالی است؛ او در ارتباط با اقتصاددانانی که از رویکردهای تعدیلی دولت دفاع می کنند، می گوید: برای این اقتصاددانان آن چیزی که اهمیت دارد، بهبود شاخص های آماری است که صندوق بین المللی پول، بهبود آنها را در اولویت قرار می دهد، نه مردم، به خصوص کارگران. درحالی که در مناسبات اقتصادی، کار و ابزار کار، تنها وسایل و ابزاری هستند مصنوع انسانِ مولد

نعمت مادی، برای ایجاد آسایش و رفاه، نه استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان. ولی این روشنفکرانِ تئوری زده‌ی سرمایه‌داری، مناسبات اقتصادی و تئوری‌های ذهنی خاصی را در اولویت قرار می‌دهند؛ تئوری‌هایی که در عمل با بحران‌های دوره‌ای که ناشی از سرشت آنها است و خود بدان اقرار می‌کنند و با ایجاد جنگ‌های جهانی برای تقسیم بازار و عقب‌راندن جهان توسعه نیافته، آنهم با ده‌ها میلیون کشته و نابودی سرزمین‌ها، عدم کارایی خود را اثبات کرده‌اند.

وی تاکید می‌کند: اینها با وارونه کردن حقیقت و واقعیت‌ها و به شیوه ماکیاولیستی، در جستجوی ترفندی برای اثبات درستی نظریه‌های نئولیبرالی هستند. نگاه این آدم‌ها به دوران تاچر در بریتانیای کبیر که بازار آزاد تمام اقتصاد را قبضه کرد و کارگران عقب‌رانده شدند، اینگونه است: "مهم نیست که کارگران چه می‌گویند، مهم این است که تاچر، اقتصاد بحران زده‌ی انگلیس را نجات داد."

نجات به شیوه‌ی تاچریسم

به گفته‌ی سخنگوی نیروی کار پروژه‌ای، این نجات اقتصادی (نجات توسط تاچریسم) اگر واقعیت داشته باشد که ندارد و تنها یک دروغ نئولیبرالی است، باید بیان کنند چگونه عملی شده است، و به چه قیمتی صورت گرفته است. این فعال کارگری ادامه می‌دهد: درضمن باید بیان کنند عامل ورشکستگی اقتصاد انگلیس، کدامین ساختار اقتصادی بود؟! بر خلاف نظریه‌ها و رویکردهای این دست اقتصاددانان، در دوران تاچر، رشد اقتصادی نسبت به دوران اقتصاد کینزی یا دولت رفاه، درصد پایین‌تری را نشان می‌دهد. در دولت کینزی با توجه به هزینه‌های دولت برای رفاه مردم و بدون درآمد نفتی ناشی از کشف نفت دریای شمال، رشد اقتصادی ۳،۱۴ بود درحالی‌که در دوران تاچر با توجه به درآمد نفت دریای شمال و حذف هزینه‌های دولت

رفاه، ۲،۴۹ شده بود. تاچر مالیات های ثروتمندان را که ۸۳ درصد بود به ۴۰ درصد کاهش داد و مالیات مصرف کنندگان را که ۸ درصد بود، به ۱۵ درصد رساند. در واقع این نماینده ی نئولیبرالی، بار اقتصادی را به دوش کارگران و حقوق بگیران انداخت.

به اعتقاد سخنگوی نیروی کار پروژه ای، از نظر این اقتصاددانان، اهمیتی ندارد که نظام سرمایه داری برای حفظ موقعیت خود معیارهای خودش، همچون تظاهر به ضرورت وجود سندیکاها را ندیده بگیرد و با سرکوب اتحادیه های کارگری، سیاست های دست راستی خود را کاربردی نماید و بحران اقتصادی را که همین نظام سرمایه داری ایجاد نموده، از جیب کارگران جبران کن.

در مورد خصوصی سازی در جهان غرب دروغ می گویند

وی با بیان اینکه وارونه نمایی خصوصی سازی های صورت گرفته در کشورهای پیشرفته توسط راستی های وطنی، فقط برای مجاب کردن مخاطبان به راهکارهای تعدیلی و ضدکارگری است؛ ادامه می دهد: همان گونه که درباره خصوصی سازی در انگلیس واقعیت ها را وارونه بیان نمودند. انگلیس یک کشور سرمایه داری است، لذا در آن مالکیت دولتی وجود ندارد که خصوصی سازی را بتوان اعمال کرد. دولت سرمایه داری انگلیس، شرکت های ورشکسته ای را که سرمایه دار به بحران کشانده بود، برای نجات نظام سرمایه داری در اختیار می گرفت و با سرمایه ملی که به همه مردم تعلق داشت، تکنولوژی آنها را مدرن می کرد و زمانی که به سوددهی می رسیدند، آن را به بخش خصوصی واگذار می کرد تا سود آن به جیب سرمایه داری برود نه مردم والا در مناسبات سرمایه داری، اقتصاد دولتی نداریم که دولت تصمیم بگیرد اقدام به خصوصی سازی آن بنماید.

وی تاکید می‌کند: در واقع دولت‌های سرمایه داری، بحران‌هایی را که ساختار بیمارشان ایجاد می‌کند، با فشار به کارگران و حقوق بگیران جبران می‌کنند و زمانی که این راه هم پاسخ ندهد، به جنگ متوسل می‌شوند، مانند همه جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای که سرمایه داری بنیانگذار آن بوده است. البته در فرمول بندی‌های آکادمیک، ساختار نظریه‌های لیبرالیسم و هم‌نئولیبرالیسم در ظاهر بدون نقص هستند و قوانین بازار به اصطلاح آزاد (عرضه و تقاضا) بدون نقص عمل می‌کنند ولی در عمل، کاستی‌های این ساختار، به صورت بحران‌های دوره‌ای، جهان را به سوی جنگ می‌کشاند.

از سرمایه داری جهان وطنی تا داعش

سخنگوی نیروی کار پروژه‌ای در این زمینه مثال می‌زند: در آخرین بحران سرمایه داری جهانی که با ورشکسته شدن بانک‌ها در آمریکا و بحران مسکن شروع شد، ابتدا دولت‌های سرمایه داری با ریاضت اقتصادی، بار کاستی‌های سرمایه داری جهانی را از جیب مردم پرداخت کردند که باعث جنبش‌های اجتماعی چون وال استریت شد که دیکتاتوری سرکوبگر سرمایه داری به نام "دموکراسی" پس از سرکوب اعتراضات مردم، چون بحران همچنان باقی ماند بود به بهانه‌هایی که خود می‌ساخت، مانند گروه‌های القاعده و طالبان و داعش، به گسترش جنگ‌های منطقه‌ای اقدام نمود تا حداقل صنایع نظامی شان رونقی بگیرد و "سودآوری" معطل نماند. سخنگوی اتحادیه نیروی کار پروژه‌ای ایران ادامه می‌دهد: انسان اولیه که نه چنگ و دندان درنده‌ای داشت و نه پای‌گریزی، با خوشه چینی در طبیعت، همیشه گرسنه بود و عمر مفیدش در پایین‌ترین تراز به پایان می‌رسید؛ این انسان با کار، تولید و مناسبات اقتصادی که به مرور ایجاد نمود، یک هدف را دنبال می‌کرد: تولید برای گذران زندگی، آنهم نه به هر قیمت والا تجاوز عشایر و غارت روستاییان زحمتکش اسکان یافته در نظام "بزرگ مالکی" هم

یک نوع مناسبات اقتصادی بود، همچنین استعمار در نظام سرمایه داری که به وسیله کشتی های توپدار، چندین قرن در جهان با نسل کشی ادامه داشت، یک نوع دیگر از مناسبات اقتصادی است. امروزه این جماعت تئوری زده ی مدافع مناسبات استثمارگر سرمایه داری، از خود نمی پرسند چرا سرمایه ها و تکنولوژی ها با مناسبات نئولیبرالیستی به سوی جهان عقب رانده شده پرواز می کنند؟! همان گونه که در دوران استعمار، برای غارت منابع کشورهای استعمار زده، سرمایه داری در آن کشورها سرمایه گذاری می کرد، تنها برای سود بیشتر نه آبادانی.

نظریه ی "ارزش افزوده" با واقعیات جهان همخوان است

او تاکید می کند: در این ساختار بیمار، ارزش اضافی را که برآیند کار کارگر است، سود ناشی از سرمایه اعلام می کنند یعنی سرمایه، به خودی خود سودآور است و نیروی کار هیچ نقشی ندارد! ولی این حرکت و کوچ سرمایه، یک معنای ژرف تری دارد. این کوچ سرمایه، تنها به این دلیل است که نظریه مارکس درباره ارزش اضافی، یک واقعیت بدون تردید است، در واقع نظریه ی ارزش افزوده، حقیقتی است که بر واقعیت قابل انطباق است و در عمل یک قانون است.

سخنگوی نیروی کار پروژه ای در ادامه به انکار سرمایه داران می پردازد: اگرچه این نظریه علمی، به وسیله اقتصاددانان سرمایه داری بدون مستندات نفی می شود ولی واقعیتی است که باعث شده سرمایه، مملکت مادر را ندیده بگیرد و فراموش کند و به قیمت بیکاری گسترده در کشورهای پیشرفته و بحران های اجتماعی در جهان توسعه یافته، به سرزمینی کوچ کند که کارگران ارزان تری دارد و بدین گونه در عملکرد اجتماعی، اثبات می نمایند که ارزش اضافی که به نام سود مطرح می شود، تنها نتیجه ی کار کارگر است و بس، وگرنه کوچ سرمایه صورت نمی گرفت. درواقع، عملکرد

سرمایه داری اثبات می‌کند که استثمار یک واقعیت غیرقابل تردید است که به وسیله ساختار سرمایه در همه نقاط جهان خاکی، عملی می‌شود. حرکت ناگزیر سرمایه، سرشت خود را نفی می‌کند و ماهیت مافیایی‌اش را افشا می‌نماید تا آنها که بر سطح پدیده‌های اجتماعی لیز می‌خورند و درونمایه و سرشت پدیده‌ها را ندیده می‌گیرند، معنای وارونه‌ی دموکراسی لیبرالی را درک کنند.

به گفته‌ی سخنگوی نیروی کار پروژه‌ای، استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان، مولفه‌ی ذاتی در سرشت سرمایه داری ست ولی این نظام حتی با استثمارِ ددمنشانه هم قادر به ادامه روند خود نیست و تنها با استعمار، سیاست‌های امپریالیستی، جنگ و نسل‌کشی می‌تواند برای مدت کوتاهی به رونق اقتصادی برسد.

خود را به "پست‌مدرنیسم" سنجاق کرده‌اند

به اعتقاد این فعال کارگری، تاریخ چند صدساله‌ی این مناسبات، دلیل روشن این واقعیت است؛ اقتصاددانان بازار آزاد گفتگو از نظریه‌ی نوین (سرمایه داری و تعدیل ساختاری) می‌کنند ولی هیچ اشاره‌ی به درون‌مایه و سرشت این نگرش نوین نمی‌کنند.

او ادامه می‌دهد: از سوی دیگر، واقعیت‌ها بیانگر پیوند ارگانیک لیبرالیسم با نئولیبرالیسم و پست‌مدرنیسم است. در واقع جهان بینی لیبرالی و نئولیبرالی در این دوران فرسودگی و بیماری لاعلاج سرمایه داری، منطق خود را به نگرش پست‌مدرنیسم گره زده است، چون بدون نیاز به چند و چون و بررسی و پژوهش، نظریه پردازی برایش امکان پذیراست و نیازی هم به پاسخگویی هم ندارد! در مکتب پست‌مدرنیسم کافی است نقد کنید، اما دیگر نیازی به پرداختن به درون‌مایه و سرشت پدیده و چند و چون آن نخواهید داشت.

سخنگوی نیروی کار پروژه ای در ادامه به ایران و حامیانِ تعدیل ساختاری بازمی‌گردد: در ایران، امروز همین مناسبات اقتصادی کاربردی می‌شود و به همین علت، کلیه ی دستورات صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، بیش از ۳۰ سال است که عملی می‌شود. سردمداران و سیاستگذاران نیز بدون توانایی درک عوارض این مناسبات، آن را تایید می‌کنند که در برآیند آن، اضمحلال اقتصادی، ورشکستگی صنایع بزرگ و کوچک، بیکاری و فقر و فاصله طبقاتی، ابعادی نجومی یافته است. اولویت با خصوصی‌سازی است تا همه منابع و صنایع بزرگ و کوچک ایران را، حتی سهم نسل آینده را، به باد فنا بدهند.

نمونه های موفق هم وجود دارد

او به نمونه های موفقی می‌پردازد که با کنار گذاشتن سرمایه داری جهان وطنی به موفقیت دست یافته اند: قدرت اقتصادی چین و اشتغال میلیاردری آن، بدون فاجعه فقر گسترده، مانند آنچه در هند می‌گذرد، مدرک مستند برحق بودن مناسبات اقتصادی سوسیالیستی است. هند سرمایه دار، آمریکا و اروپا با ریاضت اقتصادی، بار بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه داری را به دوش مردم می‌ریزند^۱ و به بهانه ی رشد اقتصادی، سرمایه‌داران را از مالیات معاف می‌کنند و همواره برای این روش

^۱ رهبری. سندیکای پرتوان ای-گ-متال. آلمان، که بخش های کلیدی اقتصاد آن کشور را می‌پوشاند و در دست سوسیال دمکرات هاست، در کوران. اعتصاب دویست هزار نفری در ماه سپتامبر. دو هزار و نوزده میلادی به پشتیبانی از جنبش بوم زیستی جهانی، با گستاخی و دریدگی خودپیشه ای از شرکت در گردهمایی‌ها خودداشت و در کنار سران کنسرن‌هایی جاگرفت که شماری از آنان را زیر فشار افکار عمومی به دادگاه‌ها کشانده بودند. بیهوده نیست که بویژه کارگران چپ یونانی تبار آلمان، خنثی کردن و حتی برون راندن این کسان در رهبری سندیکاها را در دستورکار خود نهادند و دگرچپ‌ها را که هنوز در بیراهه‌ها گام برمی‌داشتند، تا اندازه ای به درآمدن بدین گذار واداشتند. سوسیال دمکرات‌های آلمان در آغاز سده ی بیست و یک میلادی دست‌دست سندیکا‌های زرد و وابسته به خود، پیاده کننده ی سیاست های بیدادگرانه ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شرکت های فراملی، همانا خصوصی سازی های خانمانسوز و ریاضت کشانی های دردآلود و دگره، بودند.

ضدِ مردمی خود، توجیه می‌سازند. از سوی دیگر، مخالفت مردم را مانند آن چه در وال استریت رخ داد با سرکوب پاسخ می‌دهند. سرمایه داری جهانی تحت نامِ دموکراسی، دیکتاتوری را در شکل پنهان ولی مافیایی ادامه می‌دهد تا روشنفکران دموکراسی زده با ندیدن واقعیت های پنهان شده در این ساختارِ استثمارگر، به توهمات انتزاعی خود برسند و در مدح آزادی که از آن جز شکلی بدون درون مایه نمی شناسند، شعرهای سوزناک "مدرن" و سنتی بسرایند و مقاله ها بنویسند و مانند مسخ شدگانی از خود بیگانه، با قوانین استثمارگرانه ی سرمایه داری، زندگی بی محتوای انسانی خود را ادامه دهند.

او در پایان تاکید می‌کند: ایدئولوژی ای که بهره کشی انسان از انسان را نه تنها مجاز بلکه صواب می‌داند، جای هیچ دفاعی ندارد و ما نیز نباید با گرتة برداری از این ایدئولوژیِ برده داری، کارگران و مردم را به لطایف الحیل و به نام تعدیل و خصوصی سازی، به ورطه ی نابودی بکشانیم.^{۲۱}

ما در این انبار گندم می کنیم
گندم جمع آمده گم می کنیم
می نیندیشیم آخر ما بهوش
کین خلل در گندم است از مکر موش
گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟^{۲۲}

نام‌ها و ننگ‌ها

جنبش کارگری را در خوزستانِ نفتی چگونه سرکوبیدند تا نفت را بالا بکشند

فشرده‌ی نوشتار: بنا بر رسانه‌های برون مرزی، سرپرست موقت ریاست جمهوری پس از مرگ ریسی، در کشتار دانشجویان دانشگاه جندی شاپور اهواز نقش فعالی داشته است. یکی از کشته شدگان یورش به دانشگاه اهواز، پزشک شاغل در بیمارستان نادری دکتر اسماعیل نریمیسا، جراح اورتوپدی و از طرفداران فداییان می باشید. دکتر نریمیسا را با ضربات چاقو زخمی کرده بودند: "وی را سه روز بعد از بازداشت در خانه‌ی پیشاهنگی زیتون کارگری اعدام کردند. با چاقو زده بودند توی روده هاش. قبل از اینکه تیر خلاص بزنند او را آتش و لاش کرده بودند". دکتر نریمسیا در محله زیتون کارگری یک درمانگاه را برای کمک به مردم محروم اداره می کرد. احمد جنتی رسماً از مردم خواسته بود، به این درمانگاه که به گفته‌ی او "درمانگاه کمونیست‌ها" می باشید، نروند.

او یک چهره شناخته شده و به یک معنا نشان شده برای چاقوکشان ولایی بود. در خوزستانِ نفتی، چاقوکشانی از تبارِ "حسین بی ام و"، پیش از جنگ عراق نیز پیایی در کارِ چاقو زدن و به کتک گرفتنِ "کمونیست ها" در محله ها و دانشگاه ها و بیمارستان ها و سیاهچال ها و دگره بودند. در کورانِ جنگِ هشت ساله با عراق، که خمینی "نعمت" اش نامید، یکان های اقتصادیِ خوزستان را درهم کوبیدند، جنبشِ کارگریِ جنوبِ نفتی را سخت به خاک و خون کشاندند، و "زیرمیزی" میلیاردها دلار از فروشِ ناآشکار و آشکارِ طلايِ سیاه را به جیب زدند.

.....

بنا بر رسانه های برون مرزی، سرپرست موقت ریاست جمهوری پس از مرگ ریسی، در کشتار دانشجویان دانشگاه جندی شاپور اهواز نقش فعالی داشته است. همه ی گزارش ها و داده هایی که در باره ی پیشنهادی و پیشنهادی وی در رسانه های جمهوری اسلامی وجود دارد مربوط به سال های مسئولیت وی به عنوان مسئول بهداری سپاه دزفول، معاون استانداری خوزستان، ریاست ستاد اجرایی فرمان امام و از آنجا به بعد تا رسیدن به معاونت ریاست جمهوری است. با این که در باره این دوره از فعالیت های وی اطلاعات زیادی منتشر شده، اما به نقش او در دوران دانشجویی اش در سرکوب و قتل دانشجویان دگراندیش در جریان درگیری ها در جریان انقلاب فرهنگی و در حوادث خونین دانشگاه جندی شاپور کمتر پرداخته شده است.

فرمانده افراد مسلح لباس شخصی و نظامی و اوباش

بنا به گزارش ها وی در سال ۵۹ در جریان تهاجم حکومت به دانشگاه های کشور فرمانده گروهی شامل چند صد نفر افراد مسلح با لباس شخصی و نظامی و اوباش اجیر شده بود و با محاصره دانشگاه جندی شاپور حمله به

دانشجویان را سازمان می داد. پاسداران از فاصله نزدیک دانشجویان را با تیر می زدند.

او فرزند شیخ عباس امام جمعه موقت دزفول، از اعضای انجمن اسلامی دانشگاه‌ها بود. وی در سال‌های منتهی به انقلاب ۵۷ همراه با افرادی مانند علی شمخانی و محسن رضایی و عضوی از گروه "منصورون" بود. منصورون در خوزستان شکل گرفت و علیه حکومت پهلوی فعالیت می‌کرد. او پس از تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در خوزستان به‌عنوان مسئول بهداری سپاه دزفول گماشته شد و در جنگ ایران و عراق هم این سمت را بر عهده داشت.

احمد جنتی که در فاصله بین سال‌های ۵۷ تا ۵۸ به عنوان حاکم شرع در استان خوزستان حکم اعدام‌ها را صادر می‌کرد، در اردیبهشت ۵۹ که جنایت دانشگاه جندی‌شاپور اتفاق افتاد امام جمعه موقت اهواز بود و از آن پس بود که مدارج ترقی در ارکان نظام را طی کرد؛ ابتدا به امامت جمعه تهران منصوب شد و سرانجام هم به ریاست مجلس خبرگان رهبری رسید. عوامل سرکوب در اهواز بر اساس یک الگوی تکرارشونده در همه شهرهای ایران گوش به فرمان او بودند.

چهار روز پس از سخنرانی تند خمینی

در گزارش‌ها آمده است: سرکوب در دانشگاه جندی‌شاپور با صدور اطلاعیه احمد جنتی به عنوان امام جمعه اهواز در سه شنبه ۲ اردیبهشت ۵۹ چهار روز بعد از سخنرانی شدیدالحن خمینی آغاز شد. جنتی در این اطلاعیه که چندین بار هم از رادیو و تلویزیون پخش شد، از حامیان حکومت و از نیروهای سرکوبگر خواسته بود که در دانشگاه جندی‌شاپور برای اقامه نماز گرد بیایند. در میان این افراد نیروهایی که به سلاح‌های سرد و گرم مجهز بودند نیز حضور داشتند.

محله کمپلو (کوی انقلاب) در غرب اهواز، از سمت شرق به لشکرآباد و پل راهنمایی و رانندگی و از سمت غرب به خیابان شیخ بهایی و چهار راه شیخ بها محدود می شود. احمد جنتی در مسجدی در لشکرآباد مستقر می شود. از گزارش ها: من دانشجوی پزشکی دانشگاه جندی شاپور بودم. از دانشجویان پیشگام بودم و شرکت فعال داشتم. مستقیماً احمد جنتی و سرپرست بعدی ریاست جمهوری و یارانش سرکوب دانشجویان را هدایت می کردند. من در آن زمان در لشکرآباد اجاره نشین بودم. جنتی در مسجد لشکرآباد رفته بود بالای منبر. می گفت: مسلمان‌ها! کافران دانشگاه را گرفته‌اند. وظیفه شماست که دانشگاه را آزاد کنید. ارادل و اوباش را به چوب و چماق و زنجیر و باتون و چاقو و قمه مسلح و بسیج می کردند و به طرف دانشگاه می فرستادند.

هسته ی اصلی ارادل و اوباش

از گزارش ها: افراد محله های اغلب محروم، هسته اصلی گروه‌های ضربت را تشکیل می دادند. فرماندهان سرکوب، از قبل تدارکات لازم را دیده بودند: به بهانه بمب گذاری، بیمارستان شماره یک اهواز را تخلیه کرده و نیروهای نظامی را هم در اطراف دانشگاه مستقر کرده بودند و تردد خودروها به دانشگاه نیز محدود شده بود ... جنتی ارادل و اوباش را بسیج کرده بود. با قمه می زدند. هیچگونه ملاحظه‌ای نداشتند. حمله بعد از ظهر اتفاق افتاد. او (سرپرست موقت ریاست جمهوری پس از مرگ ریسی) عضو انجمن اسلامی بود و هر موقع جنتی یا خزعلی می خواستند دانشجویان انجمن اسلامی را بسیج کنند برای کاری، سر و کله اش در مسجد لشکرآباد پیدا می شد ... از بلندگوهای مساجد در سراسر اهواز به ویژه در نادری، زیتون کارگری و لشکرآباد مداوماً از مردم خواسته می شد که برای "نجات دانشگاه" به مهاجمان بپیوندند.

از بالای منابر از بلندگوها ادعا می کردند که دانشجویان کمونیست، مسلمانان را دارند می کشند ... سازمان دانشجویان پیشگام در دانشکده علوم پزشکی مستقر بود. برای رسیدن به آنجا اما مهاجمان می بایست ابتدا از دانشکده کشاورزی عبور می کردند ... دانشگاه جندی شاپور یک در ورودی آهنی بزرگ داشت. از این در که وارد شویم، ابتدا به دانشگاه کشاورزی می رسیم. آن‌ها هجوم آورده بودند و دانشجویان هم مقابلشان ایستاده بودند و شعار می دادند ... (آنها) دست به سلاح بردند و شروع کردند به شلیک کردن به بچه‌ها ... هفت هشت نفر از بچه‌های اهواز افتادند و به خون درغلتیدند. بعضی از بچه‌ها به طرف خوابگاه فرار کردند و بعضی‌ها هم به سلف سرویس پناه بردند. سلف سرویس را بستند و شروع کردند به کتک زدن بچه‌ها، هجوم به بیمارستان‌ها، آش و لاش دکتر نریمیسا و دانشجویان زیر فشار نیروهای سرکوبگر. دانشجویانی که در حال مقاومت بودند مجبور به عقب نشینی شدند. عده‌ای به بیمارستان گلستان گریختند.

از گزارش‌ها: همه توی بیمارستان بودیم. روپوش‌های سفید را بین دانشجویان توزیع می کردند که نتوان آن‌ها را به راحتی شناسایی کرد. بیمارستان را محاصره کردند و ریختند و عده‌ای را از طبقه سوم از پنجره پرت کردند پایین و باقی را هم بازداشت کردند و به ساختمان شهرداری منتقل کردند. بعدش هم به بیمارستان رازی در خیابان نادری اهواز هجوم بردند.

یکی از پزشکان شاغل در بیمارستان نادری دکتر اسماعیل نریمیسا، رزیدنت جراحی اورتوپدی و از طرفداران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود. نریمیسا را با ضربات چاقو مجروح کرده بودند: او را سه روز بعد از بازداشت در خانه‌ی پیشاهنگی زیتون کارگری اعدام کردند. با چاقو زده بودند توی روده هاش. قبل از اینکه تیر خلاص بزنند او را آش و لاش کرده

بودند. باید همین جا یادآوری کرد که نریمسیا در محله زیتون کارگری یک درمانگاه را برای کمک به مردم محروم اداره می کرد. احمد جنتی رسماً از مردم خواسته بود به این درمانگاه که به تعبیر او "درمانگاه کمونیست‌ها" بود مراجعه نکنند. بنابراین او یک چهره شناخته شده و به یک معنا نشان شده بود.^{۲۳}

پیرامون شیوه ی نگارش

در بخشی از این کتاب

یادداشت یکم:

واژه های آمیخته یا مرکب را دانسته، گاه پیوسته و گاه گسسته نویسیده ایم، چرا که شماری از آنان در نوشته ها این گون جافتاده اند. با این همه می توان در نگارش آنان نیز روشی یکسان برگزید. از پیشوندها، پیشواژه ها، پسوندها^۱ و نیز پسواژه ها نه در یک معنا، بلکه در چند معنای جافتاده^۲ در زبان امروزی، سودستانده ایم.^۳ در گزینش کارواژه ها و واژه ها به فشردگی و رسایی و نیز امکان جاناندازی آنان ویژنگریسته ایم.^۳ بدین روی، از کاربردن شماری از کارواژه ها و واژه های درست اما بسیار ناآشنا برای خوانندگان کنونی (جز چند کارواژه و واژه) پرهیزیده ایم. آزمون های آینده خواهد آشکاراند که تا کدام کرانه ها می توان برای "رستاخیز" در ساختار زبانی و "مرزبندی" در دستور زبانی - همانا دگرگونی هایی ناگزیر و بنیادی برای امروزاندن زبان مان - نوردید. در هر دوی این پهنه ها، پایواژه ها یا مصدرها جایگاهی دارند بسیار برجسته و دراندازنده.

^۱ پسوند را «مزید موخر» یا افزوده ی پسین نیز خوانده اند، که اکنون کمابیش ورافتاده است. در واژه نامه های کنونی، مزید را «افزون کرده شده» (و نه افزوده)، و موخر را «خلاف مقدم» (و نه پسین) هم نوشته اند.

^۲ برای نمونه، پسوند «وار» برای چگونگی و دارندگی و ماندگی و چندبارگی در زبان دری، جافتاده و برای خواننده و شنونده تا اندازه ای رسا شده است، بدین روی آنان را در این معناها کاربرده ایم. هستند پژوهشگرانی که در این پهنه و دیگر گستره های واژه سازی، دگرمی اندیشند: «این قاعده ای است، هر واژه (با پیشوند و پیشواژه و پسوند و پسواژه، یا بدون آن) برای یک معنی و هر معنایی برای یک واژه». این هنجاره یا «قاعده» را می توان بیشتر در زبان دانشورانه - و بساکمتر در زبان نادانشورانه - کاربرد، تا دریافتن دانش-واژه ها آسان تر گردد: برای نمونه سامانیدن واژه هایی چون واقعی و حقیقی و درست و راست، که حتی در نوشته های امروزی اجتماعی-اقتصادی-فلسفی، «هرج و مرج» گونه می آیند.

^۳ نگرش ویژه داشته ایم، یا ویژنگریسته ایم (ویز از ویزیدن: «بیامیزد و بکوبد و بویزد»)

یادداشت دوم:

نزدیکا همه ی واژه ها یا نوواژه های کارآییده در واپسین کتاب های نگارنده ی این دفتر، روشمندان و با آغازیدن از پایواژه ها یا مصدرهای ساده ی پارینی یا کنونی یا ساختگی، رده آراسته یا ساخته شده اند. در این زمینه نمونه ای می آوریم از نوپایواژه ی "سامانیدن":

سامانیدن - بسامان شدن	مصدر ساختگی	منظم شدن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	منظم کردن
سامانیدن - سامان داشتن	مصدر ساختگی	نظم داشتن
ساماناندن - سامان دادن	مصدر ساختگی	نظم دادن
سامانیدن - سامانه داشتن	مصدر ساختگی	نظام داشتن
ساماناندن - سامانه دادن	مصدر ساختگی	نظام دادن
سامانیدن - سامانش داشتن	مصدر ساختگی	انتظام داشتن
ساماناندن - سامانش دادن	مصدر ساختگی	انتظام دادن
سامانه	system	نظام
سامان		نظم
ناسامان - بی سامان		بی نظم
سامانیده - بسامان		منظم
سامانش		انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		قابل انتظام
سامانیدنی - سامان پذیر		نظم پذیر
ناسامانیدنی - سامان ناپذیر		نظم ناپذیر
سامانیدنی - سامانه پذیر		نظام پذیر
ناسامانیدنی - سامانه ناپذیر		نظام ناپذیر
سامانمند - سامانه‌مند	orderly; systematized; in good order	نظام‌مند
سامانمندی - سامانه‌مندی		نظام‌مندی
سامانندگی - سامان دهی - سامان بندی	systematization	نظم دهی
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم پرداز
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		منظم کننده
ساماننده - سامانگر - سامان پرداز - سامان دهنده		نظم دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانه پرداز - سامانه دهنده		نظام دهنده
ساماننده - سامانگر - سامانشگر - سامانش دهنده		انتظام دهنده

در این روشِ واژه سازی، نمونه وار، پذیرفتن را با قبول کردن، درپذیرفتن را با اعتراف کردن، و پذیرفتن را با ضمانت گشتن برابر نهاده ایم، و به کمک آنان جدایی‌ها^۱ یا جداشده‌هایی برای قبول و اعتراف و ضمانت و دگره، برستانده ایم (یا چون پاییدن و پایاییدن برابر با ثبات داشتن و ثبات دادن، با جدایی‌های آنان: پایید یا تثبیت، پایا یا ثابت، پاییدگی یا ثبات، ناپاییدگی یا بی‌ثباتی، پایایش یا اثبات).

همین هنجاره و روش را درباره‌ی واژه‌های درآییده به زبان کنونی کارگرفته ایم.

بدین گونه "چالشیدن" و "چالشاندن"، برگرفته از واژه‌ی ترکی چالش، برابر با "چالش کردن یا زد و خورد کردن" و "به چالش کشاندن یا به زد و خورد کشاندن" آمده اند (چون رقصیدن و رقصاندن).

بسیاری از تک-واژه‌های آسان و رسا از همسایگان و خویشاوندانمان در باختر آسیا را نیز از این راه می‌توان، و از دیدگاه نویسنده می‌بایید، به زبان دری^۲ کنونی روشمندانه و مرزدارانه افزایش داد.

^۱ جداییید (چون تراوید از تراویدن) یا جدایییده یا جداشده، از جدایییدن و جداییاندن
^۲ در این نوشتار دانسته این زبان را، که می‌توان "زبان لاتین" ساده‌ی باختر آسیا نامیدش، بویژه دری خوانده ایم و نه تاجیکی یا فارسی یا پارسی و دگره. ما به انگیزه‌ی آنکه این زبان "درگاهی" یا "درباری" ("دری" برگرفته‌ی آنان) ریشه در دیوانخانه‌های آسیای میانه (بویژه بلخ، بخارا، بدخشان، مرو) دارد و هم اینک در کشورها و سرزمین‌های گوناگونی برون از ایران بدان سخن می‌گویند آن را دری نخوانده ایم، بلکه ویژگی‌گون بدین روی که آراییده و ویرایییده‌ی این زبان "دیوانی"، علیرغم سترگ-آسیب‌های رسیده بدان در سده‌های گذشته، می‌تواند در "بازارهای همگرای باختر آسیا" و آیندنهادهای برآمده از آن، اندک اندک جایی را بیابد که زبان انگلیسی در بازار مشترک اروپا: جافتادن یک زبان منطقه‌ای در باختر آسیا، به معنای برچیدن گویش‌ها و زبان‌های سرزمینی نیست، بلکه در راستای گسترش همگرایی اجتماعی-فرهنگی در یک پهنه‌ی بزرگ اقتصادی است با تاریخ درخشان چند هزارساله، باری هنوز بسیار واپس مانده و در کشاکش فرورفته.

برای ساختن پایواژه‌های ماده‌ی آینده و نیز پایواژه‌های فراگذارده، می‌توان پسوندهای "یدن" یا "دن" (چون چالشیدن یا چالشدن) و "اندن" یا "انیدن" (مانند چالشانیدن یا چالشاندن) را کارگرفت.

ما دانسته از پسوندهای "یدن" و "اندن" بیشتر سودستاده ایم، چرا که نزدیکاً در همه‌ی پایواژه‌های ساختگی گذشته و اکنون آنان را افزاتر کاربرده اند: هم سراینندگان و نویسندگان (چون طلوعیدن و قبولاندن) و هم مردم کوچه و بازار (مانند لاسیدن و لنباندن).

یادداشت سوم:

در زبان دری چون همه‌ی زبان‌های پیشرفته‌ی جهان، بجا و بایسته است که بویژه یک دستورزبان^۱ روان باشد. در زبان دودبیره‌ی کنونی^۲ همزمان دو دستورزبان دری و عربی کارآیند. بدین روی نه تنها تک-واژه‌های سودمند و نیازیده، بلکه انبوه-واژه‌های ناآشنا و نانیازیده به زبان افزوده می‌شوند. دبیره‌ی کنونی و روان در باختر آسیا، دبیره‌ی میرا و "قرون وسطایی" است و با کناراندن همه سویه‌ی کاتوزیان و همتایان بنیادگرای شان از نهادهای آموزشی-دیوانی-دادگستری، به گمان بسیار به تاریخ خواهد پیوست.

یکی از برجسته‌ترین شیوه‌ها برای دستیابی به "مرزبندی" در زبان دری، که فرهیختگانی چون احسان طبری و احمد کسروی نیز بر بایستگی آن پافشرده‌اند، از دیدگاه نگارنده، بهره‌گیری روشمندان از زبان "یک دبیره" یا "یک دستورزبانی" است.^۳

^۱ از دستورزبان‌های دیگر می‌توان آنجا که بایسته و بجاست (از آن میان، برای ساختن دانشواژه‌ها) بهرستانید، باری نه بدانگون که در زبان کنونی روان است.

^۲ ما در اینجا "دبیره" را کمابیش همسان با دستورزبان گرفته ایم.

^۳ این بدان معنا نیست که بر بهره‌گیری جایجای از دستورزبان‌های دیگر جهان برای واژه‌سازی، چشم پوشیم.

از این راه می توان تک-واژه هایِ سودمند و نیازیده را بویژه از گُدارِ پایواژه ها به زبان دری افزایش داد، و روشمندان از آنان واژه های روزمره و دانشورانه سازید: مانند پایواژه های فهمیدن و فهماندن از واژه ی عربی آسان و رسای "فهم"، و ساخت-واژه هایِ آنان، چون فهمنده و هم فهمی و فهمیدنی و نافهمیدنی و فهمانیدنی، به جای واژه هایِ برآمده از دستورزبان عربی چون فهیم و تفاهم و دگره.

با بهرستانی از روش یک دبیره، آموزنده ی زبان دری بی نیاز است از یادگیریِ دستورزبانی دیگر، و این گامی است بلند در گُدارِ آسانیدنِ زبانِ کنونی بویژه برای آن دسته از مردمانِ باختر آسیا که عربی نمی دانند.

یادداشت چهارم:

به باژگون دیدگاهِ شماری از پژوهندگانِ زبانِ دری درباره ی پرهیزیدن از پایواژه های دوریشه ای یا چندریشه ای (چون انباشتن و انباریدن، یا گفتن و گوئیدن، یا سوختن و سوزیدن)، ما بهره برداری از آنان را بویژه در زبان ادبی بجا و درست می دانیم، نه تنها برای ساختن نوواژه های بیشتر، بلکه برای آفریدن نوشته های رنگین تر.

بویژه سُرودارها و نویسارهای^۱ آهنگین و قافیه-مند نیازمندند به این انبان-واژه هایِ همگون اما ناهموزن. دو نمونه از مولوی: برق می انداخت می "سوزید" سنگ - ابر می غرید رخ می ریخت رنگ^{۲۷}، و نیز، می "شکافیدند" تن هاشان به نیش - تا برون آرند پیکان ها ز ریش^{۲۸} (همانا

^۱ در این پژوهش، کتبی و شفاهی را نویسه ای و گوئی ای، و نثری و نظمی را نویساری و سُروداری خوانده ایم: از نویسدن، گوئیدن، و سُرودن (سراییدن).

کارگیری "سوزیدن" و "شکافیدن" به جای "سوختن" و "شکافتن" به انگیزه‌ی وزنِ چکامه^۱ (۲۹).

با این همه، همانگون که بارها آمازه و اشاره کرده ایم، برای دراندازیِ زبانِ آسان باری توانا، بجاست که بر بهره‌گیری از پایواژه‌های برآییده از ماده آینده (چون خوابیدن بجای خفتن) بیشتر پافشاریم، چرا که با یادسپاری تنها و تنها یک پایواژه یا مصدر می توان همه‌ی کارواژه‌ها یا فعل‌های ناگذرا و گذرا و بازگذرایِ زمان‌های گذشته و کنونه و آینده را صرف کرد.

این توانایی در کمتر زبانی می باشد. برای نمونه در زبان انگلیسی و آلمانی برای صرفِ زمان‌های گذشته و کنونه و آینده‌ی بسیاری از پایواژه‌ها می بایست چندین کارواژه یا پارکاواژه را یادسپرد،^۲ آن هم کمابیش بدون

^۱ گمانیدنی است که "مولوی بلخی" از دستور زبان پهلوی نیز در چکامه‌های اش بهرستاده باشد، چرا که "جامی" می سراید: "مثنوی مولوی معنوی - هست قران در زبان پهلوی".
^۲ کسانی زبان انگلیسی را "ساده‌ترین" زبان جهان برای یادگیری شماریده اند. دست کم در این زمینه‌ها، می توان زبان دری را آسان تر، و نیز رساتر، از زبان انگلیسی دانست: یکم: توانایی بیشتر در بکارگیری سرافزودها و پی افزودها برای ساختن آسان نوپایواژه‌ها و نوواژه‌هایی که می توان به سادگی ریشه‌ی شان فهمید و دریابید (نمونه: بنگرید به پایان یادداشت‌ها).
دوم: صرف کردن ساده‌ی همه‌ی زمان‌های پایواژه‌های ماده‌ی آینده بیشتر به کمک خود آنان (نمونه: می خوری، خورده‌ای، خورده بودی، خواهی خورد)، انگلیسی اغلب نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: eat, ate, eaten). سوم: صرف کردن همه‌ی پایواژه‌های ماده‌ی گذشته برای زمان‌های گذشته و آینده بیشتر به کمک خود آنان (نمونه: رفت، رفته‌ای، رفته بودم، خواهم رفت)، و برای کنونه یا حال و فرما یا امر و دیگره تنها با یادگیری یک کارواژه (نمونه: "رو" در می روم، "گو" در بگوئید)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). چهارم: پرسشی کردن ساده‌ی پایواژه‌ها، از آن میان، با واگرداندن آهنگ در گفتار یا آوردن نشانه‌ی پرسش در نوشتار (نمونه: می خوری؟ خورده‌ای؟ خورده بودی؟ خواهی خورد؟)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). پنجم: منفی کردن کارواژه‌ها تنها با افزودن "ن" به آغاز آنان (نمونه: نمی خوری، نخورده‌ای، نخورده بودی، نخواهی خورد)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به کارواژه‌های بیشتر (نمونه: به پایین بنگرید). ششم: توانایی در "جمع" بستن با "ها"، تقریباً همه جا (نمونه: گفتن‌ها، کلاه‌ها، خوب‌ها در کنار خوبان، مدرسه‌ها در کنار مدارس)، انگلیسی کمابیش نیازمند به دیگر واژه‌ها (نمونه: Women, Men, Children). هفتم، "تفضیلی" یا "عالی" کردن آسان و

توانایی در ساختن پایواژه های فراگذارده از ماده ی آینده ی پایواژه ها (چون خواباندن از خوابیدن، یا افروزدن و افروزاندن از افروزندن).

رده آرای پایواژه ها بر پایه ی ماده ی آینده - به جای دسته بندی آنان به پایواژه های "باقاعده" و "بی قاعده" و دگره - و کارگیری آماجمند و پیگیر آنان نه تنها به آسان تر شدن زبان دری می انجامد (زیرا بدینسان همه ی پایواژه ها کماکم باهنجاره و "باقاعده" نیز بکار می روند و فهمیده

هنجارمند اغلب ساخت ها یا صفت ها با "تر" یا "ترین" (نمونه: زیباتر و زیباترین، خوبتر و خوبترین، بدتر و بدترین، کم بهاتر و کم بهاترین، پربهاتر و پربهاترین)، انگلیسی اغلب پیچیده تر و نیازمند به دیگر واژه ها (نمونه: به پایین بنگرید). هشتم: دارندگی یا "تعلق" گرفتن به کمک خود ضمیرهای شخصی ("من، تو، او، ما، شما، ایشان"، نمونه: کتاب من، کتاب او) یا با پی افزودهها ("م، ت، ش، مان، تان، شان"، نمونه: کتابم، کتابش)، انگلیسی نیازمند به واژه های دیگر (نمونه: her, his, their). نهم: توانایی بیشتر زبان دری در "پیوند" دادن ساده ی چندین واژه ی بهم وابسته، بویژه به کمک "کسره" یا "ی"، برای رساندن رساتر درونه ی جمله به شنونده (نمونه: ما آموزگاران "اندک نان مانده در سفره ی فرزندان خود را به حلق دزدان و اختلاس گران ردای دولتمرد پوشیده نمی ریزیم")، در زبان انگلیسی گاه ناآسان تر بودن و گاه نبودن اینگون "پیوند" ها (نمونه: به پایین بنگرید). در زبان توانای آلمانی که به زبان فلسفه نامور است، "پیوند" دادن گسترده ی واژه های بهم وابسته، که برای گشاییدن و فهمانیدن رساتر گفتارهای گوینده بایسته اند، دسترس اند، باری پیچیده. گونه گونه در مذکر و مونث و خنثی و جمع، آنهم به چهارگونه **Nominativ, Genitiv, Dativ, Akkusativ**. دهم: توانایی بیشتر زبان دری در گذرا یا بازگذرا کردن آسان و سامانمند پایواژه ها (نمونه: خوراندن از خوردن، جهانندن از جهیدن) برای پروریدن نوکارواژه ها و نوواژه های فشرده و رسا. یازدهم: توانایی بیشتر در واگرداندن آسان پایواژه ها، از آن میان، پایواژه های ماده ی گذشته (نمونه: باشیدن از بودن، خیزیدن از خاستن) برای ساختن نوکارواژه ها و نوواژه ها، بویژه به کمک "وندها"، که می توان به آسانی ریشه ی شان یابید و فهمید. و اینهم چند نمونه برای سنجش سادگی و پیچیدگی دو زبان بویژه در پهنه ی کارگیری کارواژه ها:

She ate - Did she eat? - She didn't eat (او خورد - او خورد؟ - او نخورد)

She has eaten - Has she eaten? - She hasn't eaten (او خورده - او خورده؟ - او نخورده)

She eats - Does she eat? - She doesn't eat (او می خورد - او می خورد؟ - او نمی خورد)

She will eat - Will she eat? - She won't eat (او خواهد خورد - او خواهد خورد؟ - او نخواهد خورد)

where were you on Thursday at nine in the evening (پنج شنبه شب ساعت نه کجا بودی؟)

bad, worse, worst - beautiful, more b., most b. (بد، بدتر، بدترین - زیبا، زیباتر، زیباترین)

my beautiful wife, the colour of his car, her friends' car (زن زیبای من، رنگ ماشین اش، ماشین دوست اش)

ما اینجا نمونه هایی از گذشته ساده (ماضی مطلق)، گذشته نزدیک (ماضی نقلی)، کنونه (مضارع اخباری) و آینده ساده (مستقبل) آورده ایم. در دیگر زمان ها، گذشته دور (ماضی بعید)، گذشته روان (ماضی استمراری)، آینده همراه (مضارع التزامی) و دیگره نیز هنگامه بیشاکم اینگونه است.

می شوند)، بلکه بر رسایی آن می افزاید، چرا که با اینگون رده آرای می توانیم پایواژه هایِ هم‌ریشه را کمابیش به سادگی دریابیم، و در پی آن، کاربندیم.

نمونه ای جافتاده از آن در زبان امروزه: "خوابیدن" و خواباندن (کنار "خفتن" و خواباندن).

نمونه ای جانیاقتاده از آن در زبان کنونی: "بخشاییدن" و بخشایاندن (در کنار "بخشودن" و بخشایاندن)، تا با بخشیدن و بخشاندن اشتباه نشود.^۱

نمونه ی کوتاشده ی جافتاده ای از آن در زبان امروزی: "آوردن" کنار "آوریدن" ("آورانیدن" به معنای شدنی "احضار کردن" شوربختانه بکار گرفته نمی شود). در شماری از گویش هایِ سرزمینی، از آن میان گویش یغنوبی، هنوز شیوه ی پارین و آسان سازیدن و گوییدن کارواژه ها از ماده ی آینده روان است.^{۳۱} نمونه هایی از زمان های گذشته و کنونه و آینده:

افتیده ام	می افتم	خواهم افتید
افتانده ام	می افتانم	خواهم افتاند
پروریده ام	می پرورم	خواهم پرورید
پرورانده ام	می پرورانم	خواهم پروراند
پیچیده ام	می پیچم	خواهم پیچید
پیچانده ام	می پیچانم	خواهم پیچاند
جهیده ام	می جهم	خواهم جهید
جهانده ام	می جهانم	خواهم جهاند

^۱ بخشودن برابر نرم دلی کردن، بخشیدن برابر دهش کردن

چرخیده ام	می چرخم	خواهم چرخید
چرخانده ام	می چرخانم	خواهم چرخاند
رَویده ام	می رَوم	خواهم رَويد
رَوانده ام	می رَوانم	خواهم رَواند
روییده ام	می رویم	خواهم روید
رویانده ام	می رویانم	خواهم رویاند
دویده ام	می دوم	خواهم دوید
دوانده ام	می دوانم	خواهم دواند
فهمیده ام	می فهمم	خواهم فهمید
فهمانده ام	می فهمانم	خواهم فهماند
کَشیده ام	می کَشم	خواهم کَشد
کَشانده ام	می کَشانم	خواهم کَشاند
گیریده ام	می گیرم	خواهم گیرید
گیرانده ام	می گیرانم	خواهم گیراند
گوییده ام	می گویم	خواهم گوید
گویانده ام	می گویانم	خواهم گویاند
وزیده ام	می وزم	خواهم وزید
وزانده ام	می وزانم	خواهم وزاند

¹ جهیدن و جهانندن یا جهانیدن، دویدن و دواندن یا دوانیدن. نمونه ای از گلستان سعدی: اسب در میدان "وقاحت جهانید و بر من دوانید".

² نمونه ای از کاربرد "گیرانندن" در ادبیات پیشین ما: "شاهی که زمین را به ز من گیرانده - دنباله ی چین را به ختن گیرانده" (ملاطفر از آندراج - گیرانندن به دو معنا، مشتعل ساختن و ملحق کردن).

نمونه ای نویساری یا نثری از واژه ی شکوفایی زبان دری: "باد می وزانیم و نبات می رویانیم و آب می رانیم ... که خوب می وزانیم و می رویانیم و ایشان را از تو هیچ خبر نی" (کتاب المعارف).^{۳۳}

نمونه ای از بیهقی و برگردانی به دو شیوه: "جهان بر سلاطین گردد. هر کسی را برکشیدند، نرسد کسی را که گوید: چرا چنین است؟ که مامون گفته است: نحن الدنيا، من رفعا ارتفع و من وضعنا اتضع". برگردان یک نویسنده ی ایرانی: ما جهانیم، هر که را برکشیم و مقام دهیم برکشیده می شود و هر که را فرو گذاریم و دچار خذلان سازیم، افتاده می شود.^{۳۴} برگردان به شیوه ی بالا: "ما جهانیم، آنکه برکشانیم برکشد و آنکه فروفتانیم فروافتد"^۳ (رسا و فشرده، کمابیش به رسایی و فشردهگی عربی).

یادداشت پنجم:

برای شماری از پایواژه هایی که به انگیزه ی الفبای امروزی نمی توان آسان فهمید و کارگرفت، دیگرگونی در خط بایسته است:^{۳۵} پایواژه هایی چون "بریدن" baridan یا بُردن و براندن barāndan که در نوشتارها با "بریدن" boridan و بُراندن borāndan اشتباه می شوند، هم چنین،

^۱ نمونه هایی از پایواژه های برگرفته از ماده ی آینده بدون بندواژه ی "ی": افشاندن کنار افشانیدن، پراکندن کنار پراکنیدن، خواندن کنار خوانیدن. نمونه هایی از پایواژه های فراگذارده بدون بندواژه ی "ی": گرداندن کنار گردانیدن، چرخاندن کنار چرخانیدن، خواباندن کنار خوابانیدن.

^۲ برگردان از احسان طبری.

^۳ دگرنمونه: آنکه افرازانیم افرازد و آنکه فرویانیم فروید (افرازاندن و افرازیدن اینجا برابر بلندگردانیدن و بلندگردیدن - فرویاندن و فرویدن اینجا برابر کوتاه گردانیدن و کوتاه گردیدن).

^۴ از نامه ی یکی از پژوهشگران سده ی نوزده میلادی: اگر خط "عربی که در آن تا شش حرف پی در پی قیافه ای همانند دارند و برای حروف مصوته نیز علامتی نیست، نمی بود، من می توانستم سرپای دستور زبان فارسی را در عرض چهل و هشت ساعت حفظ کنم ... برای «وایت لینگ» (نویسنده ی کتاب منطق و دستور عمومی زبان، در پیوند با مختصات بنیادی یک زبان ساده ی جهانی) یک بدبختی است که فارسی نمی داند، اگر می دانست، آن گاه در این زبان، «زبان جهانی» مطلوب خود را به شکل کامل می یافت."

سپاریدن *sepāridan* یا سپردن (نمونه: سپرده بانکی) و سپاراندن *sepārāndan* که در نوشته ها با سپردن *separidan* یا سپردن (نمونه: سپری کردن سفر) و سپراندن *separāndan* جابجا می گردند. شماری از پژوهندگان زبان دری، بر پیاده سازی خطِ جانشینِ لاتین پای فشرده اند. بنگریم به دو دیدگاه درباره ی الفبای کنونی: "خط جانشین خط کنونی باید خط لاتین باشد، نه خط های ساختگی یا خطوط متداول دیگر" (طبری) ^{۳۷} "بهر دانستیم که به همان الفبای لاتین که دیگران نیز اقتباس کرده اند، قانع باشیم" (کسروی) ^{۳۷}.

می توان همزمان دو خط را نیز برگزید، آنچه در تاریخ ایران و جهان بی پیشینه نبوده است ^{۳۸} برای نمونه، خط کنونی (آنهم ویراییده و آراییده)، برای جلوگیری از بُردنِ پیوندِ تبارهایِ امروزی و فردایی با گنجینه ی هزاره ی گذشته، و خط لاتین (آنهم دگریده، چون ترکیه)، برای خواندنی شدنِ نویسارها و سرودارها نزدِ گویشگران زبان دری در چارسوی سپهر (از هندوستان و آسیای مرکزی و قفقاز گرفته، تا امریکا و اروپا و استرالیا).

یادداشت ششم:

برای نمایاندنِ امکان ها در ساختنِ واژه ها و پایواژه ها از پایواژه های ساده، نمونه ای می آوریم: گزیدن یا انتخاب کردن، و گزیناندن یا انتصاب کردن (برای داده های بیشتر به کتاب "کارواژه ها در زبان ما" از نویسنده ی این دفتر بنگرید).

برگرفته از گزیدن یا انتخاب کردن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیدن، بازگزیدن، درگزیدن، فراگزیدن، فرازگزیدن، فروگزیدن، واگزیدن، ورگزیدن، برون گزیدن، درون گزیدن، پس

گزیدن، پیش گزیدن، بس گزیدن، بیش گزیدن، دورگزیدن، دیرگزیدن،
زودگزیدن، روگزیدن، زیرگزیدن، ناگزیدن

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیدن، دشوار گزیدن، تک گزیدن، تهی
گزیدن، جدا گزیدن، خرد گزیدن، هیچ گزیدن، هرگز گزیدن، پی گزیدن، پا
گزیدن، چشم گزیدن، دست گزیدن، خون گزیدن، دل گزیدن، سرگزیدن، برباد
گزیدن، چند گزیدن، چون گزیدن، چه گزیدن، کس گزیدن، همان گزیدن،
هیچیک گزیدن، نیمه گزیدن، یگانه گزیدن، تاگزیدن، تک گزیدن

نمونه هایی از گروه سوم: گزید، گزیده، گزیدگی، گزیدمان، گزیدمانی، گزیدی،
گزیدنی، گزیدار، گزیداری، گزیدگاه، گزیدگاهی / گزین، گزینی، گزینش،
گزینشی، گزینشگاه، گزینه، گزینا، گزینایی، گزینان، گزینانی

برگرفته از گزیناندن یا انتصاب کردن

نمونه هایی از گروه نخست: برگزیناندن، درگزیناندن، فراگزیناندن،
فرازگزیناندن، و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه دوم: آسان گزیناندن، دشوار گزیناندن، تک گزیناندن،
تهی گزیناندن و ... (هم چون بالا)

نمونه هایی از گروه سوم: گزیناند، گزینانده و ... (هم چون بالا)

از پایواژه ی گزیدن هم چنین می توان نوپایواژه ساخت (بنگرید به دنباله ی
ارزیابی).

چرا می بایست از چنین انبانی از واژه ها و کارواژه ها^۱ کمابیش
درگذشت (صرف نظر کرد) و با آسان گیری، به کارواژه های

^۱ آنچه برای هنگامه ی کنونی تاریخ کشورمان سروده ام، برای زبان دری نیز کمابیش سرابیدنی
است:

پیماییدن است همان چیستان

و پاسخ آن.

مپرسید مرا راهی و نیمراهی،

گذار ی نیست

آمیزده ی کم زا رو آورد. بنا به یک پژوهش، از نزدیک به سه هزار کارواژه ی آمیزده یا مرکب، هزار و پنجاه و شش کارواژه با "کردن" ساخته شده اند، کارواژه هایی که زایایی کمی دارند.

یادداشت هفتم:

دری چون آلمانی زبانی است آمیزده ای یا ترکیبی، و نه "اشتقاقی"^۱. زبان آلمانی که به زبان پیچیده ی فلسفه نامور است، در ساختارهای واژه سازی توانتر است از زبان های انگلیسی و فرانسه. نگرستی اینک، زبان دری در بافتارهای واژه سازی از زبان آلمانی توانمندتر است، و افزون بر آن، آسان تر. توانایی بیشتر زبان آلمانی در سنجش با زبان دری، از آن میان، استوار است بر بهره گیری افزاتر آن از ساخت-واژه های پایواژه ای از سوئی، و شمار بیشاتر پایواژه های ساده از دگرسویی. شمار پایواژه های ساده ی فراگیر یا متداول (که بسیاری شان ساختگی هستند) در زبان کنونی آلمانی نزدیکند به هزار و پانصد، و شمار پایواژه های ساده ی پیشوندی دو برابر آن، همانا نزدیک به سه هزار.

در زبان آلمانی شماری پایواژه ی آمیزده یا مرکب چون "خشک کردن trocken machen" در کنار "خشکاندن trocken" نیز هست، باری آنان در نوشته ها، بویژه دانش نوشتارها، کم می آیند، و بهره گیری از اینگون پایواژه ها در گفتگوهای روزمره نیز فراوان نیست.

ما در دنباله ی این دفتر فهرستی از ده ها نوپایواژه ی ساده ی دری را دست رسانده ایم. شمار چشمگیری از این پایواژه ها در واپسین کتاب ها و نوشتارهای پژوهشی-ادبی نویسنده آمده اند. درین نوشته ها کوشیده ایم

مگر به سر نوردیدن.

(به سرنوردیدن به دو معنا: هُش نوردیدن و نیز تا پایان راه رفتن)
^۱ زبان عربی زبانی است "اشتقاقی".

هم روش های نوین پیشنهادی را کارگیریم، و هم آنان را برای خوانندگان - تا آنجا که شدنی است - دریابیدنی کنیم. آینده خواهد آشکاراند که با چه شتابی و چو چمانی^۱ می توان در گذارِ پرسنگلاخِ امروزاندنِ زبانِ دری، نوردید.

یادداشت هشتم:

برای ویراییدنِ پایواژه های آمیزده ی کم زایِ دری که بسیارند، و شوربختانه بر شمارشان پیایی افزاییده می شود،^۲ زمینه هایی در بافتِ پایواژه ها فراهم است.

نمونه هایی ویراییده از آنان: ارزیابیدن و ارزیاباندن از ارزیابی کردن، پافشریدن و پافشراندن از پافشاری کردن، بازگویددن و بازگویاندن از بازگویی کردن، آیندنگریدن و آیندنگراندن از آینده نگری کردن، پاداریدن و پاداراندن از پایداری کردن، پی بندیدن و پی بنداندن از پی بندی کردن، پی رویدن و پی رواندن از پیروی کردن، جلوداریدن و جلوداراندن از جلورداری کردن، جلوگیریدن و جلوگیراندن از جلوگیری کردن، چهرپردازیدن و چهرپردازاندن از چهره پردازی کردن، خودکُشیدن و خودکُشاندن از خودکشی کردن، خودخواهیدن و خودخواهاندن از خودخواهی کردن، راه گستردیدن و راه گستراندن از راه گستری کردن، زمینه چینیدن و زمینه

^۱ خرامی: از چمیدن و چماندن همبرِ خرامیدن و خراماندن

^۲ نمونه ای از نوپایواژه های آمیزده در نوشتارهای ایران: "روزآمد کردن" (روز + آمدن + کردن) به جای کارواژه ی ساده ی "امروزاندن" که بر پایه ی دستورزبان دری ساخته شده و از آن می توان فراوان واژه آفرید. جانندازی اینگون نوکارواژه های نازا یا کم ز را "کارشناسان زبان"، زمینه می چینند. بنگریم به باورهای یکی از آنان: "برطرف کردن کمبود فعل های بسیط بسیار آسان است ... (و آن) لغت سازی با افعال مرکب و گروه-فعلی است و نه جعل فعل." (همانا پرهیز از ساختن نوکارواژه های ساده با نمونه برداری از کارواژه های ساختگی. جافتاده ای چون چرخیدن و چرخاندن از چرخ، فهمیدن و فهماندن از فهم، رقصیدن و رقصاندن از رقص، یا پرهیز از ساختن پایواژه های ساده از دگرراه ها - که بسیارند و ما شماری از آنان را در این پژوهش دست رسانده ایم - بر بنیان دستورزبان دری).

چیناندن از زمینه چینی کردن، سرشماریدن و سرشماراندن از سرشماری کردن، کُنج کاویدن و کُنج کاواندن از کنجکاوی کردن، لاپوشیدن و لاپوشاندن از لاپوشی کردن.

از پایواژه های ویراییده ی دری بالا می توان شمار کمی نادانش واژه و دانش واژه بارآورید.

کارواژه های آمیزده ی عربی-دری را نیز که فراوانند، می توانیم اندکی بویراییم، باری به سختی می توانیم از آنان واژه ستانیم، مگرآنکه شماری از آنان را به پایواژه ی ساختگی یا مصدر جعلی واگردانیم.

برخی واگردانی های شدنی: جمعیدن و جمعاندن از جمع شدن و جمع کردن، حسیدن و حساندن از حس کردن و حس دادن، خطریدن و خطراندن از خطر داشتن و به خطر انداختن (چون فهمیدن و فهماندن با واژه های برگرفته ی شان، فهمیدگی و فهمیده و فهماندنی و نافهم و دگره).

یادداشت نهم:

برای فشردنویسی و آسان گویی، در گزینش نوواژه ها در آغاز به افزودن پیشوندها و پسوندها روآورده ایم، و «سپس» به پیشواژه ها و پسواژه ها. نمونه ها و آزمونیه هایی در این زمینه از واپسین کتاب هاب نویسنده: آزادمندانه همبر آزادی خواهانه (دمکراتیک)، دادورانیه همبر داجویانه (عادلانیه)، ریاواری همبر ریاکاری، تکاگری همبر انحصارگرایی، تکابنگاه همبر انحصار و دگره.

در این کنکاش از واژه سازی های عربی-دری چشم پوشیده ایم، بدان روی که فهمیدن نوواژه ها برای تبارهای آینده آسان باشد.^{۱ ۲۸} روند دری-سازی

^۱ دیدگاه درست یکی از کارشناسان درباره ی واژه سازی ها و برابرسازی ها: "گاه در عبارات فارسی تنها برخی افعال و حروف دال بر آنست که زبان، عربی نیست (افزوده ی ما،

واژه های آمیزده در دهه های گذشته کمابیش شتابیده است، برای نمونه امروزه جای "تجدد خواهی" را "نوگرایی" و جای "منورالفکر" را "روشنفکر"^۱ گرفته است. می توان چشم داشت که در آینده به جای "روشنفکر" نیز واژه هایی چون "روشن اندیش" و "اندیشگر" (اندیشگر یا "اندیشه گر"^۲ برگرفته از افضل الدین کاشانی در مدارج الکمال) کارگرفته شوند.^{۳ ۲۹}

در واژه سازی ها، پسوندهایی چون "مدار" در "دولتمدار" (یا "شریعتمدار"، کسی که "مدار شریعت" است) را کارنبرده ایم، چرا که پسوندهای دری بسیاری را می توان جای اینگون پسوندها نشانید.

یادداشت دهم:

در پسوندهای پایواژه ای ودایی و سنسکریت، و نیز اوستایی و پهلوی مانی و پهلوی زرتشتی از بندواژه ی "ت" (سواي کم شماری) سودستاده اند، در پهلوی پارتی از بندواژه های "ت" و "د"، و در زبان دری بیشتر از بندواژه ی "د" و کمتر از بندواژه ی "ت". با گذشت زمان، در شماری از پایواژه ها یا مصدرها بندواژه ی "ت" به "د" واگردیده است.

نمونه وار از سعدی: "طلعت مکروهست و هیات ممقوت و منظر ملعون و شمایل ناموزون" (در معادل ها ... اصل و قاعده ... جستجوی ترکیبات فصیح و بلیغ پارسی است).

^۱ روشنفکر به انگلیسی intellectual و به آلمانی Intellektuell برگرفته از Intelekt است، به معنای دریافت، فهم، توانایی اندیشیدن.

^۲ اندیشگر از اندیشیدن، چون آموزگر از آموزیدن

^۳ برای واژه های همراج بسیار جافتاده ی جهانی که نیازی به برابر دری ندارند، گاه بناچار واژه ساخته ایم. نمونه وار برای "تاکتیک"، "تاکتیکی"، "استراتژی" و "استراتژیک" واژه های اجتماعی-سیاسی. "کوتابرد"، "کوتابردی"، "درازبرد" و "درازبردی" برگزیده ایم (چرا که "راهبردی" - و نه "راهبرد" - را برابر نهاده اند با "استراتژی" که بردهای یک مرحله ی کمابیش درازگاه اجتماعی را می نمایند، بی آنکه برای "تاکتیک" که "دوران کوتاهی در درون یک مرحله ی استراتژیک" را پرداز می زند، واژه ای کمابیش همراج یا هماهنگ سازند).

شماری از کارشناسانِ زبانِ دری در درون و برون مرز انگیزه های "آوایی" این دگردیسی را کاویده اند. انگیزه ی برجسته در این دگردیسی ها باری، کوشش برای ساده تر و روان تر و یکدست تر کردنِ زبان بوده است. نزدیکاً در همه ی پایواژه های ساختگی یا مصدرهایِ جعلیِ دیوانی و نادیوانی، چه دیروزه و چه امروزه، بندواژه ی "د" - و نه "ت" - را کارگرفته اند: چون رقصیدن و غارتیدن و طلبیدن، یا لولیدن و لاسیدن و قلنبیدن.

نمونه ی روشنِ این ساده تر و روان تر و یکدست تر شدن را می توان در دگرسانیِ پایواژه هایِ "گشتن" و "گاشتن" درنگریست: جایِ "گشتن" را در بسیاری از نوشته ها "گردیدن" گرفته است، و به جایِ "گاشتن" همه جا "گرداندن" یا "گردانیدن" نشسته است، چرا که صرف کردنِ آن ها به زمان های گذشته و کنونه و آینده، آنهم گذرا یا ناگذرا، تنها وابسته است به یادسپاریِ یک واژه، همانا کارواژه ی فرما یا امرِ "گرد".

پایواژه های پارینه و اکنون بیشتر دو تا سه، و کمتر چهار تا پنج "سیلابی" هستند. نمونه هایی از آنان: گاشتن "دو سیلابی" (گاش + تن)، گردیدن "سه سیلابی" (گر + دی + دن)، افساییدن "چهار سیلابی" (اف + سا + یی + دن)، شایستانیدن "پنج سیلابی" (شا + یس + تا + نی + دن).

در شماری از آنان، پایواژه های ناگذرا و گذرا هر دو کوتاه و "دو سیلابی" اند، چون گشتن و گاشتن (گاشتن همبر است با گرداندن: که رستم همی زآشتی سربگاشت / ز درد سیاوش به دل کینه داشت - فردوسی).

یادداشت یازدهم:

در نویسیده های تازه ی مان کوشیده ایم از کاربردنِ کارواژه های (فعل های) چندبخشی یا مرکب، که فراوان در زبان کنونی (دری، درگاهی،

تاجیکی، پارسی، فارسی) و زبان های خویشاوند آن در چندین سده ی گذشته فراگسترده، کمابیش پرهیزیم. همکاری های روزافزون منطقه ای و داد و ستدهای فزاینده ی فرهنگی در باختر آسیا، همپا با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی در برش گذار از پیوندهای کهن فئودالی به پیوستارهای نوین، «نوزایی» در زبان های محلی را ناگزیر می سازد. این امر بویژه از این دیدگاه برمی جهد، که از سوی زمامداران دست نشانده ی منطقه، کوشش هایی دیده می شود برای جاناندازی زیرکانه ی زبان انگلیسی به عنوان زبان دولتی-دانشگاهی و کشوری-منطقه ای (کمابیش چون هندوستان و پاکستان و فیلیپین و اندونزی، در برش چیرگی استعمارگران).

برای جلوگیری از این کار، بدین گروه از کارشناسان در باختر آسیا می نیازیم^۱: آنانی که چون همتایانشان «در سده های نخستین تسلط اسلام برای تنظیم و تنسیق^۲ لغت، صرف و نحو، و ادب زبان عربی به آن کوشش های ارجمند و پرثمر برخاستند و زبان عربی را به اوج شگرفی در دوران خویش رساندند ... (و) اینک برای پرورش زبان مادری خویش اگر برایشان میدان و وسایل کار و رهنمود درست و اسلوب علمی و نقشه دورنمایی آماده باشد، مسلماً نبوغی کمتر از پارینه»^۳ نخواهند داشت.

از آن جا که زبان شمار چشمگیری از مردم باختر آسیا دری است، و این زبان پس از زبان پهلوی و عربی زبان گسترده ی دیوانی در این پهنه، از

^۱ نیازیدن و نیازاندن

^۲ "تنسیق" به معنای آراستن و ترتیب دادن، که دیگر در نوشته ها چندان بکار نمی آید، چون "نسق" که جای آن را "روش" گرفته است. در دهه های گذشته، در کنار واژه های "تسلط" و "تنظیم" نیز واژه هایی چون "چیرگی" و "ساماندهی" و "سامان دادن" بیش از پیش کاربرده می شوند (نمونه های دیگر: "تشعب" و "تشیع" که احسان طبری و دگران کارگرفته اند و دیگر چندان نمی آیند، و "پراکنده گردیدن" و "شیعه گری" که احمد کسروی و دیگران کاربرده اند و کمابیش جافتاده اند).

جمله در میان عثمانیان و صفویان و هندیان و ترکستانیان بوده - و این خود «برآیندی بود از همبستگی بازارهای باختر آسیا» با همه ی کشاکش ها - نگرش ویژه بدین زبان و کوشش برای برابرسازی آن با دگردیسی های اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی بایسته است. در زبان های پیشرفته ی جهان، کارواژه ها که از پایه های برجسته ی زبان شمرده می شوند، بیشتر یک بخشی و ساده اند. در زبان ما نیز می توان آنان را آسانید، و بدین گونه زمینه را برای زایش نوواژه های فشرده و ساده اما پربار، همواراند.^۱

برای نمونه «ارزیابی کردن» (analyse or analyze انگلیسی، analyser فرانسه، analysieren or untersuchen آلمانی) آمیزه ایست از «سه کارواژه»: «ارزیدن و یابیدن و کردن. برای آسانیدن آن می شود دو راه برگزید: برارزیدن (همسان با بررسییدن، و برگرفته ی آن بررسی) و ارزیابیدن. ما در واپسین کتاب ها «ارزیابیدن» را برگزیده ایم، چرا که گمانیده ایم می توان آن را ساده تر فراگستراند (مصدر را پایواژه^۲، فعل را کارواژه، کلمه را واژه، حرف را بندواژه، و جمله را گاهی رَجواژه^۳ گرفته ایم).

یادداشت دوازدهم:

برای برتاباندن دشواری ها در کارواژه ها، دو نوشته برمی گزینیم از زبان انگلیسی با برگردان روزمره آن ها به زبان دری.

نمونه ی یکم:

^۱ همواریدن و همواراندن

^۲ این واژه را بنا بر واکنش شماری از دست اندرکاران به همتاهای پیشنهادی پیشین مان، در این کتاب دگرانده ایم.

^۳ از "رج" یا "رجه" به معنای راسته، ردیف، رده، رسته. نمونه ها: "یک رج خشت آجر" به معنای "یک ردیف خشت آجر"، یا "کج را رج می گوید" به معنای "کج را رده وار یا منظم می گوید".

This organisation „send“ voluntary helpers to areas in Africa to “start” schools, “educate” women, “train” people in professional skills, “help” them to “re-build” their villages after war, “teach” people about HIV, or “give” medical help .

در نوشته ی بالا هفت کارواژه ی ساده، و یک کارواژه ی ساده ی پیشوندی کارآییده است. بنگریم به برگردانِ امروزیِ آن:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «باز کنند»، زنان را «درس دهند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «مشغول شوند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازی کنند»، مردم را پیرامون ایدز «آموزش دهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند».

برگردانِ کنونی آن دارای تنها دو کارواژه ی ساده (فرستادن و رساندن) است و پنج کارواژه ی آمیزده یا مرکب (باز کردن و درس دادن و مشغول شدن و بازسازی کردن و آموزش دادن). اما اینگون نیز می توان نویسد:

این سازمان داوطلبان کمک دهنده را به سرزمین هایی در افریقا «فرستاد» تا آموزشگاه ها را «بگشایند»، زنان را «بیاموزانند»، به کارآموزی مردم در پیشه های کارشناسی «بپردازند» تا روستاهایشان را پس از جنگ «بازسازند»، مردم را پیرامون ایدز «بیاگاهند»، یا به آنان کمک های دارویی «برسانند» (چون زبان انگلیسی با هفت کارواژه ی ساده، و یک کارواژه ی ساده ی پیشوندی).

نمونه ی دوم^{۴۱}

برگردانِ امروزی: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از ابتدای تمدن بوده، اما رسماً از طرف نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳

به «تحریر درآمده است». ده نفر حاکمی که به این شهر «وارد شدند»، به خلق گفتند چگونه «رفتار کنند»، و «به نظر می رسد» که این امر نه فقط در «جینت»، بلکه در هر مکان دیگری جاری است. این قانون می گوید: محافظه کاری و بی اسمی مطمئن ترین انتخاب است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ وقت به دشواری عظیمی «برخورد نخواهی کرد»، اما اگر «کوشش کنی» که «چیز دیگری باشی»، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «به انجام رسانی»، کارت مهم نیست، با این همه تا موقعی که ما را «به چالش نکشی»، در شادی «زندگی خواهی کرد». همواره آن چه را می گوئیم مهم بدان و هرگز نظره‌ایمان را «تمسخر نکن». اگر عملت بی تاثیر است، آن وقت مستحق جایزه هستی، اما اگر از محیط محافظه کاری «خارج شوی» و «موفق گردی»، قانون را «به چالش کشانده ای» و مستحق مجازات هستی.

دگرنویسی آن: آیا هرگز از قانون «جینت» چیزی شنیده ای؟ این قانون از آغاز شهرگیری بوده، باری رسماً از سوی نویسنده ای دانمارکی در سال ۱۹۳۳ «نوشته شده است». ده تن زمامداری که به این شهر «درآمدند»، به مردم گفتند چگونه «برفتارند»، و «گوییا» این نه تنها در «جینت»، بلکه در هر دگرجایی روان است. این قانون می گوید: میانه روی و بی نامی برجسته ترین گزینه است. اگر با ما کنار بیایی، هیچ گاه به دشواری بزرگی «برنخواهی خورد»، باری اگر «بکوشی» که «دگرباشی»، تو کسی نیستی، تو نمی توانی چیزی را درست «بیانجامانی»، کارت برجست نیست، با این همه تا زمانی که با ما «نچالشی»، در شادی «خواهی زیست». همواره آن چه می گوئیم برجسته بدان و هرگز به دیدگاه مان «ریش نخند». اگر کارت بی رخنه است، آنگاه جایزه را «می شایی»، باری اگر از میدان میانه روی «برون آیی» و «کام یابی»، با قانون «چالشیده ای» و کیفر را «سزیده ای».

به دگرگفت، در زبان دری کارواژه های ساده یا ساده ی پیشوندی گوناگونی هست که کم به کار می آیند یا به کار نمی آیند. این کرد یا امر زمینه می آید برای سترونی در پروریدن آمیزه ها و افزوده های کارواژه ها، و نیز کار واژه سازی به گونه ی همگانی. چرا که در زبان دری کارواژه ها جایگاه بسافرازی دارند در واژه سازی. برای نمونه با «بازساختن» یا «بازسازیدن» می توان دهها واژه برآورد، باری با «بازسازی کردن» تنها چند واژه. از همین نمونه اند «گزیدن» یا «انتخاب کردن»، «افزودن» یا «اضافه کردن»، «آمیختن» یا «مخلوط کردن»، «پاریدن» و «دریدن» یا «پاره کردن».

یادداشت سیزدهم:

در ایران تلاش هایی دیده می شود برای پرهیزیدن از کارگیری کارواژه های آمیزده یا مرکب.^{۴۲}

نمونه ی روزمره ی آوریده ای در یکی از پژوهش های ایران: "کوشش کردم مطالب را «بررسی کنم» و در پایان «نتیجه گیری کردم» که این موضوع «قابل بررسی» نیست".

پیشنهاد یکی از دست اندرکاران زبان در درون مرز برای ویراییدن آن: "«کوشیدم» مطالب را «بررسم» و در پایان «نتیجه گرفتم» که این موضوع «قابل بررسی» نیست".

پیشنهاد ما: "«کوشیدم» مطالب را «بررسم» و در پایان بدین «برآیند رسیدم» که موضوع «بررسیدنی» نیست".

می توان برای «مطلب» و «موضوع» نیز همتهای درخوری از زبان دری برگزید تا پژوهشگران تبارهای آینده نیز آنان را آسان تر دریابند. برای کاوشگران امروزی، خواندن تاریخ بیهقی از هزار سال پیش آسان تر است تا

دریابیدنِ بسیاری از نوشتارهایِ واره‌ی صفوی از پانصد سال پیش. فهمیدنِ تاریخِ مشروطه‌ی کسروی نیز اکنون برای ما ساده‌تر است از شماری از نوشته‌های تاریخ‌نویسانِ همزمانِ وی.

یادداشت چهاردهم:

نمونه‌ای «ادبی» از دگرنگاریِ کارواژه‌ها را در زیر می‌آوریم، که برگردانی است از زبان انگلیسی، برگرفته از پیش‌گفتارِ کتابِ «کیمیاگر».^{۴۳} سروده مهدی اخوان ثالث در چکامه‌ی «قصه‌ی شهر سنگستان» نیز گونه‌ای است از دگرنگاریِ کارواژه‌ها، آن هم آهنگین و بسادگانشین: درخشان چشمه پیش چشم من «خوشید»، فروزان آتشم را باد «خاموشید».^{۴۴}

ما دانسته‌نمونه‌هایی ادبی برگزیده‌ایم چرا که برخی از پژوهشگرانِ زبان‌داری، به نادرست، امروزانِ این زبان را تنها در پهنه‌ی دانش واژه‌ها شُدنی دانسته‌اند و نوسازیِ دستوریِ زبانِ ادبی را کمابیش ناشدنی یا ناپذیرفتنی ارزیابیده‌اند. به باژگونِ دیدگاهِ آنان، ما برآنیم که دست‌اندرکارانِ نویسدن و سراییدن در این زمینه‌ی "شُدنی" می‌بایست بزرگ-باری بر دوش کشند، چرا که به دیوانیان و دست‌اندرکارانِ "بالایی" چندان امیدی نیست، دستکم تاکنون چنین بوده است.^{۴۵}

نمونه‌ای «ادبی»

کیمیاگر کتابی را که کسی از کاروانیان با خود آوریده بود، برگرفت. برگ زنان، داستانی یابید درباره‌ی نرگس. کیمیاگر، افسانه‌ی نرگس، جوانی

^۱ پرویز خانلری، در پیوند با روش‌های نوین دست‌ورزبانی اش که سپس جافتاد، می‌نویسد، "معلمان زیرک و دانا" در اندک زمانی روش‌های نو را کاربردند و "به نتیجه‌ی مطلوب" رسیدند، باری بسیاری "که نمی‌خواستند چیز تازه‌ای بیاموزند... به ایراد و اعتراض پرداختند... (برای نمونه) که چرا «مسندالیه و مسند» نگفته و «نهاد و گزاره» گفته است".

که هر روز به دریایی می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد، می شناسید. او چنان خویش را می شیداییید، که در بامدادی به دریا درآفتید و دم فروبندید. در جایی که او درآفتید، گلی شکفید که نرگس خوانندش.

این باری آنچه نمی باشید که نویسنده، داستان را با آن پایاناند.

او گفت، آنگاه که نرگس مُرد، فرشتگان جنگل برتافتند و دریای شیرین پیشین را بازیافتند، دگرگشته از اشک هایی شور.

«چرا می گریی؟» فرشتگان پرسیدند.

«من برای نرگس می گریم» دریا پاسُخید.

«آری، جای شگفتی نیست که تو در سوگ نرگس می گریی»، آنان گفتند، «با

آنکه ما در جنگل همیشه او را می پاییدیم، اما تنها تو زیبایی او را از

نزدیک درمی نگریستی.»

«اما ... آیا زیبا بود نرگس؟» دریا پرسید.

«چه کس بهتر از تو آن را می داند؟» فرشتگان گفتند با شگفتی. «به هر روی،

در کران تو بود که او هر روز می خمید تا زیبایی خویش را بنگرد!»

دریا خاموشید چندگاهی. در پایان گفت:

«من برای نرگس می گریم، اما هرگز درنیافتم که نرگس زیباست. من در

ژرفای چشمانش، زیبایی خویش را بازمی یافتم.»

آنچه او هیچگاه ندانست آنکه، نرگسی که غرقِ تماشایِ دریا بود، هر

روز گنج های زیبایِ ناپیدا و ژرفِ زندگانی را می کاوید، و نه زیباییِ خویش

را.

«چه داستان دل انگیزی»، کیمیاگر اندیشید.

زندگی زیباست ای زیباپسند

زنده اندیشان به زیبایی رسند

آنچنان زیباست این بی بازگشت

کز برایش می توان از جان گذشت
 دگرنگاری کارواژه ها: خوشید^۱ (خشک شد)، خاموشید^۲ (خاموش شد)،
 برگرفت (به دست گرفت)، بنگرد (نگاه کند)، می خمید (خم می شد)، خویش را
 می شیدایید (شیدای خویش می بود)، پایاناند (به پایان رساند)، برتافتند
 (پرتو انداختند)، می گریی (گریه می کنی)، پاسخید (پاسخ داد)، می پاییدیم
 (مراقبت می کردیم)، درمی نگریستی (زیر نظر داشتی)، باز یافتند (دوباره
 یافتند)، درنیافتم (درک نکردم)، می کاوید (کاوش می کرد) / در بخش پایانی
 برگردان، افزوده هایی ادبی از نگارنده گنجانیده شده است، و نیز سراییده ای
 از هوشنگ ابتهاج «سایه».

یادداشت پانزدهم:

در زبان دری به واژه سازی از راه فراگذاری کارواژه ها (متعدی یا
 بازمتعدی کردن فعل ها) بی مهری شده است. شمار فراوانی از
 کارواژه های ساده را می توان - و از دیدگاه نگارنده می بایست - از این
 گُدار به اندوزیده ی زبانی افزایش داد: چه از راه کارگرفتن افزون تر
 کارواژه های جافتاده و ساختن نوکارواژه ها، و چه از گُدار سرافزودها و
 پی افزوده ها.

از این راه نیز می توان فشرده تر و پربرتر نگارید: برای نمونه «شکفاندن»
 از «شکفتن»، به جای «شکوفای ساختن» که آمیزه ایست از «دو کارواژه»،
 همانند کارواژه های فراگذارده ی جافتاده ای چون «رهاندن» از «رهیدن» به
 جای «رها کردن»، «پوشاندن» از «پوشیدن» به جای «پوشش دادن».

^۱ خوشیدن را معنای گوناگونی ست: خشکیدن و درهم شدن و ذخیره کردن توشه و دگره.
 می توان آن را به معنای خوشه کردن نیز کاربرد.

^۲ اخوان ثالث آن را به معنای خاموش کردن کاربرده، باری معنای درخورتر آن خاموش
 شدن، یا مانده و خسته شدن است. خاموشیدن را می توان به معنای خاموش یا مانده شدن
 کارگرفت، و خاموشاندن را به معنای خاموش یا مانده کردن.

این گون فراگذاری را می توان به همه ی پایواژه های ساده فراگستراند، و آنان را در معناهای گوناگونی کاربرد: چون «گزیناندن» برای نمونه به معنای شدنی «انتصاب کردن» از «گزیدن»، «گیراندن» برای نمونه به معنای شدنی «وصل کردن» از «گرفتن»، «آوراندن» برای نمونه به معنای شدنی «احضار کردن» از «آوردن».

شماری از پایواژه های ساده ی کاربرده نشده از ماده ی آینده، چون باشیدن از «باش» و شویدن از «شو»، را (که با افزودن «یدن» به پایواژه ی فرما یا «امر» بدست آیند) نیز می توان در معناهای درخوری کارگرفت، ویژگیون در دانش نوشتارها.

بارده آرای «دوپایه ای» پایواژه های ساده ی کنونی - چیزی نزدیک به پانصد پایواژه یا مصدر - می توان شمار پایواژه های ساده را بیشتر کرد، و با رده آرای «سه پایه ای» (برای دانش واژه ها و دانش نوشتارها) می توان شمار آنان را بسابیشتر گردانید.

در درون و برون مرز کوشش های ارزنده ای از سوی پژوهشگران برای گردآوری پارین-پایواژه های ساده دیده می شود، باری شمار فراوانی از این پایواژه های ناآشنا را به سختی می توان به اندوخته ی پایواژه های ساده ی کنونی افزود، و در نوشتن و گفتن از آنان به آسانی بهرستاند، مانند تاسیدن برابر اندوهناک بودن یا بیوسیدن برابر امید داشتن.^{۶۱} (ما در نوشتارهای مان، نمونه وار، اندوهیدن را همبر اندوهناک بودن و امیدواریدن را همبر امید داشتن نهاده ایم).

^۱ شماری از پژوهندگان گذشته و اکنون در این زمینه دیدگاه دیگری دارند. برای نمونه درباره ی پارین-پایواژه های ساده می خوانیم: "احیا مصادر بسیط اعم از متداول یا «متروک» (چون اوساندن یا طمع کردن، پساویدن یا لمس کردن، بسائیدن یا مایل بودن) و بسط دامنه ی استعمال آن ها ... یکی از اموریست که باید در فارسی انجام گیرد".

یادداشت شانزدهم:

برای فراگذاریِ کارواژه‌ها هنجاره یا قاعده‌ای داریم، آنهم با افزودن "اندن" یا "انیدن" به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون شکفاندن (شکف+اندن) یا شکفانیدن (شکف+انیدن) از شکفتن:

گُل شکفت (شکفته شد، ناگذرا)

باران بهاری گُل‌ها را شکفاند (شکفته کرد، گذرا)

برای بازگونه‌ی آن هنجاره و قاعده‌ای نیست.

یک روش می‌تواند افزودن "ندن" یا "نیدن" باشد به کارواژه‌ی فرما یا امر، چون افزودن یا افزودنیدن (افروز+ندن یا نیدن) از افروختن، آنهم بیشتر برای بهرگرفتن در دانش‌نوشتارها و ساختنِ دانش‌واژه‌ها:

او چراغ را افروزید، یا افروخت (افروخته یا روشن کرد)

چراغ افروزید (افروخته یا روشن شد)

داده‌هایی در این زمینه: افزودن همبر "سوخته شدن" (دهخدا)، افزودن همبر "مشتعل کردن" (دهخدا)، افزودن همبر "متشعشع گردانیدن" (ناظم‌الاطبا)

شیوه‌ی دیگر می‌تواند افزودن "اردن" یا "اریدن" باشد به تکاسومین گذشته‌ی ساده (سوم شخص مفرد ماضی ساده) از یک کارواژه، چون گرفتاردن یا گرفتاریدن (گرفت+اردن یا اریدن) از گرفتن:

او را گرفتند - او می‌گرفتارد

برای دستیابی به دگرشیوه‌های گذرا و ناگذرا سازیِ پارینه و اکنون در پایواژه‌های ساده یا آمیزده، بنگرید به نمونه‌ها و نمایه‌های ناآسان و آسان‌آنان در کتاب "کارواژه‌ها در زبان ما".^۱

^۱ احمد کسروی در زمینه "گذرا و ناگذرا بودن برخی ریشه‌ها (مصدرها)" به درستی می‌نویسد: "افزاری برای گذرا گردانیدن ناگذرا هست، ولی برای وارونه‌ی آن نیست. در جایی

یادداشت هفدهم:

فراگذاریِ چندگانه ی کارواژه های آمیخته یا مرکب، زبان را می سَخْتانَد^۲، چرا که به جای کارگیریِ یک هنجاره یا قاعده ی ساده در زبان کنونی، همانا افزودن "اندن" یا "انیدن" به فرما یا امرِ یک پایواژه، می بایست شمارِ فراوانی کارواژه های کمکی درخور یا متناسب را یادسپارید. نمونه هایی از آن: تغییر "کردن" و تغییر "دادن" (به جای دگریدن و دگرانندن)، وسعت "گرفتن" و وسعت "دادن" (به جای گستریدن و گسترانندن)، محدود "گردیدن" و محدود "گردانندن" (به جای تنگیدن و تنگانندن)، عمل "کردن" و به عمل "واداشتن" (به جای کُنشیدن و کُنشانندن)، عکس العمل "نشان دادن" و به عکس العمل "واداشتن" (به جای واکُنشیدن و واکُنشانندن).

یادداشت هیجدهم:

با رده آرای پایواژه ها بر پایه ی ماده ی آینده و بهره گیری از آنان، می توان بر پاره ای از نابسامانی ها در پیوند با پایواژه هایی که هم گذرا هستند و هم ناگذرا، برچیرید^۳ و بدینگون پایواژه ها را، دستکم برای دانش نوشتارها، باهنجاره یا "باقاعده" کرد. سه نمونه می آوریم: نماییدن برای نماییده گردیدن (مشهود گشتن) و نمایانندن برای نماییده گردانندن (به نظر رسانندن)، افزاییدن برای افزوده گردیدن (اضافه شدن) و افزایانندن برای افزوده گردانندن (اضافه کردن)، شکنیدن برای شکسته گردیدن (مغلوب یا منهزم شدن) و شکنانندن برای شکسته گردانندن (مغلوب یا منهزم ساختن).^{۴۷}

که هر زبانی به چنین افزاری نیازمند است ... چاره آن است که یک چنین افزاری نیز گذارده شود و روان گردد، ولی ما با این کار تاکنون برنخاسته ایم و باید برخیزیم".

^۱ تنها چند نمونه: آرستن از آراستن، افرشتن از افراشتن، اندختن از انداختن (چون گذشتن یا عبور کردن از گذاشتن یا عبور دادن، پردختن یا تهی شدن از پرداختن یا تهی کردن، تفتن یا گرم شدن از تافتن یا گرم کردن، که در زبان دری کارآیییده اند).

^۲ سختیدن و سختانندن

^۳ برچیریدن و برچیرانندن

یادداشت نوزدهم:

برای سازیدن پایواژه های ساده از واژه های درآییده به زبان دری گام هایی برداشته شده است، باری هنوز آغازین. نمونه هایی از آن: قبولیدن و قبولاندن، بلعیدن و بلعاندن، طلبیدن و طلباندن. در زبان کنونی، از همین پایواژه ها یا مصدرهای کمیاب نیز برای ساختن نوواژه ها به کمک دستورزبان دری همه سویه بهرنستانیده اند، برای نمونه به جای طلبنده، کارگیری "طالب"، به جای طلبیده، کاربری "مطلوب".

واژه سازی از پایواژه های ساده ی عربی و ترکی و مغولی و دگره (مانند طلبیدن و طلباندن یا چالشیدن و چالشاندن) به کمک دستورزبان دری نه تنها "شدنی"، بلکه بایستنی ست، چرا که زبان را رساتر، و بویژه آسان تر می کند، نمونه هایی از طلبیدن و طلباندن: طلبش، طلبنده، طلبانش، طلباننده، طلبا، طلبکده، طلبمند.

واژه سازی به یاری نوپایواژه های ساده ی دری نیز (چون دگریدن و دگراندن به جای تغییر کردن و تغییر دادن) به رسایی، و ویژگیون به آسانی زبان کنونی می انجامد، نمونه هایی از آن: دگرش، دگرنده، دگرانش، دگراننده، دگرا، دگرکده، دگرمند.

یادداشت بیستم:

به جای «بجدا و بفرما» در شماری از نوشته ها، می توانستیم «جدایی بیانداز و فرمانروایی کن» را نیز برگزینیم، که از آن فروزده ایم (تن زده ایم یا صرف نظر کرده ایم). چرا که در برابر کارواژه (فعل) یک-بخشی و ساده ی لاتین imperia می بایست فرمانروایی کن را می نشانیدیم که آمیزه ایست از «سه کارواژه»: فرمودن و رفتن و کردن.

کارواژه ی پهلوی یک-بخشی و ساده ی فرمودن، که فرما و فرمان و فرمایش از آن برآییده، همبرِ کمابیش بجایی است برای این واژه ی ساده ی لاتین. جداییدن^۱ (لاتین divide) و جدا را نیز بر پایه ی ساختار زبان دری، می توان درست انگارید (جدا و جداییدن مانند جنگ و جنگیدن یا بلع -عربی- و بلعیدن).

جدا که واژه ایست پهلوی، شاید برتافته باشد از کارواژه ای از همان زبان یا زبان های کمابیش خویشاوند آن، که در گذرِ زمان میریده^۲ است. برآیند این میریدگی چیزی نمی باشد جز روآوریِ ناچاره به کارواژه های دوبخشی ای چون جدا کردن، جدا ساختن، جدا نمودن، جدا افکندن، جدا انداختن و دگره (غیره).

افزوده: به جای «فرما» شاید بتوان «بفرمان» را نیز برپایه ی نوکارواژه «فرمانیدن» برگزید تا با «فرمودن» به معنای «گفتن بزرگوارانه» اشتباه نشود.

یادداشت بیست و یکم:

ما در این کتاب دانسته به معنای پایواژه ها و نوپایواژه ها و سرافزودها و پی افزودها، مگر آن جا که بایسته بوده، نپردازیده ایم، چرا که می توان آنان را در معناهای بسیاری کاربرد. پردازیدن به معناهای گوناگون آنان، پهنه ای است برای یک کارِ پژوهشی گسترده، و نیز گستره ای برای برز و ورزِ فرهنگستانِ برآستی کارایِ آینده.

^۱ "بگسل" از گسلیدن یا گسستن را نیز می توان برگزید، باری به گمان ما، اینجا جداییدن دریابیدنی تر است برای خوانندگان، و درخورتر.
^۲ میریدن یا مردن و میراندن یا مردن کنانیدن

یادداشت بیست و دوم:

درباره ی افزودنِ گونه های نوینی از کارواژه ها به زبان کنونی، دیدگاه هایی هست. باری فرودیدنی^۱ اینکه، با گونه های در دسترس می توان کارواژه های بکارآییده در دانش-نوشتارهای دگرزبان های پیشرفته را کمابیش آسان در زبان دری صرف کرد یا برای آنان کارواژه های همتا آورد. با این همه می توان این پهنه را نیز بیش کاوید، باری، با پرهیز از دشواراندن^۲ بیهوده ی زبان کنونی.

یادداشت بیست و سوم:

درباره ی دسته بندی سرافزودها به دیدگاه های بسیار گوناگونی برمی خوریم. ما آنان را در دو گروه گنجانیده ایم: گروه یکم، سرافزودهای گونه گونه ی نیازیده ای که در کنار پیشوندهای جافتاده - مانند "بر" و "در" و "اندر" و دگره - نشانده ایم، بدان آرزوی که در زبان دری بیشتر کاربرده شوند، و گروه دوم، سرافزودهایی که در گروه یکم گنجانیده نشده اند، باری برای واژه سازی برجسته اند.

برای سرافزودها و پی افزودهایی که نتوانسته ایم نمونه ی پایواژه ای بیابیم، یا نمونه های هم ریشه برگزیده ایم (چون کشتمندی از "کشتمند" که دسترس بوده است)، یا نمونه ای ناکارواژه ای آورده ایم. برای بسیاری از اینگون سرافزودها و پی افزودها بی گمان می توان در نوشته های پارینی یا گویش های سرزمینی، نمونه های پایواژه ی یابید.

در گزینش سرافزودهای تازه، به سیلاب ها یا جاهای آنان ویژنگریسته ایم. سرافزودهای زبان دری، سیلاب های گوناگونی دارند:

^۱ فرودیدن یا فروبینیدن و فروبیناندن (فرودیدن: موشکافانه و به دقت نگرستن، تماشا کردن، نگاه کردن)

^۲ دشواریدن و دشواراندن

یک سیلابی "بلند"، مانند "بر" و "در"
 یک سیلابی "دراز"، چون "باز" و "بار"
 دو سیلابی "کوتاه" + "بلند"، مانند "آبر" و "بسا"
 دو سیلابی "بلند" + "بلند"، چون "اندر" و "ایدون"
 و شمار کمی دوسیلابی دیگر، یا سه سیلابی مانند "برابر" و "بسیاره"
 یک سیلابی های "کوتاه"، چون "ا" در استیزیدن و "ب" در بسامانیدن،^۱ در
 زبان دری سازگار پیشوندی چندانی ندارند، اگرچه به انگیزه ی
 کوتاهی شان، درخورترین پیشوندها هستند. بدین روی بجاست که آنان را
 در پایواژه های دانشورانه در معنای برگزیده ای کارگیریم و اندک اندک از
 شماری شان در دگربخش ها سودستاییم.
 سرافزودهای تازه ای که ما برگزیده ایم، نزدیکاً همگی یک سیلابی "دراز" یا
 "بلند" هستند^۲ - و نه دو یا سه سیلابی - تا کاربردن آنان آسان تر باشد،
 چون "ویژ" در ویژنگریستن و "چم" در چم یافتن.^۳

یادداشت بیست و چهارم:

از کارواژه های با سرافزودهای آسان و رسا که در زبان کنونی کم نیستند
 و برای رساندن معنای گوناگون، بویژه در گفتگوهای روزانه، کارمی آیند

^۱ سیلاب ها یا هجاها که وزن سروده ها، و گاه وزن پاره ای از نویسارها یا نثرهای زبان
 دری برآنان استوار است، بویژه سه گونه اند. سیلاب های کوتاه چون "ا" و "ا"، بلند مانند "آ" و
 "ای"، و دراز در واژه هایی چون "تاج" و "تار". سیلاب بلند برابرست با دو سیلاب کوتاه، و
 سیلاب دراز برابر با سه سیلاب کوتاه. در شاهنامه که تنها یک وزن روان است، فردوسی
 با زبردستی خودویژه ای، و هماهنگ با درون مایه ی رزمی یا بزمی یا سوگی و دگره ی
 داستان، به جای سیلاب های بلند و دراز، سیلاب های کوتاه آورده، و یا آنان را در دیگر
 رده بندی ها کارگرفته است. بدین روی بخش هایی از شاهنامه ی فردوسی - و نیز دیوان حافظ
 - نه تنها شاهکار چامه سرایی، بلکه شاهکاری اند در آهنگ سازی.

^۲ تا آنجا که شدنی ست، پیشوندهای دوسیلابی را نیز ویراییده ایم، برای نمونه پیشوند یک
 سیلابی "بهر" در کنار پیشوند "بهره" که دوسیلابی است و هر دو یک معنا را می رسانند:
 بهرگیری و بهرستانی در کنار بهره گیری و بهره ستانی.

^۳ "ویژ" از ویژه، "چم" از چمیدن

می توان به سادگی واژه سازید. چند نمونه: "دست رفت" و "دست رونده" از "از دست رفتن"، "سر به سر گذار" و "سر به سر گذاری" از "سر به سر گذاشتن"، "پای پیچنده" و "پای پیچیده" از "پای پیچ یا پای پیچ شدن".

یادداشت بیست و پنجم:

برای برتاباندنِ نارسایی ها در کاربردِ کارواژه ها و واژه هایِ درى در ادبِ خاورزمین، به شیوه ی نگارشِ سه سراینده ی سرشناس در باختر آسیا، همانا فردوسی و خیام و حافظ، نگاهی انداخته ایم. فردوسی از نمایندگانِ زبانِ درى است در بازه ی شکوفاییِ آن^۱ و حافظ از نمایگرانِ آن است پیش از در رسیدنِ برشِ صفوی و فرواقتیِ تندوارِ آن.

^۱ از بازه ی زمامداریِ غزنویان به ساختارهایِ زبانِ درى با درآمدنِ انبوهی از واژه هایِ عربیِ آسیب هایِ سترگ رسید، و به جای کوشش برای ساختنِ برابرهایِ درخور از زبانِ درى با بهرستانی از ساختارهایِ دستورزبانیِ آن، به بهره گیری گسترده از دستورزبان و واژه هایِ عربیِ روی آورده شد، و بدین سان از همان آستان برآیندگی و بالندگی، و علیرغم توانایی هایِ بسیار، خودپویی و خودایستایی اش چالشانده شد. بدین باریکه بجاست درنگریست که در هزاره گذشته، سوای کوتابازه های، بنیادهایِ پرستشگاهی به سانه ی بخشی از نهادهایِ روبنایی، به بازگون. هزاره هایِ پیشین، پراکنده ی زبان و گویش شمار چشمگیری از مردمان باختر آسیا نبوده اند. پیش از آن، زبان هایِ بنیادهایِ پرستشگاهی و نهادهایِ روبنایی نزدیک بدانان چون اوستایی و پهلوی مانی و پهلوی زرتشتی، خویشاوند بودند با زبان هایِ ودایی و سنسکریت و پارسی باستان و پهلوانیک پارتی و دگره که کمابیش و بساگونگون هنوز میان آرمندگان و کوچندگان پراکنده بودند. انگیزه ی گسترشِ زبانِ درى در باختر ایران از واره ی سامانی، از آن میان، ماندگاریِ نهادهایِ پرستشگاهیِ زرتشتی که به زبانِ پهلوی بکار آموزش آیینی می پرداختند، در بخش چشمگیری از فلات ایران بود تا سده ی پنجم و حتی کمابیش تا میانه ی سده ی ششم هجری. نیمه ی دوم سده ی پنجم و سده ی ششم هجری، واره ی چیرگی گاماگام تندروان دینی و "قدرت فقها"، و نیز درآمیزی گسترده ی زبانِ درى با واژه ها و دستورزبانِ عربی است. همزبان با بسته شدنِ آموزشگاه هایِ پرستشگاهی به زبانِ پهلوی و "خلع مالکیت" آنان در کورانِ تندروی هایِ آیینی، مالکیت هایِ فنودالی چندگانه ی نهادهایِ پرستشگاهی نوین و "مراکز تعلیم" آنان به زبانِ عربی فراگسترد: "نخستین مرکز تعلیم" زبانِ عربی مساجد بودند، و دومین کانون، "مدارس" ("گفته اند که نظام الملک نخستین بنیانگذار "مدارس" بود). "معمولا هر یک از آن ها (مدارس) برای فرقه ی معینی"، از آن میان، حنفیه و کرامیه و شافعیه و شیعه و معتزله بناییده می شدند و "پیروانِ فرقی دیگر را در آن اجازه ی ورود نمی دادند". آل بویه ها پیشتر "مدارس فرقه" هایِ شیعه و معتزله را پشت می داشتند، غزنوی ها و سلجوقی ها و خلیفه ها افزاتر "مدارس" دیگر "فرقه" ها را. درباره ی این "مدارس"^۱ که شمارشان می افزایید، آمده است: "تعلیم علوم حکمی در این مدارس ممنوع بود ... این مدارس وسیله ی

از آوردن نمونه‌ها از واره‌ی صفوی تا بازه‌ی ولایی در این یادداشت درگذشته‌ایم، چرا که در درازنای این چند سده نارسایی‌ها در کارگیری کارواژه‌ها و واژه‌های دری، سوای اندک گستره‌هایی، بسابالیده است.^{۴۸}

سروده‌هایی با سرشته‌های فلسفی:

از فردوسی

جهانا مپروور چو خواهی درود

چو می بدروی، پروریدن چه سود؟^{۴۹}

بساز و بناز و به بازی مرنج

چه یازی به کین و چه نازی به گنج؟^{۵۰}

از خیام

"ترکیب" پیاله‌ای که درهم پیوست

بشکستن آن روا نمی‌دارد مست

چندین سر و پای نازنین از سر دست

بر مهر که پیوست و به کین که شکست

نشر علوم دینی و علوم لسانی و ادبی عربی که لازمه‌ی علوم دینی بوده است، می‌شد و از رواج علوم حکمی می‌کاست ... مقدمات تضییق علما و مخالفت با علوم عقلی و آزار حکما از همین دوره شروع شده ... رغبت طالبان علم به تحصیل علوم عقلی کاسته و بر میل و رغبت آنان به تحصیل علوم دینی افزوده شد ... و (کمابیش از) همان عهد است که می‌بینیم دیگر دانشمندان بزرگ و نامبرداری در نواحی مشرق^۱ ظهور نکرده‌اند.

^۱ نویسنده‌ای از واره‌ی صفوی: "فتحعلی خان در زمان نواب مالک رقاب قوللر اقاسی بود و بعد از آن به منصب وزارت دیوان عالی سرافراز گردید. القاب مشارالیه بدین طرز بود؛ وزارت و شوکت و اقبال پناه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه شهامت و بسالت انتباه، رکن اعظم دولت ابد مدت ظل‌اللهی، مصاحب تربیت کرده‌ی خورشید عنایت شاهنشاهی، اعتضادالسلطنه البهیة السلطانیة، عالیجاهی اعتماد الدوله العلیه العالیه الخاقانیة، زینالوزاره و الشکوه و العظمه و الحشمة و الجلاله و الشهامه و البساله و الاقبال" (برگرفته از "القاب و مواجب سلاطین صفویه")

از حافظ^۱

این چه "استغنا"ست "یارب" وین چه "قادر" "حکمت" است

کاین همه زخم نهان هست و "مجال" آه نیست^۲

"الا یا ایهاالساقی ادرکاسا و ناول ها"

که "عشق" آسان نمود "اول" "ولی" افتاد "مشکل" ها^۳ ۲^۴ 6

یادداشت بیست و ششم:

پیشواژه ها و سرافزودها را می توان دستکم سه سان با کارواژه ها

درآمیزانید، بنگریم به سه نمونه ی زیر:

یکم: وزیر، فرهاد را جانشین وی کرد (جانشین کردن)

دوم: وزیر، جای وی فرهاد را نشانند (جای ... نشانندن)

سوم: وزیر، فرهاد را بر وی جانشانند (جانشانندن)

ما در سرایس ها و نویسیش ها روش دوم و سوم را جایجای کاربرده ایم.

¹ نگارنده های سعدی که از بازه ی حافظ بود نیز همین ویژگی ها را دارند. گلستان سعدی اینگون می آغازد: "منت" خدای را "عزوجل" که "طاعتش" "موجب" "قربت" است و به "شکر" اندرش "مزید" "نعمت". سعدی آموزش دیده ی پدرش ("ملازم" و کارپرداز "علوم دینی" سعد بن زنگی، اتابک فارس) و نیز "مدرسه نظامیه بغداد" بود. در این "مدرسه" که شبانه روزی گردانیده می شد، شاگردان "دروسی از قبیل صرف و نحو عربی، قرآن، فقه، حدیث، اصول، طب، فلسفه و نجوم را فرا می گرفتند. هدف اصلی ... تربیت قاضی و فقیه و محدث اهل سنت" می باشید.

² به گمان فراوان نویسندگان و چامه سرایان چند سده ی گذشته، پیش از انقلاب مشروطه، در چنین "مکتب" ها و "مدرسه" هایی زبان دری می آموزیدند، داده هایی از پایان سده ی نوزده میلادی: "جز اعیان و توانگران و بازرگانان فرزندان خود را به درس خواندن نفرستادندی، و اینان جز خواندن و نوشتن که در دربار و بازار به کارشان آید نخواستندی. دانش هایی که امروز هست نبودى، و توده ی انبوه به درس نیاز ندیدی ... یک سال کمابیش می خواست تا شاگرد الفبا را نیک بشناسد و کلمه هایی را خواندن و نوشتن تواند. بچه چون به مکتب رسیدی نخست الفبا خواندی، و پس از آن «جزوعم» (جزو واپسین قران) را از سوره ی «قل اعود» آغاز کردی، و پس از آن بازمانده ی قران را خواندی و پس از آن کتاب های گلستان، و جامع عباسی، و نصاب، و ترسل، و ابواب جنان، و تاریخ نادر، و تاریخ معجم را، یکی پس از دیگری خواندی".

یادداشت بیست و هفتم:

نه تنها همه ی کارواژه های ماده ی آینده (چون رهیدن و روییدن)، بلکه همه ی کارواژه های ماده ی گذشته (چون رستن و رُستن) را می توان با پی افزود "اندن" یا "انیدن" گذرا یا بازگذرا گردانید: رُستاندن یا رُستانیدن از رُستن (چون روییدن و رویاندن) رَستاندن یا رَستانیدن از رَستن (چون رهیدن و رهاندن)

یادداشت بیست و هشتم:

در شماری از کارواژه ها برای گذرا و بازگذرا کردن با پی افزود "اندن" یا "انیدن"، یک یا چند بندواژه را سترده اند. این رویکرد را نیز می توان، بویژه برای سازیدن دانش واژه ها، جایجای کارگرفت: "نشاندن" یا "نشاندن" (نشستن یا نشینیدن کنانیدن، همانا منصوب کردن که "نشاندن" به معنای "منصوب کننده" از آن برآییده است)، به جای کاربردن "نشینانیدن" یا "نشیناندن".^۱

یادداشت بیست و نهم:

آنچه را برای فرارویاندن زبان آسان و رسای دری به زبانی منطقه ای-دیوانی می توان بویژه برجھانید،^۲ اینگون پرداز می زنیم: یکم، ساده تر و روان تر کردن زبان دری با تنگاندن یا محدود کردن آن به یک دستورزبان، چرا که اینک برای یادگیری زبان کنونی می بایست دو زبان و دو دستورزبان، همانا دری و عربی را، کمابیش آموزید.^۱

^۱ نشانیدن یا نشاندن می تواند گذرای نشیدن یا نشستن نیز باشد، اگر که در نوشتارها و واژه نامه های پارینه بدان پردازیده باشند. ما اینجا، آنان را همبر نشستن کنانیدن گرفته ایم (برهان قاطع و غیاث اللغات).

^۲ برجسته کرد، از برجھیدن و برجھاندن

دوم، سامان دهی و دسته بندی پایواژه های ساده ی کهنه و نو بویژه بر بنیان ماده های آینده، و نه گذشته، و کاربرد بیشتر آنان، چرا که بدینسان آموزنده ی زبان دری با یادسپاری تنها سیصد تا پانصد پایواژه یا مصدر ساده، می تواند کارواژه ها یا فعل های گذرا و ناگذرای زمان های گذشته و کنونه و آینده را صرف کند، و نوواژه های برگرفته از آنان را آسان تر ریشه یابد.

سوم، هنجارمندانه تر و روشمندانه تر کردن گامگام ساختارهای واژه سازی به کمک سرافزودها و پی افزودها، ویژگیون بر پایه ی پایواژه ها، برای برون رفت از بخشی از نامرزدبندی های کنونی زبانی (نیز بنگرید به پانویس).^۲

چهارم، دریافتنی تر و فراگرفتنی تر کردن نوپایواژه ها و نوواژه های نیازیده^۳ با بهره گیری بیشتر از واژگان کمابیش آشنای امروزین، به جای سودستانی گسترده از پایواژه ها و واژه های بسیار کهنه و ناآشنا.^۴

پنجم، بازیابی و بازگسترانی آن دسته از پایواژه های ساده ی ناپیشوندی و پیشوندی نگارندگان هزاره ی گذشته که امروزیان آنان را کمابیش

^۱ ما "دانسته" جایجای کارواژه های برگرفته از ماده ی آینده – چون آموزیدن و نه آموختن – را آورده ایم، آنها به دو انگیزه: نخست برای آنکه بنماییم می توان این کارواژه ها و واژه های برگرفته از آنان را نیز به اندوخته ی زبان کنونی افزایش داد، و دوم – همانگون که جداگانه بدان پردازیده ایم – برای آسانی در صرف کردن کارواژه های زمان های گذشته و کنونه و آینده.

^۲ یکی از انگیزه های برجسته ی از میان رفتن مرزدبندی در زبان دری و درآمدن بی سر و سامان گروه گروه واژه های نادانسی و دانسی عربی به آن، و در پیامدش، ساخته شدن ناچاره ی بسیاری از کارواژه های نازا یا کم زای عربی-دری، همان گون که جداگانه آورده ایم، افزایش شمار نهادهای پرستشگاهی-آموزشی گسترده ی زبان عربی می بود. انگیزه ی دیگر آن را باری، می بایست در نبود پایواژه های بسنده یا درخور ساده ی دری برای ساختن نوواژه های نیازیده درجوبید. بدین روی، برای دستیابی به زبانی مرزدار و سامانمند، و نیز آسان و رسا، بجاست کار را بویژه از پایواژه ها آغازانیم.

^۳ نیازیدن و نیازاندن

^۴ در درون و برون مرز کوشش هایی از سوی پژوهشگران برای گردآوری پارین-پایواژه های ساده دیده می شود، باری شمار فراوانی از این پایواژه های ساده را بسادشوار می توان به اندوخته ی پایواژه های کنونی افزایش داد.

آسان درمی یابند، و نویسندگان و سخنوران می توانند آن ها را به سادگی دوباره کارگیرند.^{۱ ۵۶}

ششم، همکاری و همراهی بیشتر میان زبان شناسانِ باختر آسیا، از آسیای میانه گرفته تا دریای سیاه و از مدیترانه گرفته تا هندوستان، برای دراندازی زبان منطقه ای درخور و کارایی که مردم باختر آسیا به کمک آن بتوانند یکدیگر را، بدون سودستانی از زبان انگلیسی، آسان بفهمند.

هفتم، دریافتنی تر و امروزی تر کردنِ خط کنونی یا گزیدنِ خطی نوین با بهره گیری از ارزیابی ها و دیدگاه های گوناگونِ کارشناسانِ گذشته و کنونی برای ساده تر و رساتر کردن نوشتن و خواندن و گفتن به زبان دری.

هشتم، کنکاش و سگالشِ افزاتر در زبان های کهن باختر آسیا برای بهره گیری از آنان در ساختنِ دانش واژه ها، چون زبان های ودایی و سنسکریت و پهلوی و آرامی و سریانی و اوستایی و دری میانه و عربی و ترکی و ارمنی و دگره، چرا که برای ساختنِ نوپایواژه هایی که بتوان از آنان دانش واژه ستانید، به همه ی اندوزیده هایِ زبانیِ دیروزه و امروزه ی مردمان باختر آسیا می نیازیم.

از دیدگاه نگارنده، با همه ی چالش ها و سختش ها،^۲ میتوان اندک اندک زمینه هایی فراهم سازید تا مردمان باختر آسیا، زبانِ دریِ خودساخته ی آینده را، زبان خویش یا زبان دوم خود دانند، و همگی دستادست از آن زبانی سامانمند و پیشرفته و ساده دراندازند، و در پرتو آن، به داد و

^۱ برای نمونه، واژه و پایواژه های نه چندان دشوار "دررسی" و "دررسیدن و دررساندن" (چون بررسی و بررسیدن و بررساندن - پایواژه ی ساده ی آن، رسیدن) برای معنایی چون تدارک، ادراک، الحاق، اتباع، ورود، وصول، نضح، تربیت (معنایی برگرفته از دهخدا) / بیهقی: "چنانکه این پادشاه (اردشیر) را پیدا آرد، (خداوند) با وی گروهی مردم دررساند".

^۲ از سختیدن و سختاندن (به باژگون دیدگاه شماری از پژوهندگان زبان دری، ما بر آنیم که پایواژه های ساختگی یا مصدرهای جعلی، "زایایی" دارند و می توان از آنان دانش واژه ها و نادانش واژه های بسیاری برآورد).

سندهای فرهنگی و دانشی و اجتماعی و اقتصادی منطقه ای، پهنای و ژرفایی دهند بسا نوین و تاریخی.^۱

خاورزمین به سانه ی یکی از گاهواره های فرهنگِ آدمیزادی، در این پهنه، پارین-آزمون هایی نیز دارد.

یادداشت سی ام:

در پایان یادداشت ها، دیدگاه دو پژوهشگر تاریخ ایران و آشنا به دشواری های زبان کنونی، و نیز، نمونه هایی از واژه سازی های پیشینیان را دست رسانده ایم، تا انگیزه ای گردد برای ژرف-کاوی های تبارهای اکتونه و آینده در همه ی زمینه های زبان، ویژگیون، در پهنه ی پایواژه ها و کارواژه ها. از احسان طبری: زبان "نقش فراگیر مهمی دارد و در معرفت و فرهنگ ما (و مقوله ی «جامعه»، یعنی جهان زیستمند و ذیشعور و خودآگاه) تاثیر فعال می کند و تنها وسیله ی منفعل تفاهم نیست، بلکه در شکل گیری اندیشه و بینش ما موثر است^{۵۷} ... زبان پدیده ایست بغرنج و شگرف که نقش قاطع را در تفاهم و آمیزش افراد جامعه، توارث و انتقال فرهنگ ها، لایه بندی و مجرایابی منطق و تفکر انسانی ایفا می کند و پیدایش شعور و خودآگاهی و مدنیت انسانی بدون آن محال است. زبان پارسی در یک مرحله ی بغرنج گذار و تحول کیفی است. در کشور ما تا آنجا که مشاهده می شود یک سیاست علمی برای اداره ی آگاهانه ی سیر تکاملی زبان و تسریع این سیر در مجاری سالم و ضرور، وجود ندارد. (این زبان) دچار هرج و مرج شگرفی است که ناشی از سیر خود به خودی آنست (و) در عصر ما، عصر انقلاب

^۱ درباره ی "اهمیت روزافزون همگرایی های فرامرزی" و بایستگی "اکوی بزرگ" برای باختر آسیا، از نیم جزیره هندوستان تا مدیترانه و از قفقاز تا آسیای میانه، بنگرید به کتاب اقتصادی "داده ها و چشم اندازها"، و نیز بخش پایانی از کتاب "خیزش هشتاد و هشت" از همین نویسنده، انتشار در آلمان سال ۲۰۰۷ و سال ۲۰۱۸ میلادی.

اجتماعی و علمی و فنی، در صورتی که به خود نجنبند بیش از پیش به افزار ناقصی برای تفکر و بیان بدل می گردد^{۵۸} ... برخی تصور می کنند صرف و نحو (دستور زبان) عربی و تلفظ فصیح عربی تنها ملاک واقعی برای درست نویسی و درست گویی در مورد واژه های عربی است که در فارسی متداول است و متاسفانه گاه تا شصت-هفتاد درصد زبان ما را در تصرف خود دارد^{۵۹} ... لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاحات بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی «زائد بر نیاز» از گرایش های منفی رشد زبان (است)^{۶۰} ... ما دورانی از گذار در گزینش معادل ها (در زبان) طی می کنیم و سرانجام باید اصل یکسانی در این گستره عملی شود^{۶۱} ... کارواژه ها یا فعل عنصر بسیار متحرک و فعال در نسج زبان است و ضعف آن موجب ضعف عمومی ارگانیسم زبانی است. متاسفانه وضع در فارسی کنونی چنانست که ذخیره افعال بسیط بسیار محدود است و باید به کمک مصادر معین افعال ترکیبی ساخت. وضع در زبان پهلوی چنین نبود. بسیاری مصادر مرکب امروزی در آن زبان مصادر بسیطی داشت که به کمک پی افزودها و سرافزودها رنگامیزی فصیح و رسایی به زبان می داد. وضع کارواژه ها حتی در فارسی دری در دوران اوج و رونق آن چنین نبود^{۶۲} ... اندیشه ی عمده ی شادروان کسروی درباره ی آن که هر زبانی از جهت لغوی باید «مرزی» داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرزدارانند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه از سمت باختر، گاه خاور، به عرصه ی زبان رخنه کنند و آن را از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه ی درستی است. ولی کسروی به مقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی مصنوعی آفرید^{۶۳} (پیرامون الفبا و خط): تغییر خط علاوه بر تسهیلات عمده ای که در درست خوانی و درست نویسی ایجاد می کند، به تدریج به هرج و مرج موجود در تلفظ کلمات و املاء آن ها و نیز قواعد صرف و نحو خاتمه

خواهد داد و به عامل تنظیم کننده ی مهمی در حیات داخلی زبان بدل خواهد شد.^{۶۴} "

از احمد کسروی: "زبان برای آنست که گوینده به دستیاری آن خواسته های خود را به شنونده بفهماند و این بسته به آنست که گوینده و شنونده هر دو شان کلمه ها و جمله ها را بشناسند که دیگری را نیازی به اندیشه درباره ی آن ها نیفتد ... واژه ها تنها برای نشان دادن معنی هاست. از اینرو زبان باید «مرزدار» باشد که واژه هایش شناخته گردد.^{۶۵} ... یک زبان زنده و نیک، توانا باید بود و توانایی با فزونی واژه های (بیگانه) نمی باشد. توانایی یک زبان با آن می باشد که به هنگام نیاز واژه های نوینی از آن پدید توان آورد و هر معنای نوینی را با آن توان فهمانید ... آن همه زبان های اروپا که با همدیگر پیوستگی می دارند، کدام یکی درهای خود را به روی آن دیگری بازگزارده؟ از آنسوی، اگر در نتیجه درآمدن عرب به ایران، فارسی با عربی پیوستگی یافته، عربی نیز (می بایست) با فارسی همین حال پیدا کرده (باشد). پس چه شده که عربی درهای خود را به روی فارسی بازنکرده؟^{۶۶} ... یکی از آکهای (آسیب های) فارسی، فزونی بیجای کارواژه های یاور می باشد زیرا در جاهایی که می توان جداشده آورد و نیازی به کارواژه ی یاور نیست نیز باز با آن می آوردند. مثلاً می گویند: ناله کرد، زاری کرد، خنده نمود، درخواست کرد، زندگی کرد، نهان کرد، و هم چنین بسیار مانند این ها، که باید بگویند نالید، زارید، خندید، درخواست، زیست، نهاد^{۶۷} ... فارسی از میان زبان هایی که ما می شناسیم آماده ترین آن ها برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد. این است، فارسی (نوین) از آسان ترین زبان ها خواهد بود^{۶۸} ... (پیرامون الفبا و خط): بی گفتگوست که باید الفبای ما دیگر گردد. اگر امروز ما این را بکار نبندیم ... همچنان می ماند و به جایی نمی رسد.^{۶۹} "

از ابن سینا (نمونه هایی از واژه سازی های رسا به یاری کارواژه ها):
 اندریافت از اندریافتن برابر درک، بهره پذیر از بهره پذیرفتن برابر قابل
 تقسیم، جنبنده از جنبیدن برابر متحرک، جنبایی از جنبیدن برابر حرکت،
 آرمیده از آرمیدن برابر ساکن، دیداری از دیدن برابر مرئی، نهاد از نهیدن
 برابر وضع، کنا از کردن برابر فاعل، داشت از داشتن برابر ملک، درنگناک از
 درنگیدن برابر بطئی، روابود از روابودن برابر اجازه، برینش از بریدن برابر
 قطع، نگرش از نگریستن برابر ملاحظه، روینده از روییدن برابر نامیه،
 یادداشت از یادداشتن برابر حافظه، بستناکی از بستن برابر انجماد.^{۷۰}
 و نیز این برابرها از ابن سینا، که شماری شان از کارواژه ها
 برآییده اند:^{۷۱}

<u>از ابن سینا</u>	<u>از نصیرالدین طوسی</u>
شایدبود	مکان
کنندگی	فعلیت
پذیرفتن	قبول کردن
کرده	محدث
جانور	حیوان
درازا	طول
پهنا	عرض
مایه	ماده

^۱ ابن سینا، "فیلسوف داهی"، ناپیگیرانه می کوشید برای شماری واژه های عربی برابرهایی از زبان دری بسازد. خواجه نصیرالدین طوسی، "عالم شیعی"، در این زمینه چندان تلاشی نمی ورزید و بیشتر "مصطلحات فارسی معمول عصر" را برمی گزید. در "مقدمه لغت نامه دهخدا" می خوانیم: "خواجه نصیر به عکس ابن سینا در صدد ترجمه و ایجاد لغات و اصطلاحات فارسی به جای لغات و اصطلاحات عربی برنیامده" است.

پایانه:

شماری از پایواژه ها یا مصدرهای ساده و آمیزده ی کارآییده در واپسین کتاب های نویسنده، همراه با افزوده هایی:^{۲۱}

ازدرگذشتن و ازدرگذراندن	آراستن و آرایاندن
افزا ارزیدن و افزا ارزاندن	آرمیدن و آراماندن
اندرداشتن و اندرداراندن	آختن و آزاندن
بارپنداریدن و بارپنداراندن	آزردن و آذراندن
بازآزماییدن و بازآزمایاندن	آذینیدن و آذیناندن
بازایستیدن و بازایستاندن	آزاریدن و آزاراندن
بازداریدن و بازداراندن	آزماییدن و آزمایاندن
باززیایدن و باززیایاندن	آزیدن و آزاندن
بازیابیدن و بازیاباندن	آزیریدن و آزیراندن
بازسائیدن و بازسائاندن	استواریدن و استواراندن
باهُشیدن و باهُشاندن	آشکاریدن و آشکاراندن
برآهیختن و برآهیزاندن	آغازیدن و آغازاندن
برپاساختن و برپاسازاندن	آلاییدن و آلایاندن
برتازیدن و برتازاندن	آماسیدن و آماساندن
برترافراشتن و برترافرازاندن	امروزیدن و امروزاندن
برجُستن و برجَهاندن	آمودن و آمایاندن
برجُستن و برجویاندن	امیدواریدن و امیدواراندن
بردرآییدن و بردرآیاندن	اندازیدن و اندازاندن
برروییدن و بررویاندن	اندودن و اندایاندن

¹ همه ی کارواژه های ماده ی گذشته در این فهرست را، می توان - و از دیدگاه نگارنده بجاست - که در ماده ی آینده نیز کارگرفت . نمونه هایی از آن: آراییدن در کنار آراستن، گذریدن در کنار گذشتن، آزیدن در کنار آختن، داریدن در کنار داشتن، سازیدن در کنار ساختن، یابیدن در کنار یافتن.

² همانگونه که جداگانه آوردیم، نه تنها همه ی کارواژه های ماده ی آینده (چون رهیدن و روییدن)، بلکه همه ی کارواژه های ماده ی گذشته (چون رستن و رُستن) را می توان با پی افزود. "اندن" یا "انیدن" گذرا یا بازگذرا کرد: رُستاندن یا رُستانییدن از رُستن (چون روییدن و رویاندن) - رُستاندن یا رُستانییدن از رُستن (چون رهیدن و رهاندن).

برکشیدن و برکشاندن	اندوزیدن و اندوزاندن
بسادرخواستن و بسادرخواهاندن	اندوهیدن و اندوهاندن
بُن بستن و بُن بنداندن	آواییدن و آوایاندن
بهبودن و بهباشاندن	آواریدن و آواراندن
بهرستاندن و بهرستاناندن	آویزیدن و آویزاندن
بیشانوشیدن و بیشانوشاندن	باریدن و باراندن
پاجاییدن و پاجایاندن	بازیدن و بازاندن
پادزهریدن و پادزهراندن	بالیدن و بالاندن
پخچیدن و پخچیناندن	بانگیدن و بانگاندن
پذرفتن و پذیرفاندن	باوریدن و باوراندن
پَرت گوییدن و پَرت گویاندن	بایستن و بایاندن
پژمردن و پژمیراندن	برازیدن و برازاندن
پس رویدن و پس رواندن (جای: عقب)	برزیدن و برزاندن
پساخوردن و پساخوراندن (زمان: بعد)	بسیاریدن و بسیاراندن
پساشستن و پساشاندن (جای: عقب)	بناییدن و بنایاندن
پلاسدن و پلاساندن	بیداریدن و بیداراندن
پی یافتن و پی یاباندن	بیزاریدن و بیزاراندن
پیشادیدن و پیشابیناندن (زمان: قبل)	بیزیدن و بیزاندن
پیشافتادن و پیشافتاندن (جای: جلو)	پارویدن و پارویاندن
تارگفتن و تارگویاندن	پاریدن و پاراندن
تاگردن و تاکناندن	پاکیدن و پاکاندن
تَرا بردن و تَرا براندن	پایانیدن و پایاناندن
تَزرویدن و تَزرویاندن	پاییدن و پایاییدن
تَژشکفتن و تَژشکوفاندن	پذیریدن و پذیراندن
جاماندن و جاماناندن	پرهیزیدن و پرهیزاندن
چگون آزمودن و چگون آزمایاندن	پروازیدن و پروازاندن
چوپچیدن و چوپچاندن	پرواسیدن و پرواساندن
خودخاییدن و خودخایاندن	پروردن و پروراندن
خودداشتن و خودداراندن	پژمیدن و پژماندن
خوددوختن و خوددوزاندن	پیداییدن و پیدایاندن

خودسوزیدن و خودسوزاندن	پیراستن و پیرایاندن
داوطلبیدن و داوطلباندن	پیروزیدن و پیروزاندن
درآبیدن و درآیاندن	پیکریدن و پیکراندن
درب‌گرفتن و درب‌گیراندن	پیوستن و پیونداندن
دردیدن و دربیناندن	تاریدن و تاراندن
درربودن و ربایاندن	تاویدن و تاواندن
دررویدن و دررواندن	تباهیدن و تباهاندن
درسپردن و در سپراندن	تمرگیدن و تمرگانندن
درستاندیشیدن و درستاندیشاندن	تئیدن و تئاندن
درگذردن و درگذراندن	توختن و توزاندن
درلنگیدن و درلنگاندن	توفتن و توفاندن
درنشستن و درنشاندن	تولیدن و تولاندن
دریابیدن و دریاباندن	جداییدن و جدایاندن
دل آکندن و دل آکناندن	جوریدن و جوراندن
دل بندیدن و دل بنداندن	چمیدن و چماندن
راست گرفتن و راست گیراندن	چیریدن و چیراندن
راستاآزمودن و راستاآزمایاندن	خاموشیدن و خاموشاندن
ره پیماییدن و ره پیمایاندن	خامیدن و خاماندن
روآوردن و روآوراندن	خاییدن و خایاندن
ریاکاریدن و ریاکاراندن	خرامیدن و خراماندن
زمین گرفتن و زمین گیراندن	خمیدن و خماندن
زورگماردن و زورگماراندن	خُنیدن و خُناندن
زورنوشتن و زورنویشانندن	خواهیدن و خواهاندن
زبب بیزیدن و زبب بیزاندن	خوشیدن و خوشاندن
ژاژخاییدن و ژاژخایاندن	داشتن و داراندن
سارداریدن و سارداراندن	دُرستیدن و دُرستاندن
سرافشانندن و سرافشاناندن	دروغیدن و دروغاندن
سرریزیدن و سرریزاندن	درویدن و درواندن
سرساییدن و سرسایاندن	دهیدن و دهاندن
سرسرنگریستن و سرسرنگرانندن	دیریدن و دیراندن

سرکوبیدن و سرکوبیادن	راستیدن و راستاندن
سرگشتن و سرگرداندن	رَشکیدن و رَشکاندن
سره نوشیدن و سره نوشاندن	روییدن و رویاندن
سُوزدن و سُوزناتدن	ریختن و ریزاندن
شدکاریدن و شدکاراندن	زادن و زایاندن
فراتررفتن و فراتررواندن	زاریدن و زاراندن
فراخیزیدن و فراخیزاندن	زخمیدن و زخماندن
فرازآیددن و فرازآیاندن	زندن و زناندن
فرافکندن و فرافکناندن	زَنیدن و زَناندن
فراگردیدن و فراگرداندن	زهیدن و زهاندن
فرانگیزیدن و فرانگیزاندن	زوریدن و زوراندن
فرجستن و فرجهاندن	زیستن و زیاندن
فرهنگیدن و فرهنگاندن	زینیدن و زیناندن
فروبیزیدن و فروبیزاندن	ژرفیدن و ژرفاندن
فروافتادن و فروافتاندن	سازیدن و سازاندن
فرودگزیدن و فرودگزیناندن	سانیدن و ساناندن
فروژولیدن و فروژولاندن	ساییدن و سایاندن
فرونگریدن و فرونگراندن	سپردن و سپاراندن
فریافتن و فریاباندن	سپردن و سپراندن
فزاخواهیدن و فزاخواهاندن	ستیزیدن و ستیزاندن
فزودگویددن و فزودگویاندن	ستیغیدن و ستیغاندن
فژآلودن و فژآلیاندن	سُخنیدن و سُخناندن
فشردسراییددن و فشردسرایاندن	سگالیدن و سگالاندن
کام گرفتن و کام گیراندن	سوریدن و سوراندن
کام یابیدن و کام یاباندن	سوگیدن و سوگاندن
کَز کردن و کَزکناندن	شاریدن و شاراندن
کژگوییدن و کژگویاندن	شتابیدن و شتاباندن
کشاکشیدن و کشاکشاندن	شکبیدن و شکبیاندن
کم رنگیدن و کم رنگاندن	شولیدن و شولاندن
کُنچ کاویدن و کُنچ کاواندن	شیداییدن و شیدایاندن

غَنُودن و غَنُویاتدن	گَرْدآوریدن و گَرْدآورانندن
فَرمانیدن و فَرمانانندن	گَرْدپاشیدن و گَرْدپاشانندن
فَرسودن و فَرسایانندن	گَرگرفتن و گَرگیرانندن
کاویدن و کَوانندن	گَرنَهِیدن و گَرنَهانندن
کَژیدن و کَژانندن	گَسی ساختن و گَسی سازانندن
کوریدن و کورانندن	ناکاریدن و ناکارانندن
گامیدن و گامانندن	نَواندیشیدن و نَواندیشانندن
گَرزیدن و گَرزانندن	هَش نوردیدن و هَش نوردانندن
گَمانیدن و گَمانانندن	هَمتاییدن و هَمتایانندن
گَمیدن و گَمانندن	هَوانداختن و هَواندازانندن
گَوالیدن و گَوالانندن	وابستن و وابندانندن
گَواهیدن و گَواهانندن	واپس گَراییدن و واپس گَرایانندن (زمان: قبل)
گَونیدن و گَونانندن	واتولیدن و واتولانندن
مَرَدیدن و مَرَدانندن	واچاویدن و واچاوانندن
مَرَدن و میرانندن	واچیدن و واچینانندن
مَهریدن و مَهرانیدن	واخواستن و واخواهانندن
مَهِیدن و مَهانندن	وادیدن و وایینانندن
ناریدن و نارانندن	وارستن و وارهانندن
ناویدن و ناوانندن	وارسیدن و وارسانندن
نَزَدیکیدن و نَزَدیکانندن	واژگونیدن و واژگونانندن
نَکوهیدن و نَکوهانندن	وانَهادن و وانَهانندن
نَماییدن و نَمایانندن	وَررفتن و وَرروانندن
نَمدیدن و نَمانیدن	ورزدن و ورزنانندن
نیرویدن و نیرویانندن	ورلنگیدن و ورلنگانندن
هَلیدن و هَلانندن	ویزسازیدن و ویزسازانندن
هَمواریدن و هَموارانندن	ویژنگریستن و ویژنگرانندن

از کتاب های نویسنده^۱

- ۱- در بستر تاریخ ایران
- ۲- داده ها و چشم اندازها
- ۳- بن بست های روبنایی در جامعه ی ایران
- ۴- جایگاه داد در فرهنگ ایرانی و جنبش های اجتماعی
- ۵- نشیب و فرازهای جامعه ی ایران در روند نوزایی
- ۶- کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت
- ۷- ایران در آستان پنجمین برش تاریخی
- ۸- پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران
- ۹- اشرافیت روحانی در آینه ی تاریخ ایران
- ۱۰- ویژگی های زمامداری کلاسیک خاوری-ایرانی
- ۱۱- بازار و بازاریان
- ۱۲- نام ها و ننگ ها
- ۱۳- سه سده ی سرنوشت ساز
- ۱۴- لایه بندی ها و رده آراییی های نوین اجتماعی
- ۱۵- پیچی تاریخی
- ۱۶- هنوز تحمه ی زرتشت در دریاچه ی چیچسته است
- ۱۷- آژیرها برای که به ندا در می آیند
- ۱۸- جستاری در بحران ها و رکودهای اقتصادی
- ۱۹- برون رفت از بن بستی تاریخی
- ۲۰- کارواژه ها در زبان ما
- ۲۱- راز چشم ها (ادبی)
- ۲۲- سه نسل (ادبی)
- ۲۳- میان دو نُت (ادبی)
- ۲۴- از چه یا برای چه، از که یا برای که (ادبی)
- ۲۵- به یاد آر (ادبی)
- ۲۶- بهارباران (ادبی)
- ۲۷- سرای (ادبی)

^۱ کتاب های انتشار یافته و آماده ی انتشار

سرچشمه ها

ما در اینجا تنها شماری از سرچشمه های کتاب را، از آن میان از بخش داده ها و سندها، آورده ایم. پژوهش های آغاز کتاب استوارند بر بسیاری از داده های برون و درون مرزی، سندها و آمارها و ارزیابی های اندیشکده های پژوهشی و کاوشگران اقتصادی، و نیز شماره های گوناگون انستیتوی پژوهش اقتصادی مونیخ ISW

تارنمای اتحادیه صادرکنندگان فرآورده های نفت، گاز و پتروشیمی ایران - ۳۰ بهمن ۱۳۹۹
دنیای اقتصاد - دوشنبه ۸ دی ۱۴۰۳

آرمان، بهروز - پیچی تاریخی، آلمان ۲۰۱۹

آرمان، بهروز - کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت، آلمان ۲۰۱۸

اندیشه نو - ۱۳۹۹-۱۱-۱۵

دنیای اقتصاد - ۱۳۹۹/۱۱/۲۱

Die Zeit, 16. Oktober 2014 - برگ ۲۷ آلمان، ویکیپدیا فوریه ۲۰۲۱

اندیشه نو - ۱۳۹۹-۶-۷

گویانیوز - ده ژانویه ۲۰۱۹

اخبار روز مهر ۱۳۹۹

اندیشه نو - ۱۳۹۹-۶-۷

اندیشه نو - ۱۳۹۹-۷-۵

صدای مردم - ۱۰ مرداد ۱۳۹۹

اخبار روز - ۳۰ شهریور ۱۳۹۹

تارنمای اتحادیه صادرکنندگان فرآورده های نفت، گاز و پتروشیمی - ۱۹ مرداد ۱۳۹۹

دنیای اقتصاد - ۱۹ مرداد ۱۳۹۹

گویانیوز - ۶ سپتامبر ۲۰۲۰

صدای مردم - ۲۶ تیرماه ۱۳۹۹

اخبار روز - ۲۰ دی ۱۳۹۹

پورداوود، ابراهیم - اوستا، تهران ۱۳۶۴

سالنامه توده- ۱۳۴۹

نامه مردم - ۱۹ مرداد ۱۳۹۵

رییس دانا، رحیم- از مزدک تا بعد، تهران ۱۳۵۸

طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران ۱۳۵۹

آرمان، بهروز- در بستر تاریخ، آلمان ۲۰۰۷

طبری، احسان- جهان بینی بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، ۱۳۶۸

فردوسی - متن کامل شاهنامه فردوسی بر اساس شاهنامه چاپ مسکو، تهران ۱۳۸۶

کسروی، احمد- تاریخ مشروطه، تهران ۱۳۸۰

کامبخش، عبدالصمد - نظری به جنبش کارگری در ایران، آلمان ۱۹۷۲

ABRAHAMIAN, ERVAND-IRAN BETWEEN TWO REVOLUTIONS,
NEW JERSEY 1982

ابراهامیان، یراوند- مقالاتی در جامعه شناسی ایران، ۱۳۷۶ تهران

اعتماد - ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۷

اعتماد ملی - ۲۰ ماه مه ۲۰۰۸

سرمایه - ۲۲ مه ۲۰۰۸

اخبار روز - ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۷

کسروی، احمد- سرنوشت ایران چه خواهد بود، ۱۳۷۷ کلن

اولیانفسکی، ر - مسائل معاصر آسیا و افریقا، تهران ۱۳۶۰

آرمان، بهروز - داده ها و چشم اندازها، آلمان ۲۰۰۷

سیمونیا، ن.آ. - سرنوشت سرمایه داری خاور، بهمن ۱۳۶۷

آرمان، بهروز - پان اسلامیسیم، سلاطین نفت عربستان و خلفای نفت ایران، آلمان ۲۰۱۶

صدای مردم - آبان ۱۲، ۱۴۰۲

اخبار روز - ۲۸ مرداد ۱۴۰۳

^۱ در ایران از ۱۹۷۹ و در هندوستان از سال ۱۹۸۰ (Wikipedia, Indien 11-2023)

^۲ Wikipedia, Indien 11-2023

^۳ آرمان، بهروز - کنکاشی در خیزش هشتاد و هشت، آلمان ۲۰۱۸

^۴ صدای مردم - آبان ۱۲، ۱۴۰۲

^۵ دنیای اقتصادی - ۳/۱۲/۱۴۰۴

^۶ Junge Welt, Germany 26. Juli 2019, Nr. 171

^۷ دنیای اقتصاد - اسفند ۱۳۹۷

^۸ Junge Welt, Germany 09.09.2019

- ۹ تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان - مرداد ماه ۱۴۰۲
- ۱۰ تارنمای کمپین هنرمندان و نویسندگان - مرداد ماه ۱۴۰۱
- ۱۱ دنیای اقتصاد - ۱۱/۲/۱۳۹۹ با افزوده ها و ویرایش هایی
- ۱۲ IRANWIRE - ۲۶ بهمن ۱۴۰۱
- ۱۳ اخبار روز - دوشنبه ۳ اردیبهشت ۱۴۰۳
- ۱۴ سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه - دی ۱۴۰۴
- ۱۵ صدای مردم - ۱۹ ژوئن ۲۰۲۵ فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری
- ۱۶ جفری ساکس - وبسایت هفته‌نامه جهان، ۶ ژانویه ۲۰۲۶، برگرفته از صدای مردم
- ۱۷ Unsere Zeit, Germany, Juni 2020
- ۱۸ اخبار روز مهر - ماه هزار و چهارصد و سه خورشیدی
- ۱۹ دیوان ناصر خسرو
- ۲۰ اخبار روز با افزوده هایی - دیمه هزار و چهارصد
- ۲۱ گفتگو با سخنگوی نیروی کار پروژه ای ایران - اندیشه نو 27/8/1398
- ۲۲ مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران ۱۳۸۲
- ۲۳ گاهنامه ی داد - سرچشمه از آن میان اخبار روز با ویرایش هایی، آبان ماه ۱۴۰۳
- ۲۴ معین، محمد - فرهنگ فارسی یک جلدی، تهران ۱۳۸۰، برگه 966
- ۲۵ کسروی، احمد - زبان پاک، تهران ۱۳۷۹ برگه 65
- ۲۶ "دهخدا، حاشیه" و "مقدمه ی برهان چ معین" برگه 29 - برگرفته از لغت نامه دهخدا
- ۲۷ مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران ۱۳۸۲، برگه 791
- ۲۸ مولوی، جلال الدین - مثنوی معنوی، تهران ۱۳۸۲، برگه 826
- ۲۹ جامی، نورالدین - برگرفته از لغت نامه دهخدا، واژه ی "پهلوی"
- ۳۰ English networks, Gramatik Deutsch etc.
- ۳۱ "دهخدا" - واژه ی "وزیدن"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- ۳۲ سعدی، مصلح الدین - گلستان، از نسخه محمد علی فروغی، تهران ۱۳۶۴، برگه 163
- ۳۳ "دهخدا، مقدمه" - "زبان ها و لهجه های ایرانی کنونی"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- ۳۴ طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، آلمان ۱۳۸۷ برگه 56
- ۳۵ طبری، احسان - جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، نامه انگلس به مارکس، ایران ۱۳۵۸ برگ 45
- ۳۶ طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران ۱۳۵۹ برگه 212
- ۳۷ کسروی، احمد - زبان پاک، تهران ۱۳۷۹ برگه 81
- ۳۸ سعدی، مصلح الدین - گلستان سعدی، از نسخه محمد علی فروغی، تهران ۱۳۶۴ برگه 131
- ۳۹ نیک آیین، امیر - واژه نامه ی سیاسی و اجتماعی، ۱۳۶۵، برگه 13
- ۴۰ طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران ۱۳۵۹ برگه 225
- ۴۱ Coelho, Paulo - The Zahir, New York 2005, p 45
- ۴۲ مطالعات زبانی بلاغی، شماره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، برگه های 89-90
- ۴۳ Coelho, Paulo - The Alchemist, Prologue, New York 1993, p xiii

- 44 اخوان ثالث، مهدی - آواز چگور، قصه ی شهر سنگستان، تهران 1369، برگه 373
- 45 خانلری، پرویز نائل - دستور زبان فارسی، تهران 1351، برگه 5
- 46 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 47 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 34 و 42
- 48 نصیری، میرزا علی نقی - القاب و مواجب دوره ی سلاطین صفویه، دانشگاه فردوسی مشهد 1372، برگه 7
- 49 خیام، عمر بن ابراهیم - رباعیات، تهران 1381، برگه 182
- 50 فردوسی، ابوالقاسم - پندهایی از شاهنامه فردوسی، تهران 1369، برگه 132
- 51 سعدی، مصلح الدین - گلستان سعدی، از نسخه محمد علی فروغی، تهران 1364، برگه 13
- 52 خیام، عمر بن ابراهیم - رباعیات، تهران 1381، برگه 182
- 53 دیوان حافظ - از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران برگه 1
- 54 کسروی، احمد - انقلاب مشروطه، تهران 1380، برگه های 77-78
- 55 "دهخدا" - واژه ی "نشانندن"، برگرفته از لغت نامه دهخدا
- 56 بیهقی، ابوالحسن - تاریخ بیهقی، برگرفته از لغت نامه دهخدا، واژه های "در رسیدن" و "در رسانیدن"
- 57 طبری، احسان - دو مقاله فلسفی، آلمان 1375 برگه 14
- 58 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 259 و 215
- 59 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 219
- 60 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 224
- 61 طبری، احسان - جستارهایی از تاریخ، سال انتشار ناروشن، آلمان برگه 87
- 62 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 217
- 63 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه 242
- 64 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 213-212
- 65 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 21
- 66 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 27-28
- 67 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 32-31
- 68 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه های 32-31
- 69 کسروی، احمد - زبان پاک، تهران 1379 برگه 81
- 70 طبری، احسان - مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران 1359 برگه های 266-265
- 71 "دهخدا، مقدمه" - "نصیرالدین طوسی"، برگرفته از لغت نامه دهخدا